

✱ اندیشه‌ها

- ۳..... قسامه و اعتبار آن در اثبات جنایات (دکتر محمد مصدق).....
- ۱۲..... تاثیر نفس دفاع در قتل عمد، وصف قتل و مجازات آن (دکتر لیلا سادات اسدی).....
- ۲۳..... سیاست جنایی تقنینی جمهوری اسلامی... (دکتر پرویز محمدنژاد، محسن رهامی، علی نجفی توانا).....
- ۳۰..... حق متهم بر دسترسی به وکیل در دادرسی کیفری (مازیار خادمی).....
- ۴۰..... قاعده هدر نشدن خون مسلمان در نظام حقوقی ایران (علی ملکی).....
- ۵۱..... مصادیق و جلوه‌های بزه پوشی در اسناد و... (علی اصغر خمسه، دکتر جعفر صادق منش).....
- ۶۳..... ارزش قضایی اقدامات دروغ سنج در دادرسی کیفری (رضار جیبی کرسیکلا).....

✱ رویه قضایی

- ۷۲..... آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور.....
- ۷۴..... نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه.....
- ۷۶..... نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح.....

✱ حقوق برای همه

- ۷۸..... با داوطلبان آزمون‌های حقوقی-قضایی.....
- ۸۰..... آشنایی با حقوق شهروندی.....
- ۸۲..... اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می دادید؟.....
- ۸۳..... جدول (اصغر فراهانی).....

✱ فرهنگی

- ۸۴..... امام علی (ع) صدای عدالت انسانی.....
- ۸۶..... داستان: جنایت شنیع (قهرمان مرادی).....

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: حمید اسماعیل زاده
ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلا سادات اسدی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
 دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
 نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
 مقالات رسیده مسترد نمی شود.
 مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
 صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir
 E-mail:dadrasi2010@yahoo.com

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق
 حجت الاسلام و المسلمین علی شوشتری
 جناب آقای محمود صفری
 دکتر حسین میرمحمدصادقی
 دکتر سید محمد حسینی
 دکتر محمد جواد صفار
 دکتر سام سوادکوهی فر
 دکتر حمید دلیر
 دکتر جعفر صادق منش
 دکتر محمد رضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریریه:
 آیت الله محمد یزدی
 حجت الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی
 حجت الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی
 حجت الاسلام و المسلمین محمد نیازی



ترویج نهادهای نو در جنبه‌های کیفرشناسانه قانون؛ ضرورتی انکارناپذیر

از تحولات قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، خلق نهادهای جدیدی در حوزه کیفرشناسی است که قریب به اتفاق آن‌ها، دستاورد مطالعات تطبیقی است. جایگزین‌های حبس از جمله این نهادهاست که هم‌سو با سیاست حبس‌زدایی و کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها، دغدغه قائلان به نظریه برچسب‌زنی را تدبیر کرده است.

قانون مجازات اسلامی جدید، جایگزین‌های حبس را شامل دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی و محرومیت از حقوق اجتماعی دانسته است که در جرایم سبک و یا با لحاظ شرایطی از قبیل گذشت بزه‌دیده و شاکی تعیین می‌شود. به رغم تصریح قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در امکان پیش‌بینی جایگزین‌های حبس؛ و غیر از جرایم موضوع مواد ۶۶ و ۶۵ قانون یاد شده که تبدیل مجازات به جایگزین‌ها «الزامی» شده است، رویه قضایی استقبال چندانی از تعیین این جایگزین‌ها در موارد «اختیاری» ندارد. این رویکرد اگرچه که تا حد قابل توجهی به نبود زمینه‌های اجرای مجازات‌های جایگزین و صعوبت اجرا مربوط است؛ لیکن انس قضات به تعیین مجازات‌های سنتی و در رأس آن حبس را هم نباید از نظر دور داشت. ضرورت حضور مددکار اجتماعی و مأمور مراقب در واحدهای اجرای احکام کیفری (امری که با گذشت بیش از شش سال از اجرایی شدن قانون جدید تاکنون تحقق نیافته است)؛ ضرورت ارتباط مستمر محکوم با قاضی اجرای احکام در جهت اعلام تحولات مربوط به شغل یا محل اقامت خود موضوع ماده ۷۸ قانون مجازات اسلامی؛ و نقش‌آفرین بودن دستگاه‌ها و مؤسسات دولتی و عمومی در اجرای مجازات‌های جایگزین و نظارت قضایی اجرای احکام بر اجرای آن با توجه به ارتباط مرحله اجرا با دستگاه‌ها و مؤسسات دولتی و عمومی، موانعی غیر قابل انکار است که رویکرد قضات را به تعیین جایگزین‌های حبس تضعیف می‌کند؛ لیکن مأنوس کردن رویه قضایی با چنین مجازات‌هایی می‌تواند نقش اساسی‌تری را در این زمینه ایفا کند تا در ترویج آن در میان قضات مؤثر باشد.

آموزش قضات در راستای درک مضرات زندان برای فرد و جامعه و سوق دادن آن‌ها به درک و پذیرش فلسفه تعیین جایگزین‌های حبس، پیش‌بینی مشوق‌هایی در این راستا، نظارت بر آراء قضات؛ زمینه‌سازی در جهت تسهیل اجرای این نوع مجازات، ارزیابی دوره‌ای میزان گرایش قضات به استفاده از جایگزین‌های حبس و ... شاید بدیهی‌ترین راهکارها باشد که هر ذهنی را متوجه خود می‌سازد؛ راهکارهایی که به رغم بدهد، در عمل دشواری‌هایی را در پی دارد. حرکت در این جهت اگرچه مستلزم تدبیر، مدیریت، نظارت و هزینه است، اما آثار مثبت ناشی از آن، تا حدی قابل توجه است که حرکت در این راستا را معنا بخشیده و هزینه‌های آن را توجیه می‌کند. از این رو به جرأت می‌توان گفت که امروزه، ترویج مجازات‌های جایگزین حبس در میان قضات و تسهیل اجرای آن ضرورتی انکارناپذیر است.

قسامه و اعتبار آن در اثبات جنایات

قسمت سوم



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی رئیس قوه قضاییه

چکیده

در دو قسمت پیشین این نوشتار، مواد مربوط به قسامه به عنوان طریق اثبات جنایت تا ماده ۳۳۲ به بحث گذاشته شد و با تبیین و طرح ابهامات موجود در هر ماده، رویکرد رویه قضایی در پاسخ‌گویی به این ابهامات به نقد گذاشته شد. در این قسمت، مواد پایانی فصل مربوطه (۳۳۳ تا ۳۴۶) مورد بحث قرار می‌گیرد.

ماده ۳۳۳: «اگر لوث علیه دو یا چند نفر به شکل مردد ثابت باشد و قسامه به همین گونه علیه آنان اقامه شود، جنایت بر عهده یکی از چند نفر به صورت مردد اثبات می‌شود و قاضی از آنان می‌خواهد که بر براءت خود سوگند یاد کنند. اگر همگی از سوگند خوردن خودداری ورزند یا برخی از آنان سوگند یاد کنند و برخی نکنند، دیه بر ممتنعان ثابت می‌شود. اگر ممتنعان متعدد باشند، پرداخت دیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌شود. اگر همه آنان بر براءت خود سوگند یاد کنند، در خصوص قتل دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل دیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌گردد.»

پیشینه تقنینی

حکم مندرج در این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ متناظری ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های مطلوب قانون‌گذار جدید در جهت رفع ابهام از قوانین پیشین محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- ماده ۳۳۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در مقام بیان حکم فرضی که مجنی علیه یا ولی دم مرتکب جنایت ارتكابی را تعیین نمی‌کنند و قسامه را علیه همه اقامه می‌نمایند؛ وفق این ماده، قاضی باید از متهمان بخواهد که بر براءت خود ادای سوگند نمایند.

۲- در جنایت مادون نفس چنانچه همه افرادی که لوث علیه آنان به شکل مردد ثابت شده است بر براءت خود سوگند یاد نمایند، دیه مجنی علیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌گردد. در ماده ۴۷۹ همین قانون نیز چنین مقرر شده است: «هرگاه کسی در اثر رفتار عده‌ای کشته یا

مصدوم شود و جنایت مستند به برخی از رفتارها باشد و مرتکب هر رفتار مشخص نباشد، همه آنها باید دیه نفس یا دیه صدمات را به طور مساوی بپردازند.»

۳- در جنایت بر نفس، چنانچه تمامی افرادی که لوث علیه آنان به صورت مردد ثابت شده است بر براءت خود سوگند یاد کنند، دیه مجنی علیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد. علت وضع این حکم، افزون بر جلوگیری از هدر رفتن خون مسلمان، حکم مقرر در ماده ۴۸۷ همین قانون نیز می‌باشد که چنین مقرر داشته است: «اگر شخصی به قتل برسد و قاتل شناخته نشود یا بر اثر ازدحام کشته شود دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد.»

۴- چنانچه پس از پرداخت دیه^(۱) از محل بیت‌المال به جانی دسترسی حاصل شود، دیه از وی قابل مطالبه است. اداره حقوقی قوه قضاییه در این خصوص اعلام داشته است: «پرداخت دیه از بیت‌المال به معنا و مفهوم براءت جانی نیست. بنابراین چنانچه پس از پرداخت دیه به اولیای دم، جانی شناسایی و دستگیر و اقرار به قتل نماید، تعقیب و مجازات او فاقد اشکال قانونی است؛ مضافاً به این که قتل عمد جنبه عمومی نیز دارد؛ النهایه دیه مأخوذه از بیت‌المال باید مسترد شود». این مرجع مشورتی قضات به موجب نظر دیگری^(۲) چنین آورده است: «پرداخت دیه از بیت‌المال موجب براءت ذمه قاتل نیست و در صورت شناسایی و دستگیری قابل تعقیب است و در صورتی که اولیای دم وجه دریافتی را به عنوان دیه به بیت‌المال مسترد نمایند، حق قصاص قاتل را خواهند داشت.»

۵- منظور از بیت‌المال، اموالی است که تماماً متعلق به مردم ایران است و مسئول حفظ آن مقامات مربوطه در وزارت امور اقتصادی و دارایی می‌باشند. در حال حاضر خزانه دولت جایگزین بیت‌المال

شده و این دو اصطلاح مترادف می‌باشند. در قانون از بیت‌المال تعریفی ارائه نشده است و لذا دولت در تنظیم بودجه هر سال، مبلغی را برای پرداخت دیه از بیت‌المال تخصیص می‌دهد که در اختیار قوه قضاییه یا ارگان‌های دیگر می‌باشد.^(۳)

۶- پرسش: چنانچه جنایت بر نفس خارج از قلمرو جمهوری اسلامی ایران ارتکاب یابد و متهم در ایران یافت نشود، آیا می‌توان با انجام محاکمه غیابی، وفق این ماده به پرداخت دیه مجنی علیه از بیت‌المال حکم داد؟

پاسخ: مستفاد از ماده ۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) و ماده ۱۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲^(۴) آن است که در فرض وقوع جرم در خارج از کشور، شرط ورود مراجع قضایی ایران به پرونده، یافت شدن متهم در ایران است و در غیر این صورت مراجع قضایی ایران صلاحیت رسیدگی نخواهند داشت. اداره حقوقی قوه قضاییه در تأیید این دیدگاه چنین اظهار نظر کرده است: «چون جرم در خارج از کشور واقع شده و متهم در ایران یافت نشده است، دادگاه محل وقوع بزه صالح به رسیدگی است و محاکمه غیابی او در ایران مجوزی ندارد و موردی هم برای پرداخت دیه از بیت‌المال نیست.»^(۵)

ماده ۳۳۴: «اگر لوث علیه دو یا چند نفر به شکل مردد ثابت باشد، چنانچه شاکی از آنان درخواست اقامه قسامه کند هر یک از آنان باید اقامه قسامه کند. در صورت خودداری همه یا برخی از آنان از اقامه قسامه، پرداخت دیه بر ممتنع ثابت می‌شود و در صورت تعدد ممتنعان، پرداخت دیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌شود. اگر همگی اقامه قسامه کنند، در قتل دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد.»

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مشابهی ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های مطلوب قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) است که در جهت رفع ابهام از قوانین پیشین تقنین شده است.

نکته مربوط به این ماده

مفاد این ماده فرضی را بیان می‌کند که لوث علیه چند نفر حاصل شده و مجنی‌علیه یا ولی دم از متهمان درخواست اقامه قسامه می‌نمایند. در این جا چند فرض به شرح زیر قابل تصور است:

نخست، همه متهمان به درخواست ولی دم یا مجنی‌علیه اقامه قسامه می‌نمایند؛ در این فرض دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

دوم، یکی از متهمان از اقامه قسامه خودداری کرده اما دیگر متهمان درخواست ولی دم یا مجنی‌علیه را اجابت می‌نمایند؛ در این صورت شخص ممتنع باید دیه را بپردازد.

سوم، بیش از یکی از متهمان از اقامه قسامه خودداری می‌کند اما حداقل یکی از آنان درخواست مجنی‌علیه یا اولیای دم را اجابت نموده و اقامه قسامه می‌کند؛ در این صورت پرداخت دیه جنایت به متهمانی که از اقامه قسامه امتناع کرده‌اند، به نسبت مساوی تقسیم می‌شود.

ماده ۳۳۵: «چنانچه لوث تنها علیه برخی از افراد حاصل شود و شاکی علیه افراد بیشتری ادعای مشارکت در ارتکاب جنایت را نماید، با قسامه، جنایت به مقدار ادعای مدعی، در موردی که لوث حاصل شده است اثبات می‌شود مانند آن که ولی دم مدعی مشارکت سه مرد در قتل عمدی مردی باشد و لوث فقط علیه مشارکت دو نفر از آنان باشد، پس از اقامه قسامه علیه آن دو نفر، حق

قصاص علیه آن دو به مقدار سهمشان ثابت است. اگر ولی دم بخواهد هر دو نفر را قصاص کند، باید به سبب اقرار خود به اشتراک سه مرد، دوسوم دیه را به هر یک از قصاص‌شوندگان بپردازد. تبصره - رجوع شاکی از اقرار به شرکت افراد بیشتر پذیرفته نیست مگر این که از ابتداء شرکت افراد بیشتر را به نحو تردید ذکر کرده باشد و کسانی که در قسامه اتیان سوگند کرده‌اند نیز شرکت افراد دیگر را در ارتکاب جنایت نفی کرده و بر ارتکاب قتل توسط افراد کمتر سوگند یاد کرده باشند».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و قوانین پیش از آن مشابهی ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های مطلوب قانون جدید در جهت رفع ابهام موجود محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- حکم مندرج در این ماده مبتنی بر اصول و قواعد کلی حقوقی و فقهی است؛ زیرا طبق قواعد کلی، قسامه فقط نسبت به مقداری که لوث حاصل شده است موجب اثبات جنایت می‌شود^(۶) و این که لوث علیه یک نفر وجود داشته باشد یا چند نفر، مؤثر در مقام نیست. هم‌چنین تفاوتی ندارد که شاکی مدعی مباشرت یک نفر در وقوع جنایت باشد یا این که مشارکت چند نفر را ادعا نماید لیکن در صورتی که مدعی مشارکت سه نفر باشد و لوث فقط علیه مشارکت دو نفر از آنان باشد پس از اقامه قسامه علیه آن دو نفر، حق قصاص علیه آن دو به مقدار سهمشان ثابت می‌شود و اگر ولی دم بخواهد هر دو را قصاص کند باید به سبب اقرار خود به اشتراک سه مرد، دوسوم دیه را به هر یک از قصاص‌شوندگان بپردازد.

۲- تبصره ماده ۳۳۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با هدف جلوگیری از سوء استفاده شاکی^(۷) وضع گردیده است و مطابق با این تبصره، رجوع شاکی از اقرار به شرکت افراد بیشتر در ارتکاب جنایت پذیرفته نمی‌شود؛ مگر با اجتماع دو شرط به شرح زیر:

نخست، شاکی از ابتدای طرح شکایت، شرکت افراد بیشتر در وقوع جنایت را به نحو تردید متذکر شده است؛ دوم، افرادی که در قسامه اتیان سوگند کرده‌اند، شرکت افراد دیگر را در ارتکاب جنایت نفی نموده و بر ارتکاب قتل توسط افراد کمتر سوگند یاد کرده‌اند.

ماده ۳۳۶: «نصاب قسامه برای اثبات قتل عمدی، سوگند پنجاه مرد از خویشاوندان و بستگان مدعی است. با تکرار سوگند قتل ثابت نمی‌شود».

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین ماده ۲۴۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ اصلاحی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ و تبصره یک آن است که این‌گونه مقرر داشته بود:

«در موارد لوث قتل عمد با قسم پنجاه نفر مرد ثابت می‌شود و قسم خوردندگان باید از خویشان و بستگان نسبی مدعی باشند. تبصره ۱- مدعی و مدعی‌علیه می‌توانند حسب مورد یکی از قسم خوردگان باشند».

نکات مربوط به این ماده

۱- در زمان حاکمیت قانون سابق، این موضوع محل اختلاف بود که آیا با تکرار قسم از جانب شاکی قتل اثبات می‌شود یا خیر که در سال ۱۳۸۰ با اصلاح ماده ۲۴۸ قانون مجازات اسلامی به تبعیت از فتوای مقام معظم رهبری مقرر گردید: «در موارد لوث، قتل عمد با قسم پنجاه نفر مرد ثابت می‌شود» و در سال ۱۳۹۲ نیز ماده ۳۳۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با تأیید مقرر سابق تأکید نمود

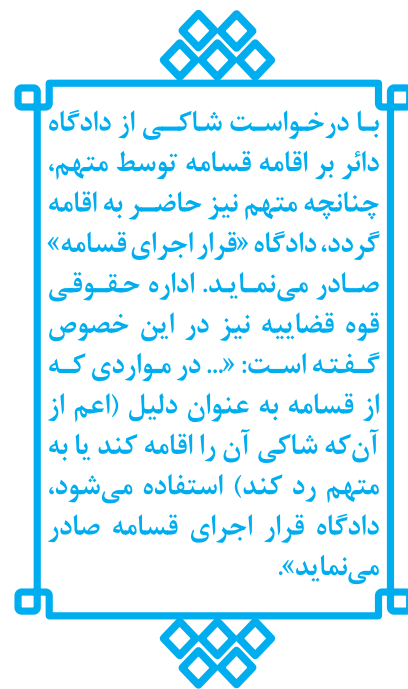
که قسم خورندگان باید پنجاه مرد باشند. ۲- پرسش: منظور از عبارت «خویشاوندان و بستگان مدعی» در این ماده چه افرادی است؟

پاسخ: در ماده ۲۴۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) از عبارت «خویشان و بستگان نسبی مدعی» استفاده شده بود و بر این اساس به ذهن متبادر می‌شد که منظور مقنن همان اشخاص مذکور در ماده ۸۶۲ قانون مدنی^(۸) است. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در تأیید این دیدگاه چنین اظهار نظر کرده بود: «ماده ۲۴۸ قانون مجازات اسلامی به خویشان و بستگان نسبی ذکور مدعی اشاره نموده است. بنابراین اشخاص احصاء شده در ماده ۸۶۲ قانون مدنی بستگان نسبی مدعی محسوب می‌شوند» (معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، ۱۳۸۸: ۷۷۴/۱). در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) واژه «نسبی» حذف شد و لذا به نظر می‌رسد که «خویشاوندان و بستگان مدعی» منحصر در افراد مذکور در ماده ۸۶۲ قانون مدنی نمی‌باشد؛ بلکه قدر متیقن آن است که افراد مذکور در آن مقرر «خویشاوندان و بستگان مدعی» هستند. بنابراین افزون بر افراد مذکور در ماده ۸۶۲ قانون مدنی، هر فردی مانند خویشاوندان و بستگان محسوب می‌شود می‌تواند جزء نصاب قسامه قرار گیرد. ۳- پرسش: آیا سوگند زنان می‌تواند در نصاب قسامه لحاظ گردد؟

پاسخ: طبق صراحت این ماده، قرار گرفتن سوگند زنان در نصاب قسامه مجوز شرعی و قانونی ندارد؛ مگر این که شاکي زن باشد که در این صورت جزء نصاب محسوب خواهد شد.

۴- حضور قسم خورندگان در یک زمان و اتیان سوگند از سوی آن‌ها در یک جلسه دادگاه ضرورت ندارد و لذا شاکي الزامی

به حاضر نمودن یک‌باره قسم خورندگان ندارد. در این خصوص گفته شده است: «با عنایت به این که در مقررات قسامه قید نشده است که تمام قسم خورندگان باید در جلسه ادای سوگند نمایند و با عنایت به این که جمع کردن پنجاه نفر در یک جلسه همواره میسر نیست و این امر نباید موجب تفویض و تزییع حق مدعی گردد، لذا اجرای مراسم قسامه در جلسات متعدد فاقد منع قانونی و بدون اشکال است»^(۹). ۵- استمهال شاکي برای حاضر کردن قسم خورندگان در دادگاه بلامانع است و «چنانچه مدعی نتواند به تعداد لازم گواه برای قسامه معرفی نماید و نخواهد اقامه سوگند را به مدعی علیه واگذار کند، می‌تواند از قاضی برای این منظور مهلت بخواهد؛ در این صورت قاضی می‌تواند به نظر خود مهلت مناسب به مدعی بدهد و در این فاصله با صدور قرار تأمین مقتضی، تکلیف متهم را روشن نماید»^(۱۰).



ماده ۳۳۷: «سوگند شاکي خواه مرد باشد خواه زن، جزء نصاب محسوب می‌شود».

پیشینه تقنینی

حکم مندرج در این ماده جایگزین حکم موضوع تبصره یک ماده ۲۴۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است که چنین مقرر داشته بود: «مدعی و مدعی علیه می‌توانند حسب مورد یکی از قسم خورندگان باشند».

نکته مربوط به این ماده

وفق مفاد این ماده، سوگند شاکي نیز در نصاب قسامه قرار می‌گیرد حتی اگر زن باشد.

ماده ۳۳۸: «در صورتی که شاکي از متهم در خواست اقامه قسامه کند، متهم باید برای برائت خود اقامه قسامه نماید که در این صورت باید حسب مورد به مقدار نصاب مقرر اداء کننده سوگند داشته باشد. اگر تعداد آنان کمتر از نصاب باشد، سوگندها تا تحقق نصاب توسط آنان یا خود او تکرار می‌شود و با نداشتن اداء کننده سوگند، خود متهم خواه مرد باشد خواه زن، همه سوگندها را تکرار می‌نماید و تبرئه می‌شود».

پیشینه تقنینی

این ماده متناظر با ماده ۲۴۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) و تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۲۴۸ همان قانون است که چنین مقرر نموده بود:

ماده ۲۴۷: «هرگاه مدعی اقامه قسامه نکند می‌تواند از مدعی علیه مطالبه قسامه نماید و در این صورت مدعی علیه باید برای برائت خود به ترتیب مذکور در ماده ۲۴۸ به قسامه عمل نماید و چنانچه ابا کند محکوم به پرداخت دیه می‌شود».

تبصره ۲ ماده ۲۴۸ اصلاحی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳: «چنانچه تعداد قسم خورندگان مدعی علیه کمتر از پنجاه نفر باشد، هر یک از قسم خورندگان مرد

می‌توانند بیش از یک قسم بخورند به نحوی که پنجاه قسم کامل شود».

تبصره ۳ ماده ۲۴۸ اصلاحی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳: «چنان چه مدعی علیه نتواند کسی از خویشان و بستگان نسبی خود را برای ادای قسم حاضر کند، می‌تواند خودش پنجاه قسم بخورد و تبرئه شود».

نکات مربوط به این ماده

۱- مطابق قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) تکرار قسم برای مدعی علیه در نفی اتهام از خود مجاز بود و در تبصره ماده ۲۴۸ اصلاحی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ مقرر شده بود: «چنان چه تعداد قسم خورندگان مدعی علیه کمتر از پنجاه نفر باشد، هر یک از قسم خورندگان مرد می‌توانند بیش از یک قسم بخورند به نحوی که پنجاه قسم کامل شود». قانون جدید در جهت تأیید حکم اصلاحی ماده ۲۴۸ قانون سابق در خصوص اجرای قسامه در قتل عمدی و در انطباق با قاعده احتیاط در دماء، تکرار قسم را نپذیرفته است مگر در مواردی که متهم در جهت برائت خود اقامه قسامه کند.

۲- با درخواست شاکی از دادگاه دائر بر اقامه قسامه توسط متهم، چنان چه متهم نیز حاضر به اقامه گردد، دادگاه «قرار اجرای قسامه» صادر می‌نماید. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در این خصوص گفته است: «... در مواردی که از قسامه به عنوان دلیل (اعم از آن که شاکی آن را اقامه کند یا به متهم رد کند) استفاده می‌شود، دادگاه قرار اجرای قسامه صادر می‌نماید»^(۱۱).

ماده ۳۳۹: «در قسامه، همه شرایط مقرر در کتاب اول «کلیات» این قانون که برای اتیان سوگند ذکر شده است رعایت می‌شود».

پیشینه تقنینی

حکم موضوع ماده ۳۳۹ قانون مجازات اسلامی در قانون مجازات اسلامی مصوب

۱۳۷۰ نیامده بود و ذکر آن مثبت دقت نظر قانون گذار در جهت رفع ابهام از قوانین پیشین است.

نکات مربوط به این ماده

۱- «قسامه به فتح قاف، نام سوگندهایی است که بر اولیای دم تقسیم می‌شود و از قسم که همان سوگند است اخذ شده است» (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۳۰۰/۴).

بنابراین تمامی شرایطی که برای سوگند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی مقرر شده است، برای قسامه نیز جاری خواهد بود.

۲- «... منظور از عبارت شرایط مقرر در کتاب اول (کلیات) این قانون، همان مقررات فصل چهارم است که در مواد ۲۰۱ لغایت ۲۱۰ آمده است»^(۱۲).



«قسامه به فتح قاف، نام سوگندهایی است که بر اولیای دم تقسیم می‌شود و از قسم که همان سوگند است اخذ شده است». بنابراین تمامی شرایطی که برای سوگند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی مقرر شده است، برای قسامه نیز جاری خواهد بود.



ماده ۳۴۰: «لازم نیست اداءکننده سوگند شاهد ارتکاب جنایت بوده باشد و علم وی به آن چه بر آن سوگند یاد می‌کند کافی است.

همچنین لازم نیست قاضی منشأ علم اداءکننده سوگند را بداند و ادعای علم از سوی اداءکننده سوگند تا دلیل معتبری بر خلاف آن نباشد معتبر است. در هر صورت تحقیق و بررسی مقام قضایی از اداءکننده سوگند بلامانع است».

پیشینه تقنینی

حکم مندرج در این ماده متناظر با مفاد ماده ۲۵۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) است که چنین مقرر می‌داشت:

«قسم خورندگان باید علم به ارتکاب قتل داشته باشند و از روی جزم قسم بخورند و قسم از روی ظن کفایت نمی‌کند».

نکات مربوط به این ماده

۱- مطابق این ماده، علم اداءکنندگان سوگند نسبت به آن چه که بر آن سوگند یاد می‌کنند صرف نظر از این که منشأ علم چه باشد ضروری است.

۲- مفاد این ماده توسط فقهای معاصر نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله آیت الله بهجت (ره) در این باره چنین می‌فرماید: «لازم است در اقسام قسامه، علم به واقعیت آن چه قسم بر آن یاد می‌نمایند؛ و مطلق ظن کافی نیست و دور نیست کفایت اطمینان» (بهجت گیلانی فومنی، ۱۴۲۶: ۴۲۶/۵) آیت الله مکارم شیرازی نیز در پاسخ به یک استفتاء^(۱۳) چنین می‌فرماید: «آری علم آن‌ها شرط است و اگر قاضی طبق قرائن آشکاری یقین به کذب بعضی از آن‌ها در قسم دارد، نباید به آن اعتنا کند» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۵۳۳/۲-۵۳۴). هم چنین امام خمینی (ره) در کتاب تحریرالوسیله در این خصوص چنین فرموده است: «در قسامه علم قسم خورنده شرط است و باید قسم او از روی جزم و علم باشد و (مطلق) ظن کفایت نمی‌کند» (موسوی خمینی، ۱۳۸۴: ۵۶۴/۲).

۳- اصل بر صحت و اعتبار سوگند است و لذا مادام که مقام قضایی رسیدگی کننده به پرونده، دلیل متقنی خلاف آن به دست نیآورده است، نمی‌تواند ارزش و تأثیر اثباتی سوگندها را مخدوش بداند. بر این اساس قانون گذار در ماده ۳۴۰ چنین مقرر داشته است: «... لازم نیست قاضی منشأ علم

اداء کننده سوگند را بداند و ادعای علم از سوی اداء کننده سوگند تا دلیل معتبری بر خلاف آن نباشد معتبر است ...».

۴- چنانچه قاضی دلیل معتبری خلاف قسامه کشف کند، مکلف است موضوع را صورت جلسه نموده و قرائن و امارات خود را که مخالف با اصل اعتبار سوگند می باشد، به صورت مشروح ذکر نماید.^(۱۴)

۵- حکم مندرج در صدر ماده ۳۴۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) دائر بر: «لازم نیست اداء کننده سوگند شاهد ارتکاب جنایت بوده باشد»، بدین جهت تقریر شده است که اگر اداء کننده سوگند شاهد وقوع جنایت بوده باشد، اظهارات او در قالب دلیل «شهادت» تأثیر و ارزش اثباتی دارد و دیگر نوبت به اجرای قسامه نمی رسد.

۶- اصل «اعتبار سوگند اداء کنندگان قسم در مراسم قسامه» مانع از این نیست که مقام قضایی در خصوص منشاء علم آن ها تحقیق و بررسی نماید؛ زیرا هدف غایی دادرسی کیفری، کشف حقیقت است و هیچ اصل یا قاعده ای تاب مقاومت در برابر این هدف مقدس را ندارد. بر این اساس مقنن در قسمت اخیر ماده مورد بحث مقرر می دارد که: «در هر صورت تحقیق و بررسی مقام قضایی از اداء کننده سوگند بلامانع است».

ماده ۳۴۱: «اگر احتمال آن باشد که اداء کننده سوگند بدون علم و بر اساس ظن و گمان یا با تبانی سوگند می خورد، مقام قضایی موظف به بررسی موضوع است. اگر پس از بررسی، امور یاد شده احراز نشود، سوگند وی معتبر است».

پیشینه تقنینی

مشابه این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، تبصره ماده ۲۵۰ بود که

چنین مقرر داشته بود:

«در صورتی که قاضی احتمال بدهد که قسم خورنده یا قسم خورندگان در تشخیص نوع قتل که عمد یا شبه عمد یا خطا است دچار اشتباه می باشند، باید در مورد نوع قتل از آن ها تحقیق نماید».



مجازات قانونی سوگند دروغ در ماده ۶۴۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ معین شده است و مطابق با این ماده: «هرکس در دعوی حقوقی یا جزایی که قسم متوجه او شده باشد سوگند دروغ یاد نماید به شش ماه تا دو سال حبس محکوم خواهد شد».



نکته مربوط به این ماده

طبق مفاد این ماده، اصل اولیه بر «اعتبار سوگند اداء کنندگان قسم در مراسم قسامه» دلالت دارد؛ یعنی تا زمانی که قاضی دلیل معتبری بر عدم اعتبار سوگند (مانند آن که ادای سوگند بدون علم یا از روی ظن و گمان بوده و یا ناشی از تبانی است) کشف ننماید، ادعای علم از سوی اداء کننده سوگند معتبر است و قاضی مکلف است برای قسم او تأثیر و ارزش اثباتی قائل شود. بر این اساس، قانون گذار در قسمت اخیر ماده ۳۴۱ چنین مقرر داشته است: «... اگر پس از بررسی، امور یاد شده احراز نشود، سوگند وی معتبر است».

ماده ۳۴۲: «لازم است اداء کنندگان سوگند از کسانی باشند که احتمال اطلاع آنان بر وقوع جنایت موجه باشد».

پیشینه تقنینی

مشابه این ماده در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰)، ماده ۲۵۰ است که این گونه مقرر داشته بود: «هریک از قسم خورندگان باید قاتل و مقتول را بدون ابهام معین و انفراد یا اشتراک و یا معاونت قاتل یا قاتلان را صریحاً ذکر و نوع قتل را بیان کنند».

نکات مربوط به این ماده

۱- حکم موضوع ماده ۳۴۲ قانون مجازات اسلامی در واقع مکمل احکام مندرج در مواد ۳۴۰ و ۳۴۱ همین قانون است. همان گونه که گفته شد، علم اداء کنندگان سوگند در قسامه ضروری است و این علم باید به گونه ای باشد که احتمال اطلاع اداء کننده قسم نسبت به وقوع جنایت قابل توجیه باشد.

۲- مقام قضایی در جهت تحقیق پیرامون موجه بودن اطلاع اداء کنندگان قسم، باید با طرح پرسش هایی در زمینه اوضاع و احوال حاکم بر قضیه، نسبت به رصد و پایش این موضوع اقدام کند؛ مانند این که از آنان در خصوص نوع قتل، نحوه وقوع جنایت، اشتراک یا انفراد متهمان در ارتکاب جنایت و نسبت احتمالی جانی و مجنی علیه پرسش کند. در این خصوص چنین آمده است: «در قسم باید قیودی ذکر شود که موضوع و مورد قسم را از ابهام و احتمال خارج کند؛ از قبیل ذکر قاتل و مقتول، نسب آن ها، وصف آن ها به طوری که ابهام و احتمال را برطرف کند، ذکر نوع قتل از این که عمد است یا خطا یا شبه عمد و ذکر انفراد یا شرکت در قتل و قیودی مانند این ها» (موسوی خمینی، ۱۳۸۴: ۵۶۴/۲).

ماده ۳۴۳: «قاضی می تواند پیش از اجرای قسامه، مجازات قانونی و مکافات اخروی سوگند دروغ و عدم جواز توریه در آن را برای اداء کنندگان سوگند بیان کند».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مشابهی ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های قانون جدید و مثبت دقت نظر قانون‌گذار در جهت رفع ابهام از قوانین پیشین محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- حکم پیش‌بینی شده در این ماده شامل تذکر به حالفین نسبت به مجازات قانونی و مکافات اخروی سوگند دروغ و عدم جواز توریه در آن که از سوی دادگاه به عمل می‌آید، به عنوان تکلیف قانونی برای دادگاه مقرر نشده است و بر این اساس در صورت عدم رعایت این حکم، مسئولیت انتظامی قاضی منتفی است؛ زیرا این ماده از عبارت «می‌تواند» استفاده کرده است.

۲- اعطای «اختیار» به قاضی برای ارائه چنین تذکری به حالفین و عدم تکلیف به این امر مورد انتقاد برخی از حقوق‌دانان قرار گرفته و در این راستا گفته شده است: واژه «می‌تواند» ظهور بر اختیار قاضی در خصوص مورد دارد و لذا امتناع او تأثیری بر فرایند قسامه نخواهد داشت. «به نظر می‌رسد اختیاری بودن موارد مذکور در ماده ۳۴۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با مبانی قسامه هم‌سویی ندارد» (آقایی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۸۰).

۳- مجازات قانونی سوگند دروغ در ماده ۶۴۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ معین شده است و مطابق با این ماده: «هرکس در دعوی حقوقی یا جزایی که قسم متوجه او شده باشد سوگند دروغ یاد نماید به شش ماه تا دو سال حبس محکوم خواهد شد».

۴- «توریه عبارت از آن است که انسان در مقام پنهان کردن واقع از شنونده یا مخاطب کلامی بگوید که مراد وی از آن، معنایی غیر از مفهوم ظاهری آن کلام باشد و این گاه در لفظ مفرد است؛ مانند آن که

از لفظ مشترک (اعم از لفظی و معنوی) فرد دور از ذهن را اراده کند. به عنوان مثال، مقصود گوینده از «ما» در جمله «ما لفلان عندی ودیعه» «ما»ی موصوله باشد نه نافیه؛ یا مراد از «لباس» در «ما له عندی لباس» شب یا زن باشد؛ و گاه در جمله (اسناد) مانند آن که بگوید: فلانی نزد من امانتی نگذاشته است و مرادش پنجاه سال پیش باشد؛ یا بگوید که فلان کار را نکردم و منظورش در غیرمکان یا زمانی باشد که آن را انجام داده است» (جمعی از پژوهش‌گران، ۱۴۲۶: ۲/۲۶۶). به بیان ساده‌تر، توریه یعنی «گفتن کلامی و اراده کردن معنایی خلاف معنای ظاهر آن» (همان‌جا).



اصل بر صحت و اعتبار سوگند است و لذا مادام که مقام قضایی رسیدگی‌کننده به پرونده، دلیل متقنی خلاف آن به دست نیاورده است، نمی‌تواند ارزش و تأثیر اثباتی سوگندها را مخدوش بداند. بر این اساس قانون‌گذار در ماده ۳۴۰ چنین مقرر داشته است: «... لازم نیست قاضی منشأ علم اداء‌کننده سوگند را بداند و ادعای علم از سوی اداء‌کننده سوگند تا دلیل معتبری بر خلاف آن نباشد معتبر است...».



۵- پرسش: آیا اجرای قسامه از طریق نیابت ممکن است؛ بدین معنا که قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده از طریق اعطای نیابت قضایی به حوزه قضایی دیگر، درخواست اجرای تشریفات قسامه را بنماید؟

پاسخ: به نظر می‌رسد قسامه باید نزد مقام قضایی رسیدگی‌کننده به پرونده اجرا

شود؛ زیرا قسامه دلیل و مستند حکم است و دلیل باید نزد قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده ثابت شود. اداره حقوقی قوه قضاییه در این خصوص گفته است: «از مواد مربوط به قسامه در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) از جمله مواد ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲ و ۳۴۳ این قانون و سوابق فقهی آن چنین استنباط می‌شود که مراسم قسامه با تشریفات خاص خود باید نزد قاضی رسیدگی‌کننده به اتهام اجراء شود تا قاضی بر اساس استنباط خود از صحت یا سقم قسم، نسبت به صدور حکم اقدام نماید و چون قسامه مستند حکم است، ارجاع امر کلی قسامه نیابتاً به دادگاه دیگر صحیح به نظر نمی‌رسد؛ مگر در محدوده ماده ۳۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ که شاکی بدون عذر موجه در دادگاه حاضر نشود که باید طبق این ماده عمل شود»^(۱۵).



ماده ۳۴۴: «اگر پس از اقامه قسامه و پیش از صدور حکم دلیل معتبری بر خلاف قسامه یافت شود و یا فقدان شرایط قسامه اثبات گردد، قسامه باطل می‌شود و چنان چه بعد از صدور حکم باشد موضوع از موارد اعاده دادرسی است».

پیشینه تقنینی

این ماده فاقد سابقه در قوانین پیشین است و ذکر آن از نوآوری‌های پسندیده قانون جدید است که در جهت رفع خلأ از قوانین پیشین تقریر شده است.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده که در مقام بیان ضمانت اجرای بطلان دلیل قسامه یا فقدان شرایط قانونی آن وضع شده، از دو قسمت تشکیل شده است: قسمت نخست، زمان پیش از صدور حکم را مورد توجه قرار داده است و قسمت دوم مربوط به مقطع زمانی پس از ختم

دادرسی و صدور حکم می‌باشد. چنانچه تا پیش از اعلام ختم دادرسی و صدور حکم، قاضی رسیدگی کننده به پرونده، بطلان دلیل قسامه یا فقدان شرایط قانونی آن را احراز نماید، دلیل قسامه از عداد دلایل خارج خواهد شد و در صورتی که قاضی پس از ختم دادرسی و صدور حکم از فقدان شرایط قانونی قسامه یا بطلان آن مطلع شود، موضوع از موارد اعاده دادرسی خواهد بود.

۲- «شرایط قانونی قسامه» به تمامی مواردی اطلاق می‌شود که در مواد ۳۱۲ لغایت ۳۴۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) ذکر شده است؛ مانند توسل به لوث بدون این که ابتدائاً از متهم مطالبه دلیل بر نفی اتهام شود؛ مطالبه قسامه از متهم توسط فردی غیر از صاحب حق یا ولی یا وکیل او؛ اقامه قسامه بدون نصاب مقرر قانونی؛ اقامه قسامه توسط زنان؛ ادای سوگند به اسمی غیر از اسم جلاله الله؛ ادای سوگند از جانب فردی که بالغ یا عاقل یا قاصد یا مختار نیست؛ اقامه قسامه نسبت به مقداری که لوث حاصل نشده است و نظایر این‌ها.

۳- قسمت اخیر ماده ۳۴۴ که مقرر می‌دارد: «... چنانچه بعد از صدور حکم باشد موضوع از موارد اعاده دادرسی است»، ناظر به فرضی است که «حکم قطعی لازم الاجرا» صادر شده باشد. بنابراین چنانچه حکم هنوز به مرحله قطعیت نرسیده باشد، موضوع، مطابق ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۱۶) از موارد تجدید نظرخواهی است و جایگاه اعاده دادرسی نمی‌باشد. در تأیید این استدلال می‌توان به صدر ماده ۴۷۴ قانون مذکور تمسک نمود که در مقام بیان موارد اعاده دادرسی مقرر داشته است: «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آن که حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده

باشد در موارد زیر پذیرفته می‌شود...».

ماده ۳۴۵: «پس از اقامه قسامه توسط متهم، شاکی نمی‌تواند با بینه یا قسامه دعوی را علیه متهم تجدید کند.»

پیشینه تقنینی

حکم مندرج در ماده ۳۴۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در قوانین پیشین و از جمله قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) سابقه ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های قانون جدید و مثبت دقت نظر قانون گذار در جهت رفع خلأ قانونی موجود محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام بیان ممنوعیت تجدید دعوا علیه متهم پس از اجرای مراسم قسامه است. این حکم در ماده ۳۱۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نیز مورد توجه قرار گرفته است و ذکر مجدد آن در ماده‌ای جداگانه ضرورت نداشت.

۲- پرسش: در صورتی که شاکی از اقامه قسامه امتناع کند یا در معرفی نصاب مقرر قانونی قسامه به دادگاه تعلق ورزد و هم‌چنین از رد نمودن آن به متهم استنکاف ورزد، آیا مقام قضایی می‌تواند خودداری و ماطله او را حمل بر «رد قسامه» کند و از متهم درخواست اقامه قسامه نماید؟

پاسخ: با توجه به نص ماده ۳۱۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) که مقرر داشته است: «اگر شاکی از متهم درخواست قسامه کند و وی حاضر به قسامه نشود، به پرداخت دیه محکوم می‌شود و اگر اقامه قسامه کند، تبرئه می‌گردد...»، به نظر می‌رسد «رد قسامه» از جانب شاکی به متهم منوط به تصریح است و صرف امتناع شاکی را نمی‌توان حکم بر «رد قسامه» نمود.

اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب یک نظر مشورتی^(۱۷) در تأیید این نظر چنین آورده است: «... ماطله مدعی (شاکی) در معرفی

تعداد لازم گواهانی^(۱۸) برای انجام قسامه از یک سو و عدم واگذاری انجام قسامه به عهده مدعی علیه (متهم) به معنای رد قسامه به مدعی علیه تلقی نمی‌شود؛ زیرا تحقق رد قسامه به مدعی علیه منوط و مشروط به تصریح مدعی است» (معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، ۱۳۸۸: ۷۷۲/۱).
۳- پرسش: در فرض مذکور در پرسش پیشین (شاکی نه اقامه قسامه می‌کند و نه آن را به متهم رد می‌نماید)، قاضی از لحاظ شکلی چه تصمیمی باید اتخاذ کند؟ آیا می‌تواند تا زمان اعلام نظر از جانب شاکی، پرونده را به صورت موقت بایگانی کند؟

پاسخ: اداره حقوقی قوه قضاییه در زمان حاکمیت قانون سابق به موجب یک نظر مشورتی چنین اظهار نظر کرده است: «در صورتی که مدعی قتل (ولیای دم) از اقامه قسامه امتناع نماید و از مدعی علیه نیز مطالبه قسامه ننماید، به عبارت دیگر اجرای قسامه را به مدعی علیه رد نکند، به علت عدم کفایت دلیل باید حکم بر برائت متهم صادر شود و اگر زندانی باشد آزاد گردد. بنابراین با توجه به مراتب بالا نمی‌توان دادرسی را متوقف کرد و پرونده را معطل گذاشت. عدم تعیین تکلیف متهم با اصول دادرسی منافات دارد و دادگاه باید مستنداً به دلایل اقامه شده متهم را محکوم کند و یا به علت فقد دلیل (عدم اجرای قسامه) او را تبرئه و آزاد نماید».^(۱۹) به نظر می‌رسد پاسخ سؤال به صراحت در ماده ۳۱۸ همین قانون و تبصره آن آمده است که مقرر می‌دارد: «اگر شاکی اقامه قسامه نکند و از مطالبه قسامه از متهم نیز خودداری ورزد، متهم در جنایات عمدی، با تأمین مناسب و در جنایات غیرعمدی، بدون تأمین آزاد می‌شود لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی باقی می‌ماند. تبصره- در مواردی که تأمین گرفته می‌شود، حداکثر سه ماه به شاکی

فرصت داده می‌شود تا اقامه قسامه نماید یا از متهم مطالبه قسامه کند و پس از پایان مهلت از تأمین اخذ شده رفع اثر می‌شود.

ماده ۳۴۶: «اگر پس از صدور حکم، بطلان همه یا برخی از سوگندها ثابت شود مانند آن که برخی از اداءکنندگان سوگند از سوگندشان عدول کنند یا دروغ بودن سوگند یا از روی علم نبودن سوگند برای دادگاه صادرکننده حکم ثابت شود، مورد از جهات اعاده دادرسی است.»

پیشینه تقنینی

پیشینه حکم موضوع ماده ۳۴۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، حکم مندرج در

تبصره ماده ۲۵۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) است که این‌گونه مقرر داشته بود: «در صورتی که قاضی احراز نماید که تمام یا بعضی از قسم‌خورندگان از روی ظن قسم می‌خورند قسم‌های مذکور اعتبار ندارد.»

نکات مربوط به این ماده

قانون گذار آن‌ها را در یک ماده می‌گنجاند. ۲- همان‌گونه که ذیل ماده ۳۴۴ توضیح داده شد، فرض این ماده در صورتی از جهات اعاده دادرسی محسوب می‌شود که حکم قطعی لازم الاجرا صادر شده باشد و در غیر این صورت، موضوع از جهات تجدید نظر خواهی است.

۳- از ملاک بند «ث» ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۲۰) این‌گونه استنباط می‌شود که دروغ بودن سوگند اداءکنندگان قسم باید به‌موجب حکم قطعی دادگاه صالح به اثبات برسد؛ در غیر این صورت و به صرف ادعای دیگری دایر بر کذب بودن سوگند نمی‌توان موضوع را مشمول این ماده دانست.

۱- حکم موضوع این ماده همچون حکم مندرج در ماده ۳۴۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در مقام بیان ضمانت اجرای بطلان دلیل قسامه یا فقدان شرایط قانونی آن وضع شده است؛ با این تفاوت که فقط به فرض پس از صدور حکم اشاره کرده است. بنابراین مفاد دو ماده مذکور (مواد ۳۴۴ و ۳۴۶) در یک راستا است و شایسته بود

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نظر مشورتی شماره ۷/۶۴۲۶ مورخ ۱۳۸۲/۸/۱۲.
- ۲- نظر مشورتی شماره ۷/۴۳۲۲ مورخ ۱۳۸۴/۶/۲۶.
- ۳- از نظر مشورتی شماره ۷/۳۱۴۱ مورخ ۱۳۸۹/۵/۳۰ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۴- «در مواردی که جرم خارج از حوزه قضایی محل مأموریت بازپرس واقع شده، اما در حوزه او کشف یا مرتکب در آن حوزه دستگیر شود، بازپرس تحقیقات و اقدامات مقتضی را به عمل می‌آورد...».
- ۵- نظر مشورتی شماره ۷/۸۰۷۳ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۹ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۶- ماده ۳۲۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «قسامه فقط نسبت به مقداری که لوٹ حاصل شده است موجب اثبات می‌شود و اثبات خصوصیات جنایت از قبیل عمد، شبه عمد، خطا، مقدار جنایت و شرکت در ارتکاب جنایت یا انفراد در آن نیازمند حصول لوٹ در این خصوصیات است.»
- ۷- یعنی اجتناب از پرداخت فاضل دیه در فرض مذکور در ماده ۳۳۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲).
- ۸- ماده ۸۶۲ قانون مدنی: «شخصی که به‌موجب نسب ارث می‌برد سه طبقه‌اند: ۱- پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد؛ ۲- اجداد و برادر و خواهر و اولاد آن‌ها؛ ۳. اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آن‌ها.»
- ۹- نظر مشورتی شماره ۷/۷۶۹۱ مورخ ۱۳۸۱/۸/۱۹ اداره حقوقی قوه قضاییه؛ هم‌چنین است نظر مشورتی شماره ۷/۶۰۸۵ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۱ همان مرجع: «برای اجرای قسامه قانوناً حضور تمام قسم‌خورندگان در یک جلسه ضرورت ندارد.»
- ۱۰- نظر مشورتی شماره ۷/۵۶۶۹ مورخ ۱۳۸۲/۷/۱۷ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۱- نظر مشورتی شماره ۷/۹۳/۴۴۴ مورخ ۱۳۹۳/۲/۲۹ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۲- نظر مشورتی شماره ۷/۴۴۴ مورخ ۱۳۹۳/۲/۲۹ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۳- «سؤال ۱۵۵۵- آیا در موقع انجام مراسم قسامه، علم قسم‌خورندگان به موضوع قسامه شرط می‌باشد؟ آیا قاضی دادگاه می‌تواند در مواردی که می‌داند تعدادی از قسم‌خورندگان نسبت به موضوع علم و اطلاع کافی ندارند، سوگند آن‌ها را استماع نکند؟»
- ۱۴- ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «... در مواردی که مستند حکم علم قاضی است، وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به‌طور صریح در حکم قید کند...».

- ۱۵- نظر مشورتی شماره ۷/۳۰۹۳ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۶ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۶- ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «جهت تجدید نظر خواهی به شرح زیر است: الف- ادعای عدم اعتبار ادله یا مدارک استنادی دادگاه؛ ب) ادعای مخالف بودن رأی با قانون؛ پ) ادعای عدم صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی یا وجود یکی از جهات رد دادرسی؛ ت) ادعای عدم توجه دادگاه به ادله ابرازی. تبصره- اگر تجدید نظر خواهی به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آید، در صورت وجود جهت دیگر، به آن هم رسیدگی می‌شود.»
- ۱۷- نظر مشورتی شماره ۷/۱۳۲۵ مورخ ۱۳۸۳/۳/۲۵ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۸- منظور «نصاب مقرر قانونی اداءکنندگان سوگند» می‌باشد.
- ۱۹- نظر مشورتی شماره ۷/۵۳۶۰ مورخ ۱۳۸۲/۶/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۲۰- ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد، در موارد زیر پذیرفته می‌شود: ... ث) در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان مبنای حکم بوده است...».

فهرست منابع:

- ۱- آقایان نیا، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران: انتشارات میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۹۲.
- ۲- بهجت گیلانی فومنی، محمدتقی، جامع‌المسائل، جلد ۵، قم: دفتر حضرت آیت‌الله بهجت، چاپ دوم، ۱۴۲۶ هـ. ق.
- ۳- جمعی از پژوهش‌گران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، تحت نظر: سید محمود هاشمی شاهرودی، جلد ۳، قم: مؤسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی، چاپ نخست، ۱۴۲۶ هـ. ق.
- ۴- محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، جلد ۴، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ هـ. ق.
- ۵- معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری، جلد ۱، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- ۶- مکارم شیرازی، ناصر، استفتائات جدید، جلد ۲، تنظیم: ابوالقاسم علیان ززادی، قم: مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۷ هـ. ق.
- ۷- موسوی خمینی (ره)، سیدروح‌الله، تحریر الوسیله، جلد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۴.

تأثیر نفس دفاع در قتل عمد، وصف قتل و مجازات آن



لیلاسادات اسدی، دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی

چکیده

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برای نخستین بار در نظام حقوقی ایران، نهاد نفس دفاع در قتل عمد را در تبصره ۲ ماده ۳۰۲ مورد توجه قرار داد؛ نهادی جدید که در منصف ظهور با ابهاماتی مواجه است؛ این نوشتار در پی تبیین ماهیت این نهاد است که آیا از عوامل موجهه جرم است یا آن که تنها وصف قتل را از عمد به شبه عمد تغییر می‌دهد. هم‌چنین جواز بررسی به این ادعا در مرحله دادسرا یا محدود بودن این بررسی در مرحله محاکمه، پرسش دیگری است که این نوشتار در پی پاسخ به آن است. نتیجه آن که، این ادعا در مرحله دادگاه و نزد بازپرس قابل استماع است و در مرحله دادسرا چنان‌چه صحت ادعا احراز شد، کیفرخواست با عنوان قتل عمد صادر می‌شود. لیکن بر اساس این مستند قانونی از دادگاه تقاضای محاکمه و مجازات می‌شود. واژگان کلیدی: نفس دفاع، قصاص نفس، قتل عمد، قتل شبه عمد

درآمد

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ غیر از دفاع مشروع^(۱) به عنوان عامل موجهه جرم، نفس دفاع را هم پیش‌بینی کرد که به موجب آن، هر چند رفتار مرتکب قتل در حالت عادی را عمد محسوب نموده، اما از قصاص نفس معاف ساخته و مجازات‌های تعزیر و دیه را برای وی مقرر نمود. مطابق تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «در مورد بند ت^(۲) چنان‌چه نفس دفاع صدق کند، ولی از مراتب آن تجاوز شود، قصاص منتفی است، لکن مرتکب به شرح مقرر در قانون به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌شود».

در چگونگی اعمال حکم مندرج در این تبصره پرسش‌هایی به این شرح مطرح است: نخست، آیا مقرر مذکور در پی شناسایی نهادی جدید به عنوان عامل موجهه جرم بوده است و به عبارتی، آیا نفس دفاع مزید وصف مجرمانه بودن است یا آن که صرفاً وصف عمد را به غیر عمد بدل می‌سازد؟ دوم، تکلیف دادسرا در مواجهه با این دفاع چیست؟

۱- نفس دفاع با لحاظ ماهیت آن در نظام حقوقی ایران

بررسی پیشینه فقهی و حقوقی حکم مندرج در تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در یافتن جایگاه آن در نظام دادرسی کیفری و چگونگی اعمال آن مؤثر است. جایگاه «دفاع» در دکتترین تا حدی متفاوت از رویکرد قضات به این نهاد است. حقوق دانان دفاع مشروع را به عنوان جهتی برای توجیه جرم برشمرده‌اند که موجب زوال عنصر قانونی می‌شود. برخی به اسباب اباحه اشاره کرده و معتقدند جرم که منشأ تکلیف برای انسان‌هاست، با حکم قانون‌گذار پدید می‌آید و اگر این تکلیف به موجب حکم دیگر مقنن برداشته شود،

قتل انسان مجاز می‌گردد و مانند آن است که جرم به وقوع نپیوسته است (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۱۷۲). برخی نیز به عوامل موجهه جرم تصریح نموده‌اند که باز هم موجب زائل شدن عنصر قانونی می‌شود؛ با این توصیف که گاه قانون‌گذار ارتکاب اعمالی را که علی‌الاصول و در شرایط عادی جرم است، جرم نمی‌شناسد و مجازات نمی‌کند (صانعی، ۱۳۷۱: ۱۸۰). بدین ترتیب دفاع مشروع را در زمره عوامل موجهه جرم آورده‌اند که به عنوان احوال حاکم بر رفتار مجرمانه، جرم را توجیه کرده و وصف مجرمانه آن را زائل می‌کند. بنابراین حقوق دانان در این خصوص که دفاع مشروع جزء عوامل موجهه جرم است، اختلاف ندارند؛ اما قانون‌گذار رویه دیگری را در پی گرفته است. از جمله قانون مجازات عمومی (۱۳۰۴) دفاع مشروع را موجب «معافیت از مجازات» می‌داند.^(۳)

قانون راجع به مجازات اسلامی (۱۳۶۱)^(۴) چنین فردی را قابل تعقیب و مجازات نمی‌داند؛ از نص این ماده که مدافع را قابل «تعقیب» نمی‌داند، استنباط می‌شود که جرمی محقق نشده است، اما صدر ماده با عبارت «عملی انجام دهد که جرم باشد»، این ابهام را ایجاد می‌نماید که رفتار فرد جرم محسوب می‌شود. همین رویکرد در ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) نیز تبعیت شده است که مقرر می‌دارد: «عملی انجام دهد که جرم باشد» و متعاقباً چنین فردی را «قابل تعقیب و مجازات» نمی‌داند. نحوه نگارش قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) به رویکرد نویسندگان حقوق که مدافع مشروع را به لحاظ زوال عنصر قانونی مجرم نمی‌دانند، نزدیک شده است؛ زیرا ماده ۱۵۶ این قانون به رغم قوانین پیشین که عمل مجرمانه را به مدافع مشروع نسبت می‌دهد، وصف جرم را از رفتار مدافع برداشته و به قانون

۱-۱- در قوانین و دکتترین حقوقی

در بیان جایگاه این حکم در حقوق جزای عمومی، شاید بتوان آن را از جهات تبدیل مجازات از قصاص به دیه و تعزیر که نوعی تخفیف محسوب می‌شود، به شمار آورد. تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «در مورد بند «ت» چنان‌چه نفس دفاع صدق کند، ولی از مراتب آن تجاوز شود، قصاص منتفی است، لکن مرتکب به شرح مقرر در قانون، به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌شود». در بند «ت» این ماده آمده است: «متجاوز و کسی که تجاوز او قریب‌الوقوع است و در دفاع مشروع به شرح مقرر در ماده ۱۵۶ این قانون جنایتی بر او وارد شود». با توجه به نحوه نگارش تبصره ۲ ماده یاد شده که مرتکب را از مجازات معاف ننموده و حکم به پرداخت دیه و تعزیر چنین شخصی داده است، باید قائل به آن بود که حکم موضوع تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی از عوامل موجهه جرم نبوده

و لذا عمل ارتكابی جرم محسوب می‌شود. هم‌چنین از آن‌جا که اصل کلی بر شدیدتر بودن مجازات قصاص نفس از مجازات‌های دیه و تعزیر است، این تبدیل را باید از نوع تخفیف به شمار آورد؛ از این رو حکم مندرج در تبصره ۲ ماده ۳۰۲ از جهات قانونی تخفیف مجازات محسوب می‌شود که نوع تخفیف به طور صریح مشخص گردیده و به نظر قاضی واگذار نشده است. این نظر در صورتی به طور کامل قابل پذیرش است که تخفیف مجازات تأثیری بر نوع جرم نداشته باشد؛ اما در موضوع بحث حاضر، دیه و تعزیر مجازات قتل شبه عمد است و لذا این پرسش باید پاسخ داده شود که آیا وجود «نفس دفاع» حین ارتكاب قتل، موجب تبدیل نوع قتل از عمد به شبه عمد می‌شود. چنان‌چه پاسخ این پرسش مثبت باشد، آیا دیگر قواعد قتل شبه عمد از جمله تعیین مجازات معاون براساس مجازات مباشر با توجه به تبدیل وصف قتل، تعیین می‌شود.

با توجه به آن‌چه بیان شد، به نظر می‌رسد تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، نهادی جدید است که در قوانین ایران سابقه نداشته و لذا باید در تعیین جایگاه آن، به رویه قضایی که مأخوذ از پیشینه فقهی است نگاه داشت.

۱-۲- در فقه

در متون فقهی به دفاع مشروع به قدر کفایت پرداخته شده است و فقها در این راستا، رعایت «سهل ما لا سهل» در انتخاب طریق دفاع را ضروری خوانده‌اند. چنان‌که برخی گفته‌اند بر انسان مجاز است که برای دفع خطر از جان و مال و حریم خود در حد استطاعت اقدام کند و در این راستا رعایت الاسهل واجب است (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۷۶/۴). عده‌ای از فقها مدعی اتفاق نظر بر این موضوع‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۵۱/۴۱). گروهی دیگر

معتقدند مدافع باید آسان‌ترین راه را برای دفاع انتخاب کند و چنان‌چه مهاجم با تشر رفتن یا فریاد کشیدن می‌ترسد و حمله را پایان می‌دهد، توسل به اقدام دیگری مجاز نیست (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۱/۴۸۵)؛ رعایت سهل در دفاع ایجاب می‌نماید که مدافع به قدر کفایت عمل کند؛ بنابراین اقدام پیش از ضرورت رفع حمله، مجاز نیست؛ با این حال به‌رغم اتفاق نظر فقها در امر دفاع مشروع، موضوع نفس دفاع و تاثیر آن در جرایم علیه تمامیت جسمانی افراد، از نظر فقها دور مانده است و مشابه نظر گروه اخیر در متون فقهی سابق ملاحظه نشد.



مقصود از «دفاع» در تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) صدق عرفی واژه «دفاع» است؛ بر این اساس، برای فهم معنای این واژه باید به عرف که مخاطب حکم مذکور است مراجعه کرد که همان معنای «واکنش به خودی خود» فرد در برابر حمله است؛ از این رو، اگر مرتکب خود ابتدا به دنبال وسیله‌ای برای حمله برآید و شروع‌کننده نزاع باشد، عرفاً نفس دفاع بر چنین رفتاری صدق نمی‌کند.



۱-۳- در رویه قضایی

آراء متعددی با تکیه بر این رویکرد صادر شده است که می‌توان آن‌ها را در دو گروه جای داد؛ نخست، آرای که قتل همراه با نفس دفاع را موجب قصاص ندانسته‌اند؛ بی‌آن‌که به تاثیر آن در نوع قتل از جهت تبدیل قتل عمد به شبه عمد اشاره‌ای کنند؛ چنان‌که در یکی از آرای شعب دیوان عالی کشور

با این استدلال که مقتول و طایفه او نزاع را شروع کرده‌اند، دفاع را مردود دانسته و متهم را مستحق قصاص نفس نمی‌داند: «استدلال دادگاه‌ها از جهت محکومیت متهم ... به قصاص نفس موجه نمی‌باشد؛ زیرا هر چند که شرایط کامل دفاع مشروع در پرونده امر محقق نمی‌باشد، لیکن با توجه به این‌که عده‌ای از طایفه مقتول با توافق و تبانی بر قتل، به قصد انتقام‌جویی نیمه‌شب مسلح به سلاح ناریه به مزرعه مجاور محل سکونت متهم هجوم آورده و اقدام به تخریب مزرعه ذرت آن‌ها نموده‌اند، متهم را در حدی که مستوجب مجازات قصاص نفس باشد، مسئول نمی‌داند»^(۵)

(معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری، ۱۳۹۲: ۱۷۳). در رای دیگر مشابه این استدلال به کار گرفته است: «نظر بر این‌که مُقَدِّمین به حمله سه نفر و مسلح به چوب و میله آهن بوده‌اند و متهم در مقابل آن‌ها تنها بوده و حین نزاع فرصت مراجعه به مأموران انتظامی را نداشته است، لذا مسئولیت وی در حد کیفر به قصاص نفس به نظر موجه نمی‌باشد و از طرف دیگر، چون متهم به احتمال وقوع درگیری آلت قتاله (چاقو) را از مدتی قبل تهیه و در اختیار داشته است، با این وصف به لحاظ عدم تناسب دفاع مشروع، نامبرده را نمی‌توان کاملاً مبرا از مسئولیت کیفری دانست»^(۶) (همان‌جا). هم‌چنین در یک رای، دیوان عالی کشور با جرم شناختن رفتار مرتکب و رد حالت دفاع مشروع و استفاده از عبارت دفاع نامتناسب، او را مستحق قصاص نفس ندانسته؛ بدون آن‌که به غیر عمد بودن قتل استناد کند: «عمل متهم مصداق دفاع نامتناسب تشخیص و به اعتبار قاعده درء و سقوط مجازات قصاص نفس، دادنامه تجدیدنظر خواسته نقض می‌شود»^(۷) (همان: ۱۷۵). برخی آراء با تصریح به

اصطلاح «دفاع نامتناسب» در تأیید تشخیص خود، مستند فقهی ارائه داده‌اند: «در مقام دفاع بودن متهم محرز و مسلم است و محاکم آن را پذیرفته‌اند؛ اما دفاع را متناسب با خطر تشخیص نداده و حکم قصاص صادر نموده‌اند و حال این که با فرض عدم تناسب، چون قتل در شرایط دفاع به وقوع پیوسته، حسب فتوای فقهای عظام از جمله حضرت امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله، چنین قتلی موجب قصاص نمی‌باشد و حداکثر مثبت دیه خواهد بود»^(۸)

دوم، آرای که نفس دفاع را موجبی برای تبدیل قتل عمد به شبه عمد می‌دانند و بر تبدیل وصف قتل به شبه عمد تصریح دارند؛ چنان که در یکی از آراء اصراری دیوان عالی کشور، اکثریت اعضای حاضر در جلسه به شبه عمد بودن عمل متهم رای داده‌اند. موضوع این رای درگیری دو نوجوان است؛ به گونه‌ای که قاتل در مقابل اصرار مقتول به عمل شنیع با خود، او را با چاقو به قتل می‌رساند (بنگرید به: لطفی و عزیزبانی، ۱۳۹۳: ۸۴). دادستان کل کشور در توجیه نظر خود مبنی بر شبه عمد بودن قتل، با استناد به شبهه احتمال دفاع مشروع، معتقد است: «شرب خمر به حدی نبوده تا مستی به متهمین دست داده باشد و باعث اخلال در مشاعر شود و عدم احساس خطر و اخافه از سوی متهم با توجه به این که امکان فرار و ترک محل و استمداد وجود داشته است، دفاع مشروع منتفی است، اما چون احتمال دفاع مشروع و شبهه داده می‌شود و البته در این که به فرض دفاع یا دفاع خارج از حد متعارف و مأذون بوده، قتل از موارد شبهه عمد خواهد بود» (همان جا). با این حال اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب نظریات مشورتی ابرازی در زمان حاکمیت قانون سابق مجازات اسلامی (۱۳۷۰)، چنین دفاعی را

قابل پذیرش نمی‌داند. از جمله اعلام نموده است: «چنان چه دفاع با هجوم و ابزار آن متناسب نباشد و منتهی به قتل مهاجم شود، عمل ارتكابی می‌تواند از مصادیق بند «ب» ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰)^(۹) محسوب و به اتهام قتل عمد تحت تعقیب قرار گیرد»^(۱۰) (همان: ۱۷۶). به نظر می‌رسد رویکرد رویه قضایی نسبت به دفاع مشروع چنانچه مستند به اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی باشد، با ایراد جدی مواجه است؛ چه این که قانون مجازات اسلامی پیشین قتل عمد و دفاع مشروع را به نحو صریح تعریف کرده که خالی از هر نوع ابهام است و دلیلی برای مراجعه به فقه وجود ندارد.

۲- شرایط تحقق نفس دفاع

وفق تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نفس دفاع زمانی محقق می‌شود که دو رکن «نفس دفاع» و «تجاوز از مراتب آن» توأمان موجود باشد.

۱- نفس دفاع: دفاع در لغت به معانی مختلف استعمال شده است؛ از قبیل «بدی یا آزاری را از خود رد کردن»، «بازداشتن، پس زدن پاسخ طرف مقابل در هر دعوی»، «انجام دادن هر عملی برای جلوگیری از آسیب دیدن و جلوگیری از حمله حریف» و «واکنشی ناخودآگاه و ناآگاهانه که فرد در برابر پدیده‌های خارجی از خود نشان می‌دهد» (عمید، ۱۳۶۲: ۵۸۴؛ معین، ۱۳۸۷: ۴۹۷؛ دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۳۱۷/۱ و همان جا). مقصود از «دفاع» در تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) صدق عرفی واژه «دفاع» است؛ بر این اساس، برای فهم معنای این واژه باید به عرف که مخاطب حکم مذکور است مراجعه کرد که همان معنای «واکنش به خودی خود» فرد در برابر حمله است؛ از این رو، اگر مرتکب خود ابتدا به دنبال وسیله‌ای برای حمله برآید و

شروع کننده نزاع باشد، عرفاً نفس دفاع بر چنین رفتاری صدق نمی‌کند. آنچه بیان شد، به معنای پذیرش شرط «غیر مقصر بودن مرتکب» نیست؛ زیرا چه بسا مرتکب در ایجاد درگیری مقصر باشد؛ مانند آن که با به کار بردن الفاظی نسبت به مقتول، او را به حمله فیزیکی ترغیب نموده و در این حمله از خود دفاع کند؛ در این مثال، قاتل در ایجاد زمینه درگیری مقصر است؛ اما حالت نفس دفاع در خصوص وی صدق می‌کند؛ در این مثال چنانچه هدف قاتل از استعمال این الفاظ نسبت به بزه‌دیده، ایجاد درگیری باشد، به منزله آن است که آگاهانه و برای ایجاد حالت حمله از سوی مقتول زمینه‌سازی نموده و حمله بعدی بزه‌دیده (مقتول) وی را از معافیت حاصل از «نفس دفاع» برخوردار نخواهد کرد. برخی بین این دو حالت تفکیک قائل نشده و در هر حال معتقدند «کسی که شخصاً دیگری را تحریک به تجاوز کرده است، منطقی و عرفاً نباید به بهانه دفع همین تجاوز، اعمال مجرمانه‌ای را علیه حمله‌کننده انجام دهد و از مجازات معاف باشد مانند آن که شخصی به دیگری دشنام دهد و وقتی او برانگیخته شد و در صدد حمله برآمد، او را مضروب و مجروح نماید و عمل خود را دفاع مشروع بنامد» (صانعی، ۱۳۷۱: ۲۰۵/۱). در این مثال باید بین دو فرض تفکیک قائل شد؛ چنانچه شخصی با هدف تحریک دیگری به حمله، به او فحاشی کند و پس از حمله از سوی دیگری از خود دفاع کند، نمی‌تواند به دفاع تمسک کند؛ در مقابل، کسی که به دیگری فحاشی می‌نماید، اما قصد تحریک او را برای حمله ندارد و به هر حال فرد تحریک شده و به سوی او حمله می‌کند، توهین کننده در حالت نفس دفاع قرار گرفته است. به عبارتی، تقصیر مدافع به تنهایی نافی حالت دفاع نیست.

چنان که این حقوق دان خود بدین مطلب معترف است و می گوید: «یکی از شرایط دفاع مشروع، آن است که دفاع با تجاوز متناسب باشد. بنابراین چنان چه شخصی بدون جهت مشروع با دیگری گلاویز شود و دیگری تحت تأثیر این تحریک در صدد کشتن او برآید، شخص مقصر که دیگری را تحریک کرده، به خاطر آن که دفاع طرف در هر حال جنبه حمله پیدا کرده، می تواند به دفاع بپردازد و از مجازات معاف باشد» (همان: ۲۰۶).

۲- تخطی از شرایط دفاع: عدم تخطی از شرایط دفاع موجب تحقق حالت دفاع مشروع بوده که دیگر جایی برای رجوع به حکم تبصره ۲ ماده ۳۰۲ این قانون باقی نمی ماند. شرایط دفاع در بندهای چهارگانه ماده ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی^(۱۱) و تبصره یک آن^(۱۲) ذکر شده است؛ به نحوی که فقدان هر یک از این شرایط و یا جمیع آنها، موجب تحقق حالت نفس دفاع یا دفاع فاقد شرایط مشروعیت می شود.

۳- رسیدگی به ادعای نفس دفاع

به لحاظ نبودن جایگاه نهاد نفس دفاع در نظام حقوقی ایران و با توجه به تأثیر عملی پذیرش و احراز حالت دفاع فاقد شرایط، این پرسش مطرح می شود که آیا احراز حالت دفاع مشروع صرفاً از اختیارات دادگاه است؛ و آیا نهاد نفس دفاع موجب تغییر وصف قتل از عمد به شبه عمد می شود یا آن که قتل هم چنان از نوع عمد است و تحقق نفس دفاع صرفاً در نوع مجازات تأثیرگذار است. پاسخ به این پرسش، ابهام دیگری را در پی دارد و آن، تکلیف نهاد دادرسی در صدور کیفرخواست خطاب به دادگاه کیفری یک یا دو است.

۳-۱- مرجع قضایی صالح

در این خصوص که آیا دادرسی صلاحیت استماع ادعای دفاع و بررسی شرایط آن را دارد و یا این امر صرفاً توسط دادگاه

میسر است، دو رویکرد قابل احصا است: نخست آن که، استفاده از واژه «دادگاه» در ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی،^(۱۳) دلالت بر آن دارد که رسیدگی به ادعای نفس دفاع در صلاحیت انحصاری دادگاه است.

دوم، به طور معمول، تحقیقات مقدماتی به عهده بازپرس است و رسیدگی به ادعای نفس دفاع جزئی از تحقیقات به شمار می رود؛ لذا دادرسی صالح برای رسیدگی به آن است. از سوی دیگر توجه به جایگاه قانون مجازات اسلامی و مدلول ماده ۳۰۳ آن، نافی صلاحیت انحصاری دادگاه است. وانگهی به نظر می رسد هرگاه اعتقاد به صلاحیت انحصاری دادگاه در رسیدگی به ادعای نفس دفاع مستفاد از ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ داشته باشیم، با بند «ث» ماده ۲۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که مقرر می کند: «مستند قانونی اتهام باید در کیفرخواست ذکر شود» و لازمه ذکر آن تشخیص وصف جرم ارتكابی با لحاظ تأثیر پذیرش یا رد ادعای نفس دفاع است، در تعارض قرار دارند. بدین ترتیب لازمه جمع عرفی میان مفاد مواد یاد شده آن است که ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی در مقام بیان صلاحیت انحصاری دادگاه در رسیدگی به ادعای مذکور نیست به ویژه آن که اراده اخیر قانون گذار در قانون آیین دادرسی کیفری منعکس شده است.

قانون گذار ایران همواره امر تعقیب و تحقیق را به دادرسی محول نموده است. ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ مقرر می کند: «مستنطق باید با کمال بی غرضی تحقیقات را نموده در کشف احوال و اوضاعی که بر نفع یا ضرر متهم است فرق نگذارد». ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲^(۱۴) نیز حکمی مشابه دارد. تحقیق شامل اخذ دفاعیات متهم می باشد. به این

موضوع در دیگر مواد قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) تصریح شده است؛ از جمله به موجب ماده ۱۲۰^(۱۵) این قانون، تأمین کیفری با توجه به «دفاع متهم» تعیین می شود. متهم می تواند دفاع از خود را به وکیل بسپارد.^(۱۶) این مواد بیان گر آن است که بازپرس باید دفاعیات متهم از جمله دفاع مشروع یا نفس دفاع را استماع و بررسی نماید. قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) به تکلیف بازپرس بر رسیدگی به جنون متهم تصریح کرده و در ماده ۸۹ مقرر می داشت: «هرگاه در ضمن تحقیقات مستنطق مشاهده نماید که متهم مجنون یا مشاعرش مختل است، به توسط طبیب تحقیقات لازم را به عمل آورده ...». بازپرس مکلف به تفهیم این موضوع به متهم است که اگر اظهاری در «برائت» خود دارد، اعلام نماید^(۱۷) و از جمله این اظهارات، ادعای دفاع مشروع و نفس دفاع است که به ترتیب برائت کلی و تخفیف مجازات از قصاص نفس به دیه و تعزیر متهم را موجب می شود. مطابق ماده ۲۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) «بازپرس پس از پایان تحقیقات و در صورت وجود دلایل کافی بر وقوع جرم، به متهم یا وکیل وی اعلام می کند که برای برائت یا کشف حقیقت، هر اظهاری دارد به عنوان آخرین دفاع بیان کند ...». تکلیف نهایی بازپرس بر صدور قرار نهایی از نوع جلب به دادرسی، منوط به احراز جرم بودن عمل ارتكابی و وجود ادله کافی بر وقوع آن است. لذا بازپرس باید با توجه به عنصر معنوی در مرتکب، احراز نماید که آیا واقعه ارتكابی با وجود ارکان مادی و معنوی، عنوان جرم را به خود بار نموده است یا آن که چنین نیست. به عبارت دیگر، جرم نبودن رفتار ارتكابی می تواند ناشی از نبود وصف مجرمانه برای آن باشد (رکن مادی) یا به رغم تحقق رفتار دارای

وصف مجرمانه، به لحاظ فقد سوء نیت، جرم محقق نشود (رکن معنوی). هم‌چنین درخواست دادستان برای تکمیل تحقیقات در جهت کشف حقیقت است^(۱۸) که شامل پی بردن به وقوع جرم از ناحیه مرتکب و معاذیر قانونی از جمله وجود حالت دفاع حین ارتکاب رفتار مجرمانه است. ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۱۹) که رفع اختلاف میان دادستان و بازپرس را در «نوع جرم» و «مصادیق قانونی آن» پیش‌بینی نموده است، موید آن است که رسیدگی به دفاع متهم به قتل دایر بر این‌که در مقام دفاع مشروع یا نفس دفاع مرتکب قتل شده، بر عهده بازپرس است؛ زیرا انطباق رفتار منتهی به قتل، با اوصاف مختلف این جرم (عمد، شبه عمد و خطای محض) مقدمه تعیین نوع جرم قتل است. مصادیق قانونی به نوع جرم بازمی‌گردد؛ با این توضیح که، قتل شبه عمد مصادیق متنوعی دارد که از جمله در بندهای سه‌گانه ماده ۲۹۱^(۲۰) و ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۲۱) و ... مقرر شده است و بازپرس در کیفرخواست باید مصداق آن را با تصریح به مستند قانونی اعلام نماید. هم‌چنین دادستان در صدور کیفرخواست باید «نوع اتهام» و «مستند قانونی اتهام»^(۲۲) را درج نماید؛ در قتل ناشی از نفس دفاع مستند قانونی اتهام همان تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی است.

با توجه به آنچه بیان شد، بازپرس در مقام رسیدگی به شکایت اولیای دم دایر بر قتل عمد، باید ادعای دفاع مشروع یا نفس دفاع را استماع کند و در قرار جلب به دادرسی مورد توجه قرار دهد؛ اگر چه دادگاه الزامی به پذیرش این نظر ندارد و می‌تواند رأی را بر اساس عنوان قانونی که خود صحیح می‌داند انشاء کند.^(۲۳) تکلیف بازپرس به تفهیم عنوان مجرمانه مورد نظر

دادگاه و خلاف آنچه در کیفرخواست برای رفتار ارتكابی آمده است؛ هم‌چنین امکان اعاده پرونده از سوی دادگاه به دادسرا برای تکمیل تحقیقات،^(۲۴) نشان از این اصل دارد که دادگاه بر اساس تحقیقات دادسرا و تشخیص این مرجع، اقدام به محاکمه می‌کند؛ استثنای وارد بر این اصل، حالتی است که دادگاه تحقیقات را کامل نمی‌داند. توجه به این نکته نیز ضروری است که چنان‌چه نظر دادگاه در خصوص وصف مجرمانه رفتار ارتكابی مندرج در کیفرخواست مغایر نظر بازپرس باشد و در نتیجه تحقیقات دادسرا مجموعه اعمال ارتكابی متهم وضوح یابد، بدون اعاده پرونده به دادسرا جهت تفهیم عنوان اتهامی مورد نظر، خود اقدام می‌نماید. این امر، نشان از استقلال قضایی بازپرس داشته و هم‌چنین موید آن است که مبنای محاکمه، تحقیقات به عمل آمده در مرحله دادسرا است. تبعیت بازپرس از دادگاه صرفاً در موردی است که بازپرس نظر به منع تعقیب داشته باشد و دادگاه جلب به دادرسی را ضروری بداند؛^(۲۵) این تبعیت ناشی از آن است که رسیدگی به اعتراض شاکی نسبت به قرار منع تعقیب صادره با دادگاه است و چنان‌چه دادگاه اعتراض را وارد تشخیص دهد، مکلف به اعاده پرونده به دادسرا است؛ زیرا اصل بر آن است که احضار متهم، تفهیم اتهام به او، اخذ تأمین کیفری مناسب و اخذ آخرین دفاع، از جمله وظایف دادسرا است؛ لذا در این موارد، بازپرس عنوان اتهامی مورد نظر دادگاه را تفهیم می‌نماید و پس از اخذ آخرین دفاع، بدون آن که پرونده را جهت اظهار نظر و سپس صدور کیفرخواست برای دادستان ارسال کند، آن را مستقیماً به دادگاه ارسال می‌کند. توجه قانون‌گذار به استقلال قضایی مقامات دادسرا تا حدی است که نه تنها دادستان مکلف به صدور

کیفرخواست بر اساس نظر دادگاه دایر بر جلب به دادرسی نیست، بلکه بازپرس مکلف به صدور قرار نهایی بر اساس نظر دادگاه نشده است. لذا طبق ماده ۲۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)، در صورت نقض قرار منع تعقیب و صدور قرار جلب به دادرسی از سوی دادگاه، بازپرس تا مرحله اخذ آخرین دفاع از متهم پیش می‌رود و مکلف به صدور قرار طبق نظر دادگاه نیست. در تأیید این نظر، ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری^(۲۶) قابل استناد است که رسیدگی در دادگاه‌های کیفری را در سه فرض پیش‌بینی کرده است؛ نخست، موارد صدور کیفرخواست است که به درخواست دادستان بر محاکمه و کیفر متهم دلالت دارد؛ فرض دوم مربوط به صدور قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه است که به فرض مندرج در ماده ۲۷۶ همین قانون اشاره دارد؛ و حالت سوم، ادعای شفاهی دادستان در دادگاه است که از موضوع بحث حاضر خارج می‌باشد. نحوه نگارش سه فرض مذکور در ماده ۳۳۵ این قانون و قرار گرفتن «قرار جلب به دادرسی» پس از «کیفرخواست دادستان»، نشان می‌دهد که در فرض دوم، قرار می‌دهی که مبنای دادرسی است، همان جلب به دادرسی صادره از سوی دادگاه است و مستلزم اقدام دیگری از ناحیه دادسرا نمی‌باشد.

از آنچه گفته شده چنین نتیجه می‌شود که بازپرس حین رسیدگی به دعوای قتل باید ادعای متهم دایر بر دفاع مشروع و یا نفس دفاع را استماع و در خصوص آن تحقیق نماید. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز با تأیید این نتیجه، اعلام می‌کند:^(۲۷) «قاضی دادسرا ضمن جمع‌آوری ادله علیه متهم، لازم است در خصوص مهدورالدم بودن مقتول و در خصوص نیت و اعتقاد متهم در موقع ارتکاب قتل مبنی بر مهدورالدم بودن مقتول، تحقیقات جامعی به عمل

آورده و در صورتی که موضوع دفاع مشروع در پرونده مطرح باشد، در خصوص اجتماع و تحقق شرایط کامل دفاع مشروع با عنایت به ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و متناسب بودن آن با خطر و تجاوز، پرونده امر را دقیقاً مورد بررسی قرار داده و در اظهار نظر نهایی مد نظر قرار دهد» (بنگرید به: معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، ریاست جمهوری، ۱۳۹۲: ۱۷۶).

قانون مجازات اسلامی به عنوان یک قانون ماهوی در صدد بیان حقوق و تکالیف است؛ نه «نحوه» احقاق حق یا الزام به تکلیف؛ از این رو فارغ از مقدماتی است که زمینه رسیدگی در دادگاه و صدور حکم را فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر، قانون مجازات اسلامی به نحوه تحقیق در دادرسی، اخذ دفاعیات متهم، نوع قرارهای صادره از سوی دادسرا و چگونگی صدور کیفرخواست یا شرایط آن نمی‌پردازد، بلکه نتیجه نهایی این روند که فراهم شدن زمینه صدور حکم در دادگاه است را مورد توجه قرار می‌دهد. این ترتیب در دیگر مواد قانون مذکور مشاهده می‌شود؛ از جمله ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) پس از تعریف افساد فی الارض در تبصره مقرر می‌دارد: «هر گاه دادگاه از مجموع ادله و شواهد قصد اخلاص گسترده در نظم عمومی، ایجاد ناامنی ... را احراز نکنند مرتکب به ... محکوم می‌شود». این در حالی است که جرم افساد فی الارض که مطابق ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) (۲۸) در صلاحیت دادگاه انقلاب است، از جرایمی است که دارای رسیدگی دو مرحله‌ای بوده و پس از انجام تحقیقات در دادسرا، پرونده با صدور قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست جهت صدور حکم به دادگاه ارسال می‌شود. توجه به مدلول ماده ۳۰۳ نظر اخیر را تایید می‌نماید؛ زیرا این ماده

در مقام بیان چگونگی صدور «حکم» به عنوان نتیجه نهایی دادرسی است که در شأن دادگاه می‌باشد.



قانون مجازات اسلامی به عنوان یک قانون ماهوی در صدد بیان حقوق و تکالیف است؛ نه «نحوه» احقاق حق یا الزام به تکلیف؛ از این رو فارغ از مقدماتی است که زمینه رسیدگی در دادگاه و صدور حکم را فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر، قانون مجازات اسلامی به نحوه تحقیق در دادرسی، اخذ دفاعیات متهم، نوع قرارهای صادره از سوی دادسرا و چگونگی صدور کیفرخواست یا شرایط آن نمی‌پردازد، بلکه نتیجه نهایی این روند که فراهم شدن زمینه صدور حکم در دادگاه است را مورد توجه قرار می‌دهد.



۳-۲- تأثیر نفس دفاع در نوع قتل

آیا نفس دفاع منجر به تغییر وصف قتل از عمد به غیر عمد می‌شود؛ یا بدون آن که وصف عمد را از قتل سلب کند، صرفاً مرتکب را مستحق تخفیف مجازات از قصاص نفس به دیه می‌نماید؟ برای این پرسش سه پاسخ قابل ارائه است که در تعیین دادگاه صالح و نوع قرار موثر می‌باشد:

نخست، چنانچه نفس دفاع موجب تبدیل عنوان مجرمانه از قتل عمد به قتل غیر عمد باشد، مقتضی صدور قرار جلب به دادرسی به اتهام قتل شبهه عمد و کیفرخواست خطاب به دادگاه کیفری دو است؛ (۲۹)

دوم، هرگاه نفس دفاع فاقد شرایط مشروعیت را از کیفیات مخففه بدانیم، از

جهات صدور قرار جلب به دادرسی به جهت قتل عمد است و کیفرخواست به طرفیت دادگاه کیفری یک صادر می‌شود؛ (۳۰) سوم، نظر دیگر، صدور دو قرار به طور هم‌زمان است: قرار منع تعقیب نسبت به اتهام قتل عمد؛ و قرار جلب به دادرسی نسبت به اتهام قتل شبهه عمد.

مبنای انتخاب هر یک از پاسخ‌ها، تأثیری است که نفس دفاع در نوع قتل دارد.

صدر ماده ۳۰۲ حالات مجنی‌علیه را مؤثر در «مجازات» دانسته و مقرر می‌دارد: «در صورتی که مجنی‌علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی‌شود». از جمله این حالات، «متجاوز و کسی است که تجاوز او قریب‌الوقوع است و در دفاع مشروع به شرح مقرر در ماده ۱۵۶ این قانون جنایتی بر او وارد شود». تبصره ۲ ماده ۳۰۲ مقرر می‌دارد: «... قصاص منتفی است، لکن مرتکب به شرح مقرر در قانون به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌شود». از ظاهر متن قانونی برمی‌آید که دو فرض «دفاع مشروع» و «نفس دفاع» موجب منتفی شدن مجازات است و تأثیری در نوع قتل ندارد؛ (۳۱) زیرا:

۱- نحوه نگارش تبصره ۲ ماده ۳۰۲ (قصاص منتفی است، لکن مرتکب به شرح مقرر در قانون به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌شود)، نشان می‌دهد که قانون‌گذار در مقام تغییر نوع مجازات است، نه نوع جرم و وصف قتل؛

۲- صدر ماده ۳۰۲ مبنی بر این که: «مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی‌شود» دلالت بر توجه قانون‌گذار به «مجازات» قتل عمد دارد؛

۳- صدر ماده ۳۰۲ با جمله «در صورتی که مجنی‌علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی‌شود» موید آن است که

قانون گذار در صدد بیان استثنای قصاص نفس است و با فرض آن که قتل منطبق با یکی از مصادیق قتل عمد موضوع ماده ۲۹۰ همین قانون^(۳۳) می باشد، مرتکب را به جهاتی چون مهدورالدم بودن یا مستحق قصاص بودن مجنی علیه، از قصاص معاف ساخته است؛

۴- ماده ۳۰۲ ذیل فصل سوم از کتاب سوم قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با عنوان «شرایط عمومی قصاص» آمده است و نشان از آن دارد که قانون گذار در صدد بیان شرایط اجرای قصاص و جهات معافیت از آن است؛ به عبارتی قانون گذار با فرض این که جرایم علیه تمامیت جسمانی ذیل این فصل عمدی و مستوجب قصاص است، معافیت های از قصاص را احصاء کرده است.

۵- ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی در بیان تأثیر احراز نفس دفاع یا دیگر مصادیق مندرج در ماده ۳۰۲، به اصل بودن مجازات قصاص تأکید دارد؛ چرا که در صورت عدم احراز ادعای قاتل، به سراغ اصل یعنی قصاص می رود؛ مطابق قسمت پایانی این ماده «اگر ثابت نشود که مجنی علیه شمول ماده (۳۰۲) است و نیز ثابت نشود که مرتکب براساس چنین اعتقادی مرتکب جنایت شده است، مرتکب به قصاص محکوم می شود».

۶- ماده ۳۰۵^(۳۴) نیز در قتل مجنون چنین فحوائی دارد؛ به این نحو که قتل مجنون را که به طور عمد واقع شده، با مجازات دیه و تعزیر مواجه می سازد و به عبارتی، قرار دادن مجازات دیه و تعزیر را موجب تبدیل وصف قتل از عمد به شبه عمد نمی داند. همچنین است حکم مندرج در ماده ۳۰۶ که «جنایت عمدی» بر جنین را موجب تعزیر و دیه دانسته است.

از آن چه گفته شد نتیجه می شود که احراز نفس دفاع تأثیری در نوع قتل (عمد

و شبه عمد) ندارد و صرفاً از موجبات تخفیف مجازات و تبدیل قصاص به دیه و تعزیر است.

۳-۲- نوع کیفرخواست و دادگاه صالح

این سوال که دادسرا در برخورد با موارد دفاع مشروع و نفس دفاع چه تکلیفی دارد، از نظر حقوق دانان دور مانده است؛ با این حال برخی نویسندگان حقوق که دفاع مشروع را از جهات صدور قرار منع تعقیب دانسته اند معتقدند: غیر قابل تعقیب بودن مدافع مشروع به این معنی است که عمل ارتكابی جرم نبوده است و اتهامی از این حیث به مدافع وارد نیست. در این صورت «بازپرس» می تواند متهم را با صدور قرار منع تعقیب آزاد کند (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۲۰۶/۱).

قانون گذار در دفاع مشروع با این جمله که: «مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی شود»، به نفی مجازات اشاره کرده است و مشابه این مفهوم (قصاص منتفی است) در تبصره ۲ ماده ۳۰۲ در مورد نفس دفاع ذکر شده است. بنابراین

نفس دفاع موجب صدور قرار جلب به دادرسی است و با توجه به مطالب مطرح ذیل عنوان پیشین و سه نکته ای که وفق ماده ۲۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۳۴) درج آن در کیفرخواست ضروری بوده و مرتبط با بحث ما می باشد،

نوع اتهام مندرج در کیفرخواست، قتل عمد با وصف نفس دفاع (بند «پ» ماده ۲۷۹) است و مستند قانونی آن، تبصره ۲ ماده ۳۰۲ (بند «ث» ماده ۲۷۹) می باشد. همچنین در احصای ادله انتساب اتهام (بند «ت» ماده ۲۷۹) باید دلایل مثبت ادعای متهم دایر بر دارا بودن نفس حالت دفاع و یا حالت دفاعی که اگر چه واجد برخی شرایط دفاع مشروع است، اما جمیع شرایط را فاقد می باشد درج شود.

چنانچه متهم ارتکاب رفتار موجد قتل

را منکر شود، اما بازپرس با احراز ارتکاب رفتار مجرمانه به همراه قصد قتل از طریق ادله دیگر غیر از اقرار، شرایط نفس دفاع را موجود بیند، قرار جلب به دادرسی باید بر اساس تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی صادر شود. به عبارت دیگر، توجه به حالت نفس دفاع در رسیدگی به اتهام قتل عمد، منوط به ادعای متهم بر این امر نمی باشد؛ زیرا بازپرس مکلف به جمع آوری دلایل بوده و در این راستا، درخواست شاکی و دلالت بازپرس از طریق شاکی به تحصیل دلیل ضرورتی ندارد؛ بر اساس مواد ۹۳، ۹۵، ۱۲۳، ۱۵۵، ۲۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) بازپرس رأساً اقدامات تحقیقی را به عمل می آورد. از این رو استدلال خلاف که در برخی آراء صادره از محاکم مشاهده می شود، منافی اختیار و تکلیف قاضی است و صحیح به نظر نمی رسد. بر این اساس، دادسرا کیفرخواست را مستنداً به ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۳۵) و خطاب به دادگاه کیفری یک صادر می نماید.

ممکن است گفته شود هرچند بر اساس بند «الف» ماده اخیر، جرایم موجب مجازات سلب حیات در صلاحیت دادگاه کیفری یک است، در موضوع بحث، بازپرس درخواست تعزیر و دیه نموده است که با توجه به میزان تعزیر، کیفرخواست باید وفق ماده ۳۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۳۶) خطاب به دادگاه کیفری دو صادر شود. ولی به نظر می رسد ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری به نوع جرایم اشاره نموده است، نه حالت آن. عنوان «جرایم موجب مجازات سلب حیات» در بند «الف» این ماده، منطبق با اتهام قتل عمد است که در کیفرخواست ذکر شده و مجازات آن در وهله اول قصاص نفس است. وصف حالت دفاع فاقد شرایط مشروعیت برای قتل عمد که در

است که حتی اگر قانون گذار حالت دفاع مذکور را موجب تبدیل نوع قتل به شبه عمد می دانست، باز هم صدور دو قرار میسر نبود؛ زیرا معیار صدور قرار، رفتار مجرمانه است، نه وصف آن؛ به عبارت دیگر، آن چه ارتکاب یافته است، رفتار (در جرم ساده) یا مجموعه‌ای از رفتارها (در جرم مرکب) است که موجب یک نتیجه (در این جا سلب حیات) شده است و تعدد قرارهای نهایی قابل توجیه نیست. این مطلب به طور یکسان در برخی جرایم علیه اموال قابل مشاهده است. هر گاه بازپرس با وصف مجرمانه اعلامی از سوی شاکی مثلاً کلاهبرداری مخالف باشد و بر رفتار موضوع شکایت، وصف مجرمانه دیگری مانند تحصیل مال از طریق نامشروع را بار ببندد، نمی تواند دو قرار نهایی (منع تعقیب از بابت کلاهبرداری و جلب به دادرسی از بابت تحصیل مال از طریق نامشروع) صادر نماید؛ زیرا ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۴۱) که در مقام بیان تکلیف بازپرس برای صدور قرار نهایی است، وی را در تشخیص نوع اتهام صاحب نظر دانسته است به گونه‌ای که مکلف به انقیاد از نظر شاکی نمی باشد.

رسیدگی به جرم حسب بند «الف» ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در صلاحیت دادگاه کیفری یک است، اما چنانچه دادگاه حین رسیدگی عنف یا حالت احسان را احراز ننمود و یا اتهام لواط را در حد تفخیز تشخیص داد، به رسیدگی ادامه داده و حکم به مجازات زنا یا ساده یا تفخیز صادر می نماید که میزان مجازات آن^(۴۲) خارج از صلاحیت دادگاه کیفری یک است.^(۴۰) ممکن است گفته شود از آن جا که اولیای دم خواهان قصاص هستند، بازپرس باید در قرار صادره نسبت به این خواسته آن‌ها اتخاذ تصمیم نماید. در پاسخ، بازگشت به سه نظر ارائه شده در بحث پیشین ضروری است؛ آن جا که در تعیین تأثیر حالت دفاع فاقد شرایط مشروعیت در نوع قتل، بازپرس را مکلف به صدور دو قرار دانستیم: قرار منع تعقیب قتل عمد و قرار جلب به دادرسی نسبت قتل شبه عمد. نتیجه حاصل از بحث پیشین آن بود که حالت دفاع فاقد شرایط مشروعیت تأثیری در نوع قتل نداشته و موجب تبدیل آن به قتل شبه عمد نمی شود. حال با فرض پذیرش نظر اخیر، توجه به این نکته لازم

کیفرخواست پیش‌بینی می شود، استثنایی است که بر مجازات (قصاص نفس) بار می شود، نه بر جرم (قتل عمد). هم‌چنین نظر بر این که مطابق ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، این دادگاه است که در خصوص حالت نفس دفاع بررسی و اتخاذ تصمیم می نماید، صدور کیفرخواست باید خطاب به دادگاه کیفری یک به عمل آید تا این دادگاه که صالح برای رسیدگی به جرم قتل عمد است، رسیدگی نماید و در پایان، چنانچه وصف نفس دفاع را بر رفتار ارتكابی حاکم دید، حکم به مجازات تعزیر و دیه صادر کرده و یا با مفقود دانستن این وصف، مجازات قصاص را برای مرتکب مقرر نماید. مدلول و فحوی رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور^(۴۳) بر این مطلب دلالت دارد؛ این نکته نیز جای توجه دارد که رویه قضایی در موارد مشابه چون قتل فرزند توسط پدر یا فرد مهدورالدم، بر رسیدگی به ادعا در دادسرا و قید آن در کیفرخواست استقرار دارد و در پرونده‌های اتهامی زنا به عنف، زنا محصن و محصنه یا لواط نیز با توجه به میزان مجازات آن،^(۴۴)

برآمد

- ۱- تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) برای نخستین بار حالت نفس دفاع را در قتل شناسایی کرده و برای آن آثاری بار نموده است. لذا حکم مندرج در این تبصره، فاقد پیشینه قانونی است، اما در برخی آراء اصراری صادره از دیوان عالی کشور نمود داشته است. استدلال قضات دیوان در پذیرش این دفاع از سوی متهم به قتل، بر مبنای فقهی و نظر برخی از فقهای معاصر مبتنی است.
- ۲- حالت نفس دفاع باید در دادسرا و توسط بازپرس بررسی شود و درج «دادگاه» در ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی ناشی از ماهوی بودن قانون مذکور و انصراف آن از قواعد شکلی است؛ ضمن این که ماده در مقام بیان «حکم» است که صدور آن از اختیارات دادگاه می باشد، نه «قرار» که از ناحیه دادسرا صادر می شود.
- ۳- نفس دفاع تأثیری در نوع قتل نداشته و موجب تبدیل قتل از عمد به شبه عمد نمی شود. قانون گذار با جمله «قصاص منتفی است»، به تأثیر حالت مذکور صرفاً بر مجازات تأکید کرده است.
- ۴- بازپرس در صورتی که قتل ارتكابی را همراه با حالت نفس دفاع تشخیص داد، باید صرفاً یک قرار نهایی به اتهام قتل عمد واجد وصف نفس دفاع صادر کند و مستند قانونی مندرج در قرار، افزون بر تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، یکی از بندهای ماده ۲۹۰ همین قانون می باشد. مسلماً احراز نهایی حالت دفاع مذکور، از اختیارات دادگاه است و در مرحله محاکمه به عمل می آید.

پی‌نوشت‌ها:

۱۸- ماده ۲۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «چنان‌چه دادستان تحقیقات بازپرس را کامل ندارند، صرفاً مواردی را که برای کشف حقیقت لازم است، به تفصیل و بدون هر گونه ابهام در پرونده درج می‌کند و تکمیل آن را می‌خواهد...»
 ۱۹- «در صورت اختلاف دادستان و بازپرس در صلاحیت، نوع جرم یا مصادیق قانونی آن، حل اختلاف با دادگاه کیفری دویی است که دادسرا در معیت آن انجام وظیفه می‌کند».

۲۰- «جنایت در موارد زیر شبه عمدی محسوب می‌شود: الف- هرگاه مرتکب نسبت به مجنی‌علیه قصد رفتاری را داشته لکن قصد جنایت واقع شده یا نظیر آن را نداشته باشد و از مواردی که مشمول تعریف جنایات عمدی می‌گردد، نباشد؛ ب- هرگاه مرتکب جهل به موضوع داشته باشد مانند آن که جنایتی را با اعتقاد به این که موضوع رفتار وی شیء یا حیوان و یا افراد مشمول ماده (۳۰۲) این قانون است به مجنی‌علیه وارد کند، سپس خلاف آن معلوم گردد؛ پ- هرگاه جنایت به سبب تقصیر مرتکب واقع شود، مشروط بر این که جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایت عمدی نباشد».

۲۱- «هرگاه کسی فعلی که انجام آن را بر عهده گرفته یا وظیفه خاصی را که قانون بر عهده او گذاشته است، ترک کند و به سبب آن، جنایتی واقع شود، چنان‌چه توانایی انجام آن فعل را داشته است، جنایت حاصل به او مستند می‌شود و حسب مورد عمدی، شبه عمدی، یا خطای محض است، مانند این که مادر یا دایه‌ای که شیر دادن را بر عهده گرفته است، کودک را شیر ندهد یا پزشک یا پرستار وظیفه قانونی خود را ترک کند».

۲۲- ماده ۲۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «در کیفرخواست موارد زیر قید می‌شود: ... پ- نوع اتهام ... ث- مستند قانونی اتهام ...».

۲۳- ماده ۱۸۰ همان قانون: «عنوان اتهامی که در کیفرخواست ذکر می‌شود، مانع از تعیین عنوان صحیح قانونی توسط دادگاه نیست. در صورتی که مجموع اعمال ارتكابی متهم در نتیجه تحقیقات دادسرا روشن باشد و دادگاه فقط عنوان اتهام را نادرست تشخیص دهد، مکلف است اتهام جدید را به متهم تفهیم نماید، از اتهام انتسابی مطابق مقررات دفاع کند و سپس مبادرت به صدور رأی نماید».
 ۲۴- ماده ۲۷۴ همان قانون: «... در مواردی که به نظر دادگاه تحقیقات دادسرا کامل نباشد، بدون نقض قرار می‌تواند تکمیل تحقیقات را از دادسرا بخواهد یا خود اقدام به تکمیل تحقیقات کند ...».

۲۵- ماده ۲۷۶ همان قانون: «در صورت نقض قرار منع تعقیب و صدور قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه، بازپرس مکلف است متهم را احضار و موضوع اتهام را به او تفهیم کند و با اخذ آخرین دفاع و تأمین مناسب از وی، پرونده را به دادگاه ارسال نماید».

۲۶- «دادگاه‌های کیفری در موارد زیر شروع به رسیدگی می‌کنند: الف- کیفرخواست دادستان؛ ب- قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه؛ پ- ادعای شفاهی دادستان در دادگاه».

۲۷- نظر مشورتی شماره ۷/۱۱۴۷ مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۲۸

۲۸- ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «هرگاه مرتکب مدعی باشد که مجنی‌علیه حسب مورد در نفس یا عضو مشمول ماده (۳۰۲) این قانون است یا وی با چنین اعتقادی مرتکب جنایت بر او شده است، این ادعا باید طبق موازین در دادگاه ثابت شود و دادگاه موظف است نخست به ادعای مذکور رسیدگی کند. اگر ثابت نشود که مجنی‌علیه مشمول ماده (۳۰۲) است و نیز ثابت نشود که مرتکب بر اساس چنین اعتقادی مرتکب جنایت شده است، مرتکب به قصاص محکوم می‌شود، ولی اگر ثابت شود که به اشتباه با چنین اعتقادی دست به جنایت زده و مجنی‌علیه نیز موضوع ماده (۳۰۲) نباشد، مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به مجازات مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود».

۲۹- ماده ۳۰۱ همان قانون: «دادگاه کیفری دو صلاحیت رسیدگی به تمام جرایم را دارد، مگر آن چه به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری باشد».

۳۰- ماده ۳۰۲ همان قانون: «به جرایم زیر در دادگاه کیفری یک رسیدگی می‌شود: الف- جرایم موجب سلب حیات ...».

۳۱- نظری که دفاع فائد شرایط مشروعیت را موجب تبدیل وصف قتل عمد به شبه عمد می‌داند، از ادله توجیهی برخوردار است؛ زیرا: ۱- در تفسیر این روش نگارش

۱- «هرگاه فردی در مقام دفاع از نفس، عرض، ناموس، مال یا آزادی تن خود یا دیگری در برابر هر گونه تجاوز یا خطر فعلی یا قریب‌الوقوع با رعایت مراحل دفاع مرتکب رفتاری شود که طبق قانون جرم محسوب می‌شود، در صورت اجتماع شرایط زیر مجازات نمی‌شود: الف- رفتار ارتكابی برای رفع تجاوز یا خطر ضرورت داشته باشد؛ ب- دفاع مستند به قرائن معقول یا خوف عقلایی باشد؛ پ- خطر و تجاوز به سبب اقدام آگاهانه یا تجاوز خود فرد و دفاع دیگری صورت نگرفته باشد؛ ت- توسل به قوای دولتی بدون فوت وقت عملاً ممکن نباشد یا مداخله آنان در رفع تجاوز و خطر مؤثر واقع نشود ...».

۲- ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در صورتی که مجنی‌علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی‌شود ... ت- متجاوز یا کسی که تجاوز او قریب‌الوقوع است و در دفاع مشروع به شرح مقرر در ماده (۱۵۶) این قانون جنایتی بر او وارد شود ...».

۳- ماده ۴۱: «هر کسی که بر حسب ضرورت برای دفاع و حفظ نفس با ناموس خود مرتکب جرمی شود، مجازات نخواهد شد ...».

۴- ماده ۲۳: «هر کس در مقام دفاع ... عملی انجام دهد که جرم باشد، در صورت اجتماع شرایط زیر قابل تعقیب و مجازات نخواهد بود».

۵- رأی اصراری شماره ۱۸ مورخ ۱۳۷۵/۵/۲۲ صادره از شعب کیفری دیوان عالی کشور.

۶- رأی اصراری شماره ۲۰ مورخ ۱۳۷۵/۸/۲۹ شعب کیفری.

۷- رأی اصراری شماره ۷ مورخ ۱۳۸۷/۴/۱۸ شعب کیفری دیوان عالی کشور.

۸- رأی اصراری شماره ۴ مورخ ۱۳۸۹/۲/۲۸ شعب کیفری دیوان عالی کشور (معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری، ۱۳۹۲: ۱۷۵).

۹- «مواردی که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد».

۱۰- نظر مشورتی شماره ۷/۸۵۳۰ مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۱۲.

۱۱- «... الف- رفتار ارتكابی برای دفع تجاوز یا خطر ضرورت داشته باشد؛ ب- دفاع مستند به قرائن معقول یا خوف عقلایی باشد؛ پ- خطر و تجاوز به سبب اقدام آگاهانه یا تجاوز خود فرد و دفاع دیگری صورت نگرفته باشد؛ ت- توسل به قوای دولتی بدون فوت وقت عملاً ممکن نباشد یا مداخله آنان در رفع تجاوز و خطر مؤثر واقع نشود ...».

۱۲- «دفاع از نفس، ناموس، عرض، مال و آزادی تن دیگری در صورتی جایز است که از نزدیکان دفاع‌کننده بوده یا مسئولیت دفاع از وی بر عهده دفاع‌کننده باشد یا ناتوان از دفاع بوده یا تقاضای کمک نماید یا در وضعیتی باشد که امکان استمداد نداشته باشد».

۱۳- «هرگاه مرتکب مدعی باشد که مجنی‌علیه حسب مورد در نفس یا عضو مشمول ماده ۳۰۲ این قانون است ... این ادعا باید طبق موازین در دادگاه ثابت شود و دادگاه موظف است به ادعای مذکور رسیدگی کند ...».

۱۴- ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «بازپرس باید در کمال بی‌طرفی و در حدود اختیارات قانونی، تحقیقات را انجام دهد و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است فرق نگذارد».

۱۵- ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «بازپرس در هنگام صدور قرار نیابت قضایی می‌تواند نوع تأمین را معین یا اختیار اخذ تأمین و نوع آن را به نظر بازپرسی که تحقیق از او خواسته شده، واگذار کند. چنان‌چه بازپرسی که تحقیق از او درخواست شده با توجه به دفاع متهم و ادله ابرازی وی احراز کند که تأمین خواسته شده نامتناسب است، به نظر خود تأمین متناسبی اخذ می‌کند. هم‌چنین در موردی که تقاضای اخذ تأمین نشده باشد، وی می‌تواند در صورت توجه اتهام با نظر خود تأمین مناسب اخذ کند».

۱۶- ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «وکیل متهم می‌تواند ... برای کشف حقیقت یا دفاع از متهم ...».

۱۷- ماده ۱۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰): «پس از آن که استنطاق متهم تمام شد، مستنطق به متهم اعلام می‌دارد اگر در برائت خودش باز اظهاری دارد، بنماید ...».

۳۶- ماده ۳۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «دادگاه کیفری دو صلاحیت رسیدگی به تمام جرایم را دارد، مگر آن چه به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری باشد.»

۳۷- «مستفاد از اصول کلی حقوقی و مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، هر گاه متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلف باشد، دادگاهی باید به اتهامات او رسیدگی نماید که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد ... هم‌چنین چنان‌چه بزه‌ی به اعتبار ترتب یکی از مجازات‌های مندرج در تبصره الحاقی به ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ [ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)] در دادگاه کیفری استان مطرح گردد و دادگاه پس از رسیدگی تشخیص دهد عمل ارتكابی عنوان مجرمانه دیگری دارد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است، این امر موجب نفی صلاحیت دادگاه نخواهد بود و باید به این بزه رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید ...».

۳۸- مواد ۲۲۴، ۲۲۵ و ۲۳۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲).

۳۹- مواد ۲۲۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲).

۴۰- از جمله می‌توان به دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۵۲۰۰۱۴۱ مورخ ۱۳۹۳/۵/۹ صادره از شعبه ۷۲ دادگاه کیفری استان سابق در پرونده به شماره کلاس ۷۶/۷۲/۹۳ اشاره کرد که آورده است: «در خصوص شکایت خانم ... علیه متهمان ... انجام عمل منافی عفت به عنف ... بعضی از رفتارهای شاکیه مقدماتی را برای تعرض متهمین فراهم نموده، لذا وصف تهدید و عنف منتفی است و ... برائت متهمین از ارتکاب زنا به عنف را صادر و ... به دلیل ارتکاب عمل زنا از ناحیه دبر به تحمل یکصد ضربه شلاق محکوم می‌کند ...».

۴۱- ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «بازپرس در صورت جرم بودن عمل ارتكابی و وجود ادله کافی برای انتساب جرم به متهم، قرار جلب به دادرسی و در صورت جرم نبودن عمل ارتكابی و یا فقدان ادله کافی برای انتساب جرم به متهم، قرار منع تعقیب صادر و پرونده را فوری نزد دادستان ارسال می‌کند. دادستان باید ظرف سه روز از تاریخ وصول، پرونده تحقیقات را ملاحظه و نظر خود را به طور کتبی اعلام کند و پرونده را نزد بازپرس برگرداند. چنان‌چه مورد از موارد موقوفی تعقیب باشد، قرار موقوفی تعقیب صادر و وفق مقررات فوق اقدام می‌شود.»

فهرست منابع:

۱- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید (تک جلدی)، تهران: امیرکبیر، چاپ ۲۲، ۱۳۶۲.

۲- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین (تک جلدی)، تهران: فرهنگ‌نما و آراد، چاپ ۱، ۱۳۸۷.

۳- محقق حلی، شرایع الاسلام، جلد چهارم، قم: موسسه اسماعیلیان، چاپ ۲، ۱۴۰۸ ه.ق.

۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه (دو جلدی)، جلد نخست، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ۱، ۱۳۸۵.

۵- صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد نخست، تهران: گنج دانش، چاپ ۴، ۱۳۷۱.

۶- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد نخست، تهران: میزان، چاپ ۷، ۱۳۸۴.

۷- معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری، مجموعه قوانین و مقررات جرایم و مجازات‌ها، تهران: معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، چاپ ۸، ۱۳۹۲.

۸- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، جلد ۴۱، بیروت: التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق.

۹- موسوی خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، جلد نخست، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.

۱۰- لطفی، اسدالله و عزیزبانی، مجید، «قتل عمد و بررسی آن با دفاع مشروع با مذاقه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲»، جستارهای فقه و حقوق، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۳.

متن قانون، باید گفت قانون‌گذار هیچ‌گاه به زائل شدن رکن قانونی جرم در حالت دفاع مشروع تصریح نکرده است و از عباراتی چون «قابل تعقیب و مجازات نخواهد بود» (ماده ۳۳ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ و ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰) و «مجازات نخواهد شد» (ماده ۴۱ قانون مجازات عمومی (۱۳۰۴)) استفاده نموده است؛ ۲- دفاع فاقد شرایط مشروعیت که موجب تبدیل مجازات قصاص نفس به دیه و تعزیر است را نمی‌توان از اسباب تخفیف مجازات به شمار آورد؛ زیرا کیفیات مخففه که به طور عام بر تمامی مجازات‌ها قابل اعمال است؛ در ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) احصاء شده و شامل نفس دفاع نمی‌باشد؛ هم‌چنین جهات تخفیف دهنده خاص مانند مساعدت به مصدوم که در برخی جرایم آمده است، در جرایم تعزیری کاربرد دارد و سطحی از تخفیف (و نه تبدیل) مجازات را در اختیار قاضی قرار می‌دهد تا در این محدوده حکم دهد.

۳۲- ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «جنایت در موارد زیر عمدی محسوب می‌شود: الف- هر گاه مرتکب با انجام کاری قصد ایراد جنایت بر فرد یا افرادی معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را داشته باشد و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود، خواه کار ارتكابی نوعاً موجب وقوع آن جنایت یا نظیر آن بشود، خواه نشود. ب- هر گاه مرتکب، عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد، هر چند قصد ارتكاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود. پ- هر گاه مرتکب قصد ارتكاب جنایت واقع شده یا نظیر آن را نداشته و کاری را هم که انجام داده است، نسبت به افراد متعارف نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن نمی‌شود لکن در خصوص مجنی‌علیه، به علت بیماری، ضعف، پیری یا هر وضعیت دیگر و یا به علت وضعیت خاص مکانی یا زمانی نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود مشروط بر آن که مرتکب به وضعیت نامتعارف مجنی‌علیه یا وضعیت خاص مکانی یا زمانی آگاه و متوجه باشد.

ت- هر گاه مرتکب قصد ایراد جنایت واقع شده یا نظیر آن را داشته باشد، بدون آن که فرد یا جمع معینی مقصود وی باشد، و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود، مانند این که در امکان عمومی بمب‌گذاری کند. تبصره ۱- در بند (ب) عدم آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات گردد و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی است مگر جنایت واقع شده فقط به علت حساسیت زیاد موضع آسیب، واقع شده باشد و حساسیت زیاد موضع آسیب نیز غالباً شناخته شده نباشد که در این صورت آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات شود و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی ثابت نمی‌شود. تبصره ۲- در بند (پ) باید آگاهی و توجه مرتکب به اینکه کار نوعاً نسبت به مجنی‌علیه، موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌شود ثابت گردد و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی ثابت نمی‌شود.»

۳۳- ماده ۳۰۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «مرتکب جنایت عمدی نسبت به مجنون علاوه بر پرداخت دیه به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» نیز محکوم می‌شود.»

۳۴- ماده ۲۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «در کیفرخواست موارد زیر قید می‌شود: الف - مشخصات متهم، شامل نام، نام خانوادگی، نام پدر، شهرت، سن، شغل، شماره ملی، شماره شناسنامه، تابعیت، مذهب، محل اقامت و وضعیت تأهل او ب - آزاد، تحت قرار تأمین یا نظارت قضایی بودن متهم و نوع آن و با بازداشت بودن وی با قید علت و تاریخ شروع بازداشت پ - نوع اتهام، تاریخ و محل وقوع جرم اعم از بخش، دهستان، روستا، شهر، ناحیه، منطقه، خیابان و کوچه ت - ادله انتساب اتهام ث - مستند قانونی اتهام ج - سابقه محکومیت مؤثر کیفری متهم چ - خلاصه پرونده شخصیت یا وضعیت روانی متهم تبصره- هر گاه در صدور کیفرخواست، سهو قلم یا اشتباه بین صورت گیرد، تا پیش از ارسال به دادگاه، دادستان آنرا اصلاح و پس از ارسال کیفرخواست به دادگاه، موارد اصلاحی آن را به دادگاه اعلام می‌کند.»

۳۵- ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «به جرایم زیر در دادگاه کیفری یک رسیدگی می‌شود: الف- جرایم موجب مجازات سلب حیات؛ ب- جرایم موجب حبس ابد؛ پ- جرایم موجب مجازات قطع عضو و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی با میزان ثلث دیه کامل یا بیش از آن؛ ت - جرایم موجب مجازات تعزیری درجه چهار و بالاتر؛ ث- جرایم سیاسی و مطبوعاتی.»

سیاست جنایی تقنینی جمهوری اسلامی ایران و تأثیرپذیری از حوزه بین‌المللی



پرویز محمدنژاد، دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی

محسن رهامی، دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

علی نجفی توانا، استادیار دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

جهانی شدن به مثابه فرایندی است که در عرصه‌های گوناگون جنبه‌های زندگی بشر ارائه می‌شود. حقوق کیفری با جهانی شدن پدیده مجرمانه، راهکارهایی را در عرصه داخلی و خارجی پیشنهاد کرده است. در حوزه جرم‌انگاری، اثرگذاری حقوق بین‌الملل کیفری و اسناد منطقه‌ای و بین‌المللی بر قوانین ملی قابل توجه است. عمده‌ترین اثر جهانی شدن بر قوانین کیفری ایران در قلمرو تعزیرات است؛ زیرا محتوا و مبنای این‌گونه جرایم و اختیارات گسترده مقنن در تدوین و اجرای آن‌ها، امکان انطباق تعزیرات را با مقتضیات زمان و مکان و تحولات جامعه بین‌المللی میسر می‌سازد.

واژگان کلیدی: سیاست جنایی، جرم‌انگاری، تعهدات بین‌المللی، حقوق بین‌الملل کیفری

درآمد

با امعان نظر به گسترش پدیده مجرمانه در مقیاس جهانی، جهانی شدن در قلمرو علوم کیفری امری لازم محسوب می‌شود. وسعت و رشد تکنولوژی و فناوری ارتباطات و اطلاعات همراه با نتایج مثبت، آثار منفی را هم در پی دارد؛ که از جمله این آثار منفی، افزایش شمار و عناوین رفتارهای جنایی است. هم‌گرایی بین‌المللی زمینه‌های دستیابی انسان‌ها به یکدیگر را فراهم می‌آورد و موجب سرعت بخشیدن به تبادل اطلاعات در مقیاس جهانی شده است. در عصر حاضر، اشتراک انسان‌ها در جنبه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، توجه شگرف به موضوع جهانی شدن را ایجاب می‌کند.

مفاهیم و اصول حقوق کیفری در تعامل با اسناد بین‌المللی و حقوق بین‌الملل کیفری جهانی شده‌اند و آثار این تحول در حوزه‌های مختلف حقوق کیفری مشهود است. در قلمرو حقوق بین‌الملل کیفری، اصل صلاحیت سرزمینی دولت‌ها نسبت به جرایم ارتكابی در قلمرو حاکمیت خود، در تعامل با اسناد بین‌المللی مانند ماده ۱۱ کنوانسیون مبارزه علیه مواد مخدر و داروهای روان‌گردان (۱۹۸۸ میلادی) تحولات چشمگیر یافته‌است (بابایی، ۱۳۹۰: ۱۱۸). با توسعه و پیشرفت تکنولوژی، ارتباطات، حمل و نقل و بسیاری بخش‌های دیگر، با پدیده‌هایی چون جرایم سایبری، پول‌شویی، قاچاق کالا و مواد مخدر، قاچاق کودکان و زنان با هدف بهره‌برداری جنسی و تروریسم در سطح جهان مواجه هستیم. از این رو، مهم‌ترین تحول عصر حاضر در سطح بین‌المللی، جرم است. پذیرش یک نظم جهانی به معنای یکی شدن همه‌جانبه ارزش‌های بشری نیست

بلکه صرفاً به عنوان یک ضرورت تدابیر عام‌الشمول باید اتخاذ و اجرایی شود و امروزه مقابله با جرم به عنوان پدیده‌ای جهانی، همکاری کشورها را در سطح بین‌المللی می‌طلبد (همان: ۱۲۲-۱۲۴). مقاله حاضر با شناخت مفهوم سیاست جنایی تقنینی، پیرامون سه مسئله مهم بحث می‌کند.

نخست، بررسی چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال الحاق به کنوانسیون‌ها و تعهدات بین‌المللی؛ دوم، بیان نمونه‌هایی از تأثیرپذیری سیاست جنایی تقنینی در پرتو الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی و نقد و بررسی آن‌ها؛ سوم، بررسی برخی راهکارهای جمهوری اسلامی ایران به منظور یافتن راه حلی جهت از بین بردن تعارض میان مقررات ملی و کنوانسیون‌های بین‌المللی.

۱- چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال الحاق به کنوانسیون‌ها و تعهدات بین‌المللی

دولت جمهوری اسلامی ایران به مانند دیگر دولت‌ها و به مثابه یکی از تابعان صحنه بین‌المللی، با تعهدات عدیده‌ای مواجه است. این تعهدات از بعد حقوقی واجد نتایج گوناگون است و اتکای دولت به تعهد واقع شده حائز اهمیت است. البته چنین نیست که این تعهدات همواره از یک رضایت یا توافق روشن نشأت گرفته باشد. قلمرو تعهدات اقتضاء می‌کند تا دولت در حوزه‌های قانون‌گذاری، اجرایی و هم‌چنین قضایی، اعمال مقتضی را در نظر گرفته و انجام دهد. قانون اساسی در هر کشوری از جمله ایران در پاره‌ای موارد از اجرای اعمال فوق‌الذکر موانعی را ایجاد می‌کند و برای همین در حوزه تعهدات با وضعیت‌های معارضی مواجه می‌شویم. تلاش دولت‌ها باید در راستای تدبیر نسبت به موانع و تعارض‌ها باشد.

جمهوری اسلامی ایران در این زمینه با چالش‌هایی اساسی و بعضاً مبنایی مواجه است که لازم است با به کارگیری تدابیر حقوقی و حسب مورد فقهی، در صدد برون‌رفت از این موقعیت‌ها باشد. معاهده بین‌المللی نوعی موافقت‌نامه کتبی است که در موضوعات حقوق بین‌الملل منعقد می‌شود (راعی، ۱۳۸۷: ۱۹۵)؛ بند ۱ ماده ۲ معاهده وین (۱۹۶۹ میلادی) توافق بین‌المللی که به صورت کتبی میان کشورها منعقد می‌شود را یک معاهده بین‌المللی و مشمول حقوق بین‌الملل دانسته است؛ اعم از آن که در سندی واحد یا در دو یا چند سند مرتبط به هم انعکاس یافته باشد. اصول هفتاد و هفت و یکصد و بیست و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به طور خاص راجع به تعهدات بین‌المللی است؛ لیکن تعریفی از آن ارائه نداده است. تعهدات دولت‌ها در سطح بین‌المللی به دو قسم قراردادی و غیر قراردادی است. مهم‌ترین خصوصیات تعهدات قراردادی، توأم بودن با رضایت است و بدین‌وسیله اعلام و پذیرفته و در چارچوب توافقات شناخته می‌شوند. هر معاهده‌ای برای یافتن قدرت اجرایی در کشور فرایندی همچون وضع قانون در قوه مقننه را طی می‌کند. ماده ۹ قانون مدنی و اصل چهارم قانون اساسی در این راستا لازم‌الاجرا است.

از نتایج حقوقی چنین معاهداتی، التزام به اجرا و رعایت محتوا و متون معاهده است و چنان‌چه دولتی بخواهد معاهده را در عرصه بین‌المللی بپذیرد، باید نسبت به اصلاح مقررات داخلی حسب اقتضاء اهتمام ورزد، موانع قانونی را بردارد و مرجع تقنینی زمینه‌های قانونی لازم برای اجرای تعهد را فراهم آورد. هم‌چنین با در نظر گرفتن مواد مختلف

معاهده وین می‌توان گفت که هیچ معاهده‌ای نمی‌تواند موجد تعهدی برای دولتی باشد مگر آن که آن دولت صریحاً و کتباً رضایت خود را اعلام کرده باشد (راعی، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۱۹۹).

در مورد تعهدات غیر قراردادی یا همان تعهدات موجد حق، ماده ۵۳ معاهده وین مقرر می‌دارد: قاعده آمره حقوق بین‌الملل قاعده عامی است که به عنوان قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر که تنها توسط یک قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عام با همان ویژگی قابل تعدیل خواهد بود، مورد اجماع جامعه بین‌المللی کشورها است و به رسمیت شناخته شده است. اهمیت قاعده آمره بین‌المللی در حدی است که عدم رعایت آن پرمخاطره‌ترین اقدام بین‌المللی یک دولت به شمار می‌رود (همان: ۱۹۹).

اقسام تعهدات موجد حق عبارت است از قواعد حقوق بشری، قواعد ناظر به صلح و امنیت جهانی و قواعد حقوق بشردوستانه (بلدسر و بوسچک، ۱۳۷۵: ۳۴). جمهوری اسلامی ایران موارد قابل توجهی از این معاهدات را قبول نموده است و مهم‌ترین این اسناد عبارت است از منشور سازمان ملل متحد، کنوانسیون ممنوعیت ژنوسید، کنوانسیون لغو و ممنوعیت بردگی و تجارت برده، کنوانسیون رفع تبعیض نژادی، کنوانسیون ممنوعیت آپارتاید، میثاق حقوق مدنی و سیاسی، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون حقوق کودک؛ و همچنین است بسیاری از اسناد حقوق بشردوستانه و قراردادهای چهارگانه ژنو و پروتکل‌های الحاقی آن.

رویکرد جمهوری اسلامی ایران در حوزه معاهدات بین‌المللی قلمرو اسناد حقوق بشری به طور عمده در سه بخش

نمود می‌یابد: نخست، اسنادی که به مبانی اصولی و فقهی انطباق دارند مانند کنوانسیون ممنوعیت تبعیض نژادی؛ دوم، اسنادی که به طور مشروط اعم از کلی یا جزئی پذیرفته شده است مانند کنوانسیون حقوق کودک؛ و سوم، آن‌هایی که به طور اساسی و مبانیی چالش‌برانگیز است که مهم‌ترین آن کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان می‌باشد.

در خصوص نوع سوم، چند چالش مهم و بنیادی به شرح زیر قابل توجه است. ۱- پذیرش چنین اسنادی با مبانی فقهی در تعارض جدی است و با اصل چهارم قانون اساسی ایران مغایرت دارد؛ و عدم پذیرش آن‌ها نیز با فشارهای بین‌المللی و ویژگی آمره بودن این قواعد همراه است؛

۲- در مواردی که سندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت مطلق پذیرفته شده است و اکنون دولت جمهوری اسلامی ایران در عمل به صورت مشروط خود را به آن ملتزم می‌داند مانند میثاقین، این معضل جدی‌تر است؛

۳- برخی از اسناد حقوق بشری آزادی‌ها و حقوقی را برای بشر مطرح کرده است که در تعارض با مبانی دینی است مانند آزادی تغییر مذهب؛

۴- برخی از اسناد هم مربوط به صنف و گروهی خاص است که در این مورد با تأمل جدی مواجه است؛ مانند کنوانسیون حقوق کودک که در مواردی با موازین فقهی و حقوقی مغایرت دارد و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان که به طور عمده مغایر با موازین اسلامی است (راعی، ۱۳۸۷: ۲۰۴-۲۰۵).

در حوزه حقوق کیفری به ویژه مباحث ماهوی با برخی چالش‌های اساسی مواجه می‌شویم؛ شماری از مجازات‌ها در

قسمت حدود که مشمول احکام شرعی است با مفاد برخی کنوانسیون‌های حقوق بشری هم‌خوانی ندارد و در مواردی اجرای علنی مجازات‌ها به خصوص کیفر اعدام با ابهام‌هایی مواجه است، همچنین برخی مجازات‌های شرعی را با موضوع کرامت انسانی در اسناد حقوق بشری متعارض می‌پندارند و در رویکرد کمیته منع شکنجه و معاهده مربوط به آن، شکنجه مفهومی عام دارد و رنج و عذاب‌های متأثر از کیفرهای قانونی جمهوری اسلامی ایران را نیز شامل می‌شود.

بر مبنای اصل حمایت از منابع ملی، علیه اتباع خارجی که در خارج از قلمرو سرزمینی اقدام کرده‌اند مانند جعل پول ملی یک دولت می‌تواند وارد عمل شود. همین‌طور در صورت پیدایش ارزش‌های جهانی مشترک بین همه دولت‌ها و اشخاص حقوقی غیر دولتی می‌تواند از این ارزش‌ها دفاع کند. برخی ارزش‌های مشترک جهانی ممکن است با داده‌های دینی مغایر باشد و یک دولت در عمل کردن به آموزه‌های دینی خود با مشکلاتی مواجه شود (همان: ۲۰۶-۲۰۷). بعضاً عدم مطابقت سیاست جنایی تقنینی جمهوری اسلامی ایران با مفاد معاهدات بین‌المللی ناشی از فهم و درک متفاوتی از واژه‌هایی چون کرامت بشری، آزادی، عدالت و برابری در جمهوری اسلامی ایران و اسناد بین‌المللی است؛ مثلاً در مورد تروریسم، ایران به علت مبهم بودن تعریف این واژه در معاهدات بین‌المللی و برداشت نادرست برخی کشورهای استکباری از این اصطلاح به منظور از میان برداشتن نهضت‌های آزادی‌بخش، کوشش نموده است با واژه‌های سنتی حقوق نسبت به مقابله با این رفتار اقدام کند. لذا در نظام

کیفری ایران تروریسم به طور استقلالی جرم‌سازی نشده است. «از میان سیزده کنوانسیون بین‌المللی علیه تروریسم نیز ایران با وجود الحاق به شش مورد از آن‌ها، هنوز به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم نپیوسته است» (شمس ناتری، ۱۳۹۴: ۲۸۱).

البته لایحه مبارزه با تأمین مالی تروریسم در سال ۱۳۹۴ در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید؛ لیکن جرم شناختن تأمین مالی تروریسم بی‌آن‌که تروریسم به نحو استقلالی جرم‌انگاری نشود فایده چندانی نخواهد داشت. بر این اساس، شایسته است در مورد مقابله با تروریسم قانونی جامع که تمامی رفتارهای مجرمانه در ارتباط با تروریسم را در بر گیرد تدوین و تصویب شود. هم‌چنین متن قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱ به طور مستقیم تحت تأثیر اقدامات بین‌المللی برای مبارزه هدف‌مند با جرایم سازمان‌یافته و به طور مشخص مبارزه با قاچاق انسان است. برخی اصطلاحات به کار رفته در این قانون برگرفته از متون کنوانسیون‌های بین‌المللی در مبارزه با قاچاق انسان است (شاملو و کاظمی، ۱۳۹۰: ۶۷).

۳- نمونه‌هایی از تأثیرپذیری الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی و نقد و بررسی آن

جرم شناختن تطهیر پول و سرمایه‌های غیرقانونی که در جزء یک قسمت «ب» ماده ۳ کنوانسیون مبارزه با مواد مخدر و داروهای روان‌گردان مصوب ۱۹۸۸ میلادی آمده است، زمینه‌ساز وضع قانون جرم‌ساز «مبارزه با پول‌شویی» در سال ۱۳۸۶ گردید. جرم‌سازی قاچاق زنان و کودکان به موجب مواد ۳ و ۵ پروتکل

هم‌گرایی بین‌المللی زمینه‌های دستیابی انسان‌ها به یکدیگر را فراهم می‌آورد و موجب سرعت بخشیدن به تبادل اطلاعات در مقیاس جهانی شده است. در عصر حاضر، اشتراک انسان‌ها در جنبه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، توجه شگرف به موضوع جهانی شدن را ایجاب می‌کند.

بین‌المللی خود به ویژه در روابط با کشورهای هم‌جوار و اسلامی، نسبت به مصونیت‌بخشی به خود در قبال معضل جرم جهانی‌شده اقدام کند (بابایی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

معاهده واحد مواد مخدر سازمان ملل متحد (۱۹۶۱ میلادی) و کنوانسیون مبارزه با قاچاق مواد مخدر و داروهای روان‌گردان (۱۹۸۸ میلادی) که کشور ایران نیز به آن‌ها ملحق شده است؛ به مواردی همچون پخش و توزیع مواد مخدر اشاره دارد و این موارد را جرم‌انگاری نموده است. کنوانسیون ۱۹۸۸ میلادی در جای خود کامل‌ترین و آخرین رویکرد مقررات بین‌المللی در عرصه مبارزه با مواد مخدر محسوب می‌شود و مهم‌ترین تعهد دولت‌های عضو این معاهده، جرم‌انگاری تولید، فروش و حمل و نقل مواد مخدر و روان‌گردان و تطهیر درآمد‌های ناشی از چنین فعالیت‌هایی است و جمهوری اسلامی ایران در راستای دو معاهده صدرالذکر، اعمال مذکور در دو معاهده در رابطه با مواد مخدر و روان‌گردان‌ها را به موجب مواد ۴، ۵ و ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر و ماده ۴۰ الحاقی به آن در اصلاحیه سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۹ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام جرم‌انگاری نموده است.

کشتار جمعی و نسل‌کشی که در اسناد بین‌المللی از جمله کنوانسیون پیش‌گیری و مجازات نسل‌کشی (۱۹۴۸ میلادی) و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری (۱۹۹۸ میلادی) آمده است، از دولت‌ها می‌خواهد تا اقدامات بایسته و شایسته تقنینی لازم را در حوزه‌های جرم‌انگاری و تعیین مجازات برای این رفتارها اعمال نمایند. کشور ایران در سال ۱۳۳۴ بی‌قید و

پیش‌گیری و سرکوب قاچاق اشخاص الحاقی به کنوانسیون پالمو (۲۰۰۰ میلادی) از موجبات اساسی وضع قانونی ماهوی و جرم‌ساز تحت عنوان قانون مبارزه با قاچاق انسان در سال ۱۳۸۳ شد. هم‌چنین می‌توان به برخی معاهدات دوجانبه ایران با سایر کشورها اشاره کرد؛ موافقت‌نامه همکاری‌های امنیتی ایران و کشور بوسنی و هرزگوین مصوب ۱۳۸۷ که به موضوع پیش‌گیری از جرایم سازمان‌یافته و مبارزه با این جرایم و برخی جرایم مهم دیگر تصریح شده است، موافقت‌نامه همکاری‌های امنیتی ایران و کویت مصوب ۱۳۸۸ در خصوص پیش‌گیری از برخی جرم‌ها و قانون موافقت‌نامه همکاری ایران و افغانستان مصوب ۱۳۸۸ و نیز ایران با بحرین مصوب همان سال است که عمدتاً به مسئله پیش‌گیری از وقوع برخی جرایم از جمله جرایم مرتبط با مواد مخدر، جرایم سازمان‌یافته و تروریسم اشاره کرده است.

در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران نیز به معضل جهانی‌شدن جرم عنایت دارد و سعی بر آن است که در روابط

شرط کنوانسیون سال ۱۹۴۸ را تصویب کرد ولی تاکنون تدابیر قانونی و قضایی لازم را برای اجرایی کردن آن به عمل نیاورده است. به نظر می‌رسد جرم‌انگاری نسل‌کشی در حقوق ایران برای رسیدگی به این جنایت، گامی در جهت تقویت عزم جهانی برای پیش‌گیری از شنیع‌ترین جنایت بین‌المللی و جلوگیری از بی‌کیفر ماندن مرتکبان آن بوده و برای پیوستن به اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز اقدامی ضروری است (اردبیلی و حبیب‌زاده و فخرناب، ۱۳۸۵: ۱). لایحه جرایم رایانه‌ای با توجه به کنوانسیون جرایم سایبری مصوب ۲۰۰۱ میلادی در شهر بوداپست کشور مجارستان که به تأیید شورای اروپا نیز رسیده است، تنظیم شده است. هم‌چنین پروتکل دوم کنوانسیون پالرمو به عنوان یک سند بین‌المللی، جرم قاچاق مهاجران را مد نظر قرار داده است؛ لیکن به رغم اهمیت این جرم، جمهوری اسلامی ایران اقدامی در زمینه جرم‌انگاری آن به عمل نیاورده است (سالاری، ۱۳۹۰: ۱۶). البته تعیین چارچوب لازم برای جرم‌شناختن قاچاق مهاجران در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران، منوط به تبیین بنیان‌های حقوقی و فقهی آن است. جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۸۷/۷/۲۳ با تصویب و تأیید مجمع تشخیص مصلحت نظام به کنوانسیون مریدا ملحق و قانون مبارزه با قاچاق اشخاص نیز با در نظر گرفتن پروتکل‌های الحاقی به کنوانسیون پالرمو تصویب شده است. پول‌شویی یکی از جرایم علیه امنیت اقتصادی است که قانون‌گذار ایران متعاقب تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی وین (۱۹۹۸ میلادی)، پالرمو (۲۰۰۰ میلادی) و مریدا (۲۰۰۳ میلادی) و در راستای مصالح عمومی

جامعه، قانون مبارزه با پول‌شویی را در سال ۱۳۸۶ به تصویب رساند.



موضوع بسیار مهم در خصوص معاهدات بین‌المللی این است که دولت جمهوری اسلامی ایران با اصل چهارم قانون اساسی به عنوان اصلی برتر، فراحقوقی و ثابت مواجه است. محتوای اصل مذکور مبین یک قاعده بنیادین است و بر کلیت قانون اساسی نیز حاکم می‌باشد؛ لذا این دولت از پذیرش هرگونه تعهد مغایر با این اصل معذور می‌باشد.



برخی از مهم‌ترین کنوانسیون‌هایی که ایران به آن‌ها پیوسته و پس از طی فرایندهای لازم در قالب قانون (بر اساس ماده ۹ قانون مدنی) جنبه اجرایی یافته است، به شرح زیر است:

- میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶ میلادی) مصوب ۱۳۵۴؛
- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶ میلادی) مصوب ۱۳۵۴؛
- کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی (۱۹۶۵ میلادی) مصوب ۱۳۶۷؛
- کنوانسیون بین‌المللی مربوط به لغو و مجازات آپارتاید (۱۹۷۳ میلادی) مصوب ۱۳۶۳؛
- کنوانسیون ضد آپارتاید (۱۹۷۷ میلادی) مصوب ۱۳۶۶؛
- کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته‌جمعی (۱۹۴۶ میلادی) مصوب ۱۳۴۴؛
- کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹ میلادی) مصوب ۱۳۷۳؛

- کنوانسیون لغو برده‌داری (۱۹۵۶ میلادی) مصوب ۱۳۳۷؛

- کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان (۱۹۵۱ میلادی) مصوب ۱۳۵۴؛

- پروتکل مربوط به وضعیت پناهندگان (۱۹۶۷ میلادی) مصوب ۱۳۵۴.

۴- بررسی برخی راهکارهای جمهوری اسلامی ایران برای رفع تعارض میان مقررات ملی با معاهدات بین‌المللی

بر اساس اهم چالش‌های فراروی جمهوری اسلامی ایران، لازم است تا به بعضی از مهم‌ترین راه‌های برون‌رفت از این مشکلات نیز نظر افکنیم.

نخست، معاهداتی که تاکنون با پذیرش مواجه نشده و در قسمت تعهدات ایجادکننده حق قرار می‌گیرند: در این خصوص دو راه‌حل مشتمل بر بهره‌گیری از امتیاز یا حق شرط و اصدار یک اعلامیه تفسیری قابل استفاده است (راعی، ۱۳۸۷: ۲۰۸). معاهده ۱۹۶۹ میلادی وین در بیان این حق شرط اشعار می‌دارد: «بیانیه یک جانبه‌ای که یک کشور تحت هر نام یا به هر عبارت دیگر در موقع امضاء، تنفیذ، قبول، تصویب یا الحاق به یک معاهده صادر می‌کند و به وسیله آن قصد خود دایر بر عدم شمول یا تعدیل آثار حقوقی بعضی از مقررات معاهده نسبت به خود را بیان می‌دارد».

اعمال این شرط تابع قیودی است که در فصل دوم معاهده وین منطبق با مواد ۱۹ تا ۲۳ آمده و اهم آن در ماده ۱۹ بیان گردیده است. مطابق این ماده، اعمال شرط مجاز است مگر آن‌که معاهده‌ای اعمال شرط را ممنوع کرده باشد. معاهده اعمال شده شرط صرفاً در مورد یا مواردی خاص پذیرش شده

باشد و اعمال شرط با هدف معاهده در مغایرت باشد.

راه دوم اصدار یک اعلامیه تفسیری است. اگر در پذیرفتن معاهده‌ای شیوه اعمال حق شرط مسدود باشد، دولت با صادر نمودن اعلامیه‌ای تفسیری این امکان را دارد تا نظر خود را بیان کند. این راه حل در هر صورت مانع از تبدیل تعهدی عادی به یک تعهد امری می‌شود؛ همان‌گونه که چنین اعلامیه‌ای می‌تواند از محقق شدن یک عرف جدید بین‌المللی جلوگیری به عمل آورد (همان: ۲۰۹).

در مورد معاهداتی که اصطلاحاً تعهدات قراردادی نامیده می‌شوند تا میزان زیادی اختیار دولت است که با توجه به منافع ملی و بین‌المللی و فضای اجتماعی کشور در قلمرو معاهدات دو یا چندجانبه ورود یابد و یا این قابلیت را دارد که پذیرفتن چنین معاهداتی را منوط به اعمال شرط کند.

برآمد

دوم، معاهداتی که دولت اقدام به پذیرش آن‌ها نموده است اعم از آن‌که مورد حق باشد یا قراردادی، دو راهکار حقوقی شامل حدوث عوامل توجیه‌کننده و تحولات ریشه‌ای وضعیت می‌تواند قابل توجه قرار گیرد که در کنوانسیون وین به آن تصریح شده است.

به نظر می‌رسد همان‌طور که از بین رفتن موضوع یک معاهده، تعهد را از بین می‌برد، ایجاد شرایط جدیدی که برخاسته از باورها و ارزش‌های بنیادین یک ملت است نیز بتواند تعهدات معارض با آن ارزش‌ها را با علامت سؤال جدی مواجه کند، به ویژه آن‌که یک انقلاب مکتبی و ارزشی در کشوری هم‌چون ایران رخ داده باشد (همان: ۲۱۰).

در مورد تحولات اساسی اوضاع و احوال، ماده ۶۲ معاهده وین به بیان نکاتی اشاره و تصریح دارد؛ نخست این‌که وجود چنین وضعیتی بنیان عمده رضایت به التزام معاهده باشد؛

و دیگر آن‌که، اثر این تغییر دگرگونی اساسی در ابعاد تعهداتی باشد که به موجب معاهده می‌باید اجرا شود. چنین شرایطی همان‌گونه که مبنای فسخ یک معاهده است، می‌تواند مبنای تعلیق آن هم باشد (همان: ۲۱۱).

موضوع بسیار مهم در خصوص معاهدات بین‌المللی این است که دولت جمهوری اسلامی ایران با اصل چهارم قانون اساسی به عنوان اصلی برتر، فراحقوقی و ثابت مواجه است. محتوای اصل مذکور مبین یک قاعده بنیادین است و بر کلیت قانون اساسی نیز حاکم می‌باشد؛ لذا این دولت از پذیرش هرگونه تعهد مغایر با این اصل معذور می‌باشد.

تلاش برای تبیین دیدگاه‌های دینی و اعتراض مکرر به مفاد اسنادی که با آموزه‌های دینی مغایرت دارد، راه دیگری است که می‌تواند از شکل‌گیری عرف در جامعه جهانی جلوگیری کند و بار تعهدات را کاهش دهد (همان: ۲۱۴).

۱- ویژگی‌های یک سیاست جنایی ترکیبی که افزون بر لحاظ ارزش‌ها و فرمان‌های شرعی، متکی بر داده‌های علمی و تحقیقات و مطالعات آماری و تأمین‌کننده اهداف دین اسلام باشد عبارت است از:

نخست، از بعد زمانی یک سیاست جنایی پویا و کارآمد که ناظر بر جامعه امروزی باشد؛ دوم، عناوین مجرمانه جدید با اصل سرزمینی بودن قوانین کیفری مغایرت دارد و رفع این تعارض باید به نفع حقوق بین‌المللی و موازین حقوق بشر باشد و قوانین بین‌المللی کیفری بایستی از قواعد علمی پیروی کند. سوم، تحولات جدید و حدوث جرایم جدید که سیاست جنایی اسلام واقعیات مذکور را رد نکرده و در قالب‌های مختلف و روایت‌های متعدد آن‌ها را تأیید می‌نماید.

۲- اصل چهارم قانون اساسی یک اصل فرادستوری و زیربنای تقنین در نظام جمهوری اسلامی ایران است. فرادستوری یعنی نسبت به سایر اصول قانون اساسی برتر محسوب می‌شود (اسماعیلی و رشیدی، ۱۳۹۴: ۱۵۶). قوانین کیفری در جمهوری اسلامی ایران دارای بافتی مختلط از ارزش‌ها، واقعیات و مقتضیات است. نکته مهم دیگر در امر تقنین در نظام جمهوری اسلامی ایران، مسائل مندرج در اصل دوم است. بند دوم این اصل به نقش بنیادین وحی الهی در تبیین قوانین تصریح دارد و بند ششم اصل مذکور، به کرامت و ارزش والای انسانی توجه می‌دهد و هم‌چنین بایستی از اجتهاد مستمر، بهره‌گیری از علوم و تجارب روز و نفی ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری نیز یاد کرد. اصل چهارم قانون اساسی بر اسلامی بودن مطلق و عموم قوانین از جمله قوانین کیفری اعم از ماهوی و شکلی تصریح دارد و شامل سه بخش مهم است؛ نخست، ضرورت انطباق همه قوانین و مقررات با موازین اسلام؛ دوم، حکومت این اصل بر اطلاق و عموم دیگر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات؛ سوم، مرجع تشخیص‌دهنده این امر (ورعی، ۱۳۸۵: ۳۲).

۳- در ایران مانند سایر کشورها، قانون، قانون‌گذاری و قانون‌گذار به عنوان سه عامل مهم در نظام سیاسی و حکومتی حائز اهمیت است. ارتباط نظام حقوقی ایران با منابع فقهی و از طرف دیگر، الگوگیری از حقوق نوشته انکارناپذیر است. قوانین حقوقی به هر ترتیب ابدی و لایتغیر نیستند و امکان تغییر آن‌ها در مواجهه با نیازهای جدید روز وجود دارد (خوئینی و ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۸۲).

۴- فلسفه حقوق کیفری به منشأ و سرچشمه جرم‌انگاری و اصول و معیارهای آن می‌پردازد. جرم‌انگاری صحیح و منطقی واجد آثار و فایده‌هایی است. جرم‌انگاری از وسایل کارآمد سیاست جنایی محسوب می‌شود. هر چه فرایند جرم‌انگاری عقلانی و منطقی باشد، کارآمد بودن نیز منطقی و عقلانی خواهد بود. در این راستا، تضمین مصلحت‌های مربوط به حکومت و مسائل اجتماعی و هم‌چنین مصالح در عرصه بین‌الملل در مبارزه با جرایم سازمان‌یافته و فراملی باید مورد توجه قرار گیرد.

۵- جرم‌انگاری‌های ذکر شده در اسناد بین‌المللی در حوزه حقوق بشر، دارای ویژگی‌های مشابه و مشترک است که از جمله این ویژگی‌ها عبارت است از: تبعیت از اصل قانونی بودن که در اسناد و کنوانسیون‌های فراوانی در سطح بین‌المللی مطرح شده است؛ از جمله ماده ۲۹ کنوانسیون حقوق بشر (۱۹۴۸ میلادی)، مواد ۴ و ۸ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶ میلادی)، مواد ۱۲ و ۱۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶ میلادی)؛ و در کنوانسیون‌های حقوق بشر اروپایی و آمریکایی نیز ذکر شده است (شمس ناتری، ۱۳۹۰: ۲۶۸). ویژگی دیگر، ضرورت داشتن جرم‌انگاری است که بیانگر ورود و مداخله حقوق کیفری در آخرین مرحله و به عنوان آخرین راه حل می‌باشد در این مورد می‌توان به کنوانسیون‌های حقوق بشر اروپایی و آمریکایی اشاره نمود و مواد ۴ و ۸ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و مواد ۲۱، ۲۲ و ۲۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی قابل توجه است. ویژگی سوم، نافع و قابل ارزیابی بودن جرم‌انگاری است؛ به عبارتی، جرم‌انگاری باید فایده‌مند باشد. در این خصوص علاوه بر کنوانسیون‌های مرتبط با کودکان و نوجوانان، می‌توان به ماده ۱۱ کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بی‌رحمانه، غیر انسانی یا موهن تصریح نمود.

ویژگی چهارم مشترک عبارت است از تأثیرگذار و قابل اجرا بودن جرم‌انگاری. خصیصه پنجم این است که جرم‌انگاری بایستی واجد شفافیت و بیان‌کننده انگیزه و هدف این فرایند باشد و آخرین مورد، جامعیت جرم‌انگاری است.

۶- علاوه بر اصل چهارم قانون اساسی، اصل هفتاد و دوم این قانون نیز مجلس شورای اسلامی را از وضع قوانینی که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد، منع نموده است.

فهرست منابع:

- ۱- اردبیلی، محمدعلی و حبیب‌زاده، محمدجعفر و فخر بناب، حسین، «نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران»، فصل‌نامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۰، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۵.
- ۲- اسماعیلی، محسن و رشیدی، رضا، «معناشناسی واژه حاکم در اصل چهارم قانون اساسی»، فصل‌نامه حکومت اسلامی، شماره ۷۵، ۱۳۹۴.
- ۳- بلدسر، رابرت و بوسچک، بوسلاد، فرهنگ حقوق بین‌الملل، برگردان: علیرضا پارسا، تهران: قدس، ۱۳۷۵.
- ۴- بابایی، محمدعلی، «جهانی‌شدن: ضرورتی پیش روی مطالعات و تحقیقات جرم‌شناسی»، در: آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- ۵- خوئینی، غفور و ذوالفقاری، سهیل، «خلأهای تقنینی و اجرای فتوا در نظام قضایی ایران»، پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
- ۶- راعی، مسعود، «جمهوری اسلامی ایران و تعهدات بین‌المللی: چالش‌ها و راهکارها»، مجله حکومت اسلامی، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۷.
- ۷- ساریخانی، عادل و فتحی، مرتضی، «عناصر موضوعی جرم پول‌شویی در قانون مبارزه با پول‌شویی ایران و کنوانسیون‌های بین‌المللی»، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره ۲، شماره‌های ۴ و ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
- ۸- سالاری، اظهره، قاچاق مهاجران در کنوانسیون پالمو و ضرورت جرم‌انگاری در حقوق ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی،
- دانشگاه علامه طباطبایی، زمستان ۱۳۹۰.
- ۹- شمس ناتری، محمدابراهیم و همکاران، «ویژگی‌های جرم‌انگاری در پرتو اسناد و موازین حقوق بشر»، فصل‌نامه راهبرد، شماره ۵۸، بهار ۱۳۹۰.
- ۱۰- شمس ناتری، محمدابراهیم و اسلامی، داود، «ماهیت کیفری تأمین مالی تروریسم»، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره ۲، شماره‌های ۴ و ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
- ۱۱- شاملو، باقر و کاظمی، قباد، جرم‌انگاری‌های جدید در حقوق کیفری ایران در پرتو جرایم سازمان‌یافته فرا ملی، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ویژه‌نامه شماره ۵.
- ۱۲- مرکز مالگیری، احمد و مهدی‌زاده، مهدی، «قانون‌گذاری پراکنده در نظام تقنینی ایران»، فصل‌نامه پژوهش حقوق عمومی، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۹۴.
- ۱۳- نجفی توانا، علی و مصطفی‌زاده، فهیم، «جرم‌انگاری در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران»، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲.
- ۱۴- ورعی، سید جواد، مبانی و مستندات قانون اساسی به روایت قانون‌گذار، تهران: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۵- ورورایی، اکبر و سعادت، رضا و هاشمی، حمید، «تأثیر اخلاق در جرم‌انگاری و جرم‌زدایی در نظام حقوق کیفری اسلامی ایران»، مجله پژوهش حقوق کیفری، شماره ۸، پاییز ۱۳۹۳.

حق متهم بر دسترسی به وکیل در دادرسی کیفری



مازیار خادمی، دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دادیار دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان چابهار

چکیده

حق متهم بر داشتن وکیل در فرایند کیفری از جلوه‌های بنیادین حقوق شهروندی به شمار می‌رود. بهره‌مندی از مساعدت وکیل از اساسی‌ترین تضمین‌های منصفانه بودن دادرسی در محاکمات کیفری است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رهیافت پژوهش حاضر این است که حق دسترسی به وکیل مدافع با مفهوم «آیین قانونی لازم» ارتباط نزدیکی دارد و بر اساس آن پی‌ریزی شده است. این اصطلاح یک مفهوم تاریخی و پایه و اساس شکل‌گیری و توسعه «حق بر دادرسی منصفانه» و به تبع آن حق دسترسی به وکیل دادگستری به شمار می‌رود. پژوهش حاضر ارتباط میان انصاف در رسیدگی‌های کیفری با تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع را توضیح می‌دهد.

واژگان کلیدی: حق دفاع، دادرسی منصفانه، آیین قانونی لازم، انصاف، حق داشتن وکیل

درآمد

آیین رسیدگی کیفری عملکرد خاص دولت است که برای مواجهه با پرونده‌های کیفری پایه‌ریزی شده است و ضمن حفظ منافع دولت و جامعه، حقوق و منافع مشروع افراد را که متهم نیز داخل در آن است حفظ می‌کند. در آیین رسیدگی کیفری، مقامات ذی‌صلاحی که متهم را تحت تعقیب قرار می‌دهند، ممکن است حقوق و آزادی‌های وی را انکار یا محدود نمایند. در حوزه تضمین حقوق بشر، متهم باید این حق را داشته باشد که بی‌گناهی خود را اثبات کند. هم‌چنین باید بتواند شواهد و قرائنی را که مسئولیت کیفری وی را زائل می‌سازد یا آن را تخفیف می‌دهد، ارائه نماید. این همان حق دفاع است. متهم حق دارد از کسان دیگر بخواهد که وی را در ابراز دفاعیات یاری رسانند؛ به عبارت دیگر، از حقوق اساسی که ضامن حراست از حقوق و آزادی‌های اجتماعی بوده و تأثیر قابل توجهی در تأمین امنیت قضایی دارد، در نظر گرفتن حق دفاع برای متهم در برابر اتهام یا اتهامات روا یا ناروایی است که به وی نسبت داده می‌شود.

وکیل از اصلی‌ترین کارگزاران عدالت کیفری است که می‌تواند به اشکال مختلف در گستره عدالت کیفری تأثیرگذار باشد. بهره‌مندی از مساعدت وکیل به عنوان یکی از اساسی‌ترین تضمین‌های منصفانه بودن دادرسی در محاکمات کیفری، از نهایت اهمیت برخوردار است. شناسایی حضور و مداخله وکیل در این قلمرو، دارای بنیان‌های حقوق بشری، جرم‌شناسانه و سیاست جنایی است که هر یک از منظر ویژه‌ای آن را توجیه می‌کند. وکیل در این عرصه دارای کارکردهایی است و

تأثیرگذاری بر روی سیاست جنایی تقنینی و قضایی، آموزش به موکل، دفاع از حقوق موکل در جهت دادرسی منصفانه، برقراری سازش میان طرفین دعوی کیفری و فراهم ساختن زمینه مصالحه موکل با مقام‌های قضایی از جمله بارزترین آن‌ها به شمار می‌رود. در قانون آیین دادرسی کیفری، حق دسترسی به وکیل مدافع یک حق شکلی بنیادین برای متهم است. این حق اکنون در بیشتر کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر و نظام‌های حقوقی دنیا به رسمیت شناخته شده است.

هدف از این نوشتار، مطالعه تاریخی چگونگی شناسایی و تضمین این حق، با تکیه بر نظام‌های دادرسی کیفری است. مطالعه رابطه مفهوم «آیین قانونی لازم» و «حق بر دادرسی منصفانه» ما را در فهم چگونگی شکل‌گیری و توسعه مطالبات پیرامون تضمین حقوق متهم که حق بر دسترسی به وکیل مدافع یکی از آن حقوق است یاری می‌کند. نگارش حاضر اطلاعات تاریخی را در خصوص حق بر دسترسی به وکیل مدافع در میان نظام‌های سنتی که یکی از دو الگوی دادرسی اتهامی یا تفتیشی را به کار می‌گیرند، ارائه کرده تا شکل‌گیری و توسعه تاریخی این حق را به تصویر بکشد. از این رو مطالب این نوشتار در سه محور ارائه می‌شود: نخست، دیدگاه‌های تاریخی پیرامون حق دسترسی به وکیل مدافع؛ دوم، بنیان حقوقی حق دسترسی به وکیل مدافع؛ و سوم، اهداف پیرامون حق دسترسی به وکیل مدافع.

۱- دیدگاه‌های تاریخی پیرامون تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع

در سیر تحولات تاریخ حقوق، گاه تعریف رسمی از حق دسترسی به وکیل مدافع

وجود نداشت. با این حال، حق متهم برای برخورداری از معاضدت یک مشاور حقوقی، مفهوم جدیدی نیست و از زمان‌های بسیار دور پدیدار گشته و مقارن با امر قضا و در جریان محاکمه با آن پیوند خورده است.

تحقیقات در این حوزه حاکی از آن است که قدمت محاکماتی که در آن‌ها متهمان مجاز به استفاده از معاضدات یک مشاور حقوقی بوده‌اند، به چندین قرن پیش بازمی‌گردد (Rackow, 1954: 30). بسیاری از پژوهشگران در این زمینه به قوانین پادشاه هانری اول^(۱) اشاره کرده‌اند و آن را به عنوان نخستین نوشته در انگلستان که در آن به حق مذکور اشاره شده است می‌شناسند. این کد مجموعه‌ای از حقوق کامن‌لاست و همین‌طور قوانین مصوب انگلستان که مطابق نظر مورخان احتمالاً در اوایل سده دوازدهم میلادی تدوین گشته است (Becker & Heidelbaugh, 1953: 351). تا آنجا که به حق دسترسی به وکیل مربوط می‌شود، به نظر می‌رسد پژوهشگران حقوق همواره در نوشته‌های خویش به یک قطعه از متن این کتاب ارجاع داده‌اند. در این ارتباط دوناهو^(۲) تلاش کرده است تا آن قطعه را این‌گونه ترجمه کند: «در پرونده‌های کیفری با مجازات اعدام، اجازه دسترسی به مشاور حقوقی^(۳) به هیچ کس داده نمی‌شود، به جای آن وی می‌تواند فوراً اتهام خود را انکار کند، چنان‌چه دفاعیات خود را ارائه نکرده و خواستار حضور مشاور حقوقی نشده باشد، فارغ از این که وی از کدام ولایت یا کدام طبقه اجتماعی است؛ اجازه می‌دهد مدافع یا اربابش با روش‌های مقتضی اثبات دعوی، دفاعیات موافق وی را دنبال کند یا بر انکارش پافشاری نماید» (Donahue, 1964: 1028).

هم‌سو با تحلیل دونا‌هه، از متن این امر بر می‌آید که در طول قرون وسطی، متهم شخصاً باید در پیشگاه دادگاه کیفری از خود دفاع می‌کرد. در مقام دفاع، متهم نباید در صدد معاضدت مشاور حقوقی برمی‌آمد؛ چرا که ممکن بود مشاور حقوقی از اصحاب دربار یا خاندان سلطنتی بوده و با آگاهی از وقایع پرونده، در تلاش جهت تأثیر بر رأی دادگاه در راستای منافع متهم باشد. این اساساً بدان معنا بود که متهم پیش از دفاع یا حین آن مستحق دریافت معاضدتی نبود. پس از ارائه دفاعیات، متهم می‌توانست از خدمات مشاوره حقوقی بهره‌گیرد و مشاور حقوقی یک دانش‌آموخته حقوق بود. مدافع^(۴) عنوانی مشابه کارورزان امروز عرصه حقوق است. تحلیل دونا‌هه نشان از آن دارد که در قرون وسطی، متهم در برخی از مراحل رسیدگی کیفری اجازه بهره‌مندی از معاضدت حقوقی را دارا بود (Donahue, 1964: 1019).

تعدادی از نویسندگان؛ (Erika Fairchild, 2006: 119, 2003: 72) بر این باورند که آغاز پدیدار شدن حق دسترسی به وکیل مدافع در زمان شکل‌گیری نظام دادرسی اتهامی بوده است و در اواخر قرون شانزدهم و هفدهم میلادی گسترش یافته است. در آن زمان، یک سلسله محاکمات در انگلستان با موضوع جرم خیانت، به مطالباتی برای تغییر در شیوه‌ای که متهم می‌توانست بر اساس آن در برابر دادگاه از خود دفاع کند منجر شد. این امر نشان از آن دارد که تضمین اولیه حق دسترسی به وکیل مدافع، تابعی از اجازه به متهم جهت دفاع از خود است (Dammer, Fairchild, 2006: 140)؛ با این حال، رویه عملی امر قضا در

آن زمان بیانگر این است که دفاع متهم از خود در پیشگاه دادگاه که نماینده پادشاه است به ویژه در پرونده‌های مربوط به جرایم مهم بسیار چالش برانگیز بود و می‌توانسته عواقب بدی در پی داشته باشد. پس از آن، این دیدگاه که متهم در جریان محاکمه باید از معاضدت یک وکیل برخوردار باشد، مطرح شد. در طول دوره زمانی از قرن پانزدهم تا اوایل قرن هفدهم، هم‌چنان که مدرک وسیله اثباتی غالب در محاکمات کیفری می‌شد، حق دسترسی به وکیل مدافع برای جرایم خفیف‌تر و همین‌طور جرایم جنحه‌ای نیز مجاز شد. بالسترود وایت لوک به این تغییر به وضوح اشاره کرده است: «افراد می‌توانند در جرایم کوچک از قبیل عبور غیرمجاز یا به ارزش مالی شش پنی، از همراهی یک مشاور حقوقی برای ارائه دفاعیات برخوردار باشند» (Best, 1976: 280). به نظر می‌رسد حق دسترسی به وکیل مدافع واکنشی علیه رویه انگلستان مبنی بر ممانعت از ارائه معاضدت‌های حقوقی در جرایم جدی و الزام متهمین به این‌که شخصاً در مقابل دادگاه حضور یابند و با زبان خود از خود دفاع کنند باشد (Langbein, 2003: 76). از سال ۱۸۳۶ حق دسترسی به وکیل به صورت کامل به متهمان اعطا و تضمین گردید. این حق نه تنها در جرایم جنحه، بلکه در محاکمات جنایی نیز مورد شناسایی قرار گرفت (Fulton, 1989: 1600). پژوهشگران معتقدند که اجازه دسترسی به وکیل قدم نخستین حرکت به سمت یک نظام قضایی متفاوت بود که به محوریت حقوق‌دانان ختم می‌شد (Langbein, 2003: 86).

مظاهر ابتدایی حق بر داشتن یک مشاور حقوقی تنها حضور وکیل مدافع در

پرونده‌های مهم کیفری نیست، بلکه فراهم کردن شرایط دسترسی رایگان به وکیل در پرونده‌های مهم کیفری به عنوان لطفی از جانب پادشاه به نیازمندان نیز در همین زمره بود (Baker, 1979: 134). سویگرت^(۵) نشان داده که در انگلستان تدارک وکیل تسخیری برای افراد نیازمند در دعاوی کیفری و مدنی قدمتی بیش از پنج قرن دارد. ریشه این سنت به سال ۱۴۹۴ برمی‌گردد؛ زمانی که پارلمان قانونی را بدین مضمون تصویب کرد که دادگاه‌های انگلستان باید برای افراد معسر وکیل رایگان تدارک ببینند و دستمزد این وکلا از محل اموال عمومی پرداخت خواهد شد. با این حال، اعمال این قانون در عالم واقع بسیار محدود بود (Swygert, 1982: 126). در عصر مدرن، یک چشم‌انداز رو به جلو، بینش قانون‌گذاران را به شدت تحت تأثیر قرار داد. بسیاری از پژوهشگران پذیرفته‌اند که نظام دادرسی اتهامی همواره مؤید این مقوله است که مشاور حقوقی نقش مهمی را در هموار کردن مسیر عدالت و انصاف ایفا می‌کند (Langbein, 2003: 77). مفروض قضات در انگلستان و بسیاری از کشورهای دیگر با نظام دادرسی اتهامی، این است که مفهوم معاضدت توسط مشاوره حقوقی مشتمل بر دو موضوع مستقل است. موضوع اول عبارت از این است که آیا متهم باید از حق معاضدت حقوقی دوستان خود (مشاور خود) در تمهید دفاع علیه اتهامی که به موجب آن مورد پیگرد قضایی قرار گرفته برخوردار باشد؛ مشروط به آن‌که این مشاور با هزینه خود به این کار بپردازد؛ و دوم، در صورتی که متهم قادر به پرداخت هزینه مشاور حقوقی نباشد، آیا دولت تکلیفی به پرداخت این هزینه‌ها دارد. این نخستین نشانه‌ها در تاریخچه تضمین

حق دسترسی به وکیل مدافع است که منجر به وضعیت فعلی، یعنی شناسایی و توسعه این حق در بیشتر نظام‌های کیفری شد (Rackow, 1954: 13). توسعه حق دسترسی به وکیل مدافع در انگلستان به سرعت به دیگر کشورهای اروپایی نیز سرایت کرد. حتی در نظام‌هایی که بر مبنای دادرسی تفتیشی بود، این حق ورود پیدا کرد. فرانسه نظام دادرسی تفتیشی را برای تنظیم آیین دادرسی کیفری خود برگزیده بود؛ سازگاری از فنون و راهبردهای حقوقی که تا قسمتی از حقوق رُم نشأت می‌گرفت و در قرن سیزدهم بار دیگر متداول شد (Dammer, Fairchild, 2006: 143).

با این حال برخلاف کامن‌لا، حق دسترسی به وکیل مدافع در ابتدا مورد پذیرش قرار نگرفت و این امر به روشنی در قوانین مصوب در این نظام‌ها بازتاب داشت. برای مثال، ماده ۱۶۲ فرمان ۱۵۳۹ مقرر کرده بود که: «متهمان باید شخصاً در برابر اتهامات وارده دفاع کنند» (Morrissey, 1966: 723). به رغم چنین ادبیات فراگیری، انسانیت یا وجدان دستگاه قضایی فرانسه تا حدودی این ممنوعیت انعطاف‌ناپذیر را تعدیل کرد و درجه خاصی از مصلحت‌اندیشی وارد رسیدگی‌های قضایی شد.

در فرمان ۱۶۷۰ حق دسترسی به مشاور حقوقی رسماً مورد توجه قرار گرفت. آیین دادرسی کیفری فرانسه در آن زمان به چنین وضعیتی رسیده بود: «کاملاً محرمانه، نه تنها به این معنی که همه چیز ورای دیدگان عموم اتفاق می‌افتاد؛ بلکه به این معنی که حتی مدارک هم به متهم عرضه نمی‌شد. معاضدت یک مشاور حقوقی و اختیار احضار شهود در دادگاه برای دفاع، یکی پس از دیگری از

متهم سلب شد» (ibid). نشست‌هایی که به فرمان ۱۶۷۰ می‌پرداخت، بر آن بود که این ناامنی حقوقی را مرتفع سازد. در سال ۱۸۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری ناپلئون به همراه داشتن یک وکیل را در محاکم جنایی برای متهم الزامی ساخت. در حقوق فرانسه هم‌چنین حضور وکیل در طول تحقیقات پیش‌دادرسی الزامی شد. با فاصله نه چندان زیاد، حق برخورداری از معاضدت حقوقی وکیل مدافع نیز به متهم اعطا گردید و اگر متهم خود از عهده تأمین مخارج وکیل بر نمی‌آمد، باید برای وی یک وکیل تعیین می‌کردند (Bradley, 2007: 233-237).



اساسی‌ترین جنبه «انصاف» در رسیدگی‌ها، حق استماع است. در پرونده‌های کیفری برابری سلاح‌ها مستلزم آن است که وکیل مدافع در وضعیتی برابر با مقام تعقیب قرار گیرد. کلیه مدارک مکتوبی که دادستان به دادگاه تقدیم می‌کند باید به نظر وکیل مدافع برسد تا او بتواند استدلال‌های خود را متقابلاً طرح کند.



کوتاه سخن آن‌که، در مقایسه با انگلستان، کشورهایی که سنت دادرسی تفتیشی در آن‌ها حاکم است، حضور یک مشاور حقوقی را در پرونده‌های کیفری با کمی تأخیر پذیرفتند. با این حال، هر دو نظام اتهامی و تفتیشی سرانجام این دیدگاه را اتخاذ کردند که حق دسترسی به وکیل مدافع از حقوق بنیادین بشر بوده و دولت مسئولیت یاری رساندن

به متهم را در اعمال حقوق مشروع خویش دارد. دو الگوی دادرسی اتهامی (انگلستان) و تفتیشی (فرانسه) تأثیر زیادی بر شکل‌گیری و توسعه حق دسترسی به وکیل مدافع در دنیا داشته است. با این وجود، شناسایی حق دسترسی به وکیل مدافع همانند پایه‌ریزی سازگاری برای تضمین چنین حقوقی در همه نظام‌ها به یک صورت نیست. لیکن شناسایی آن همواره یکی از ابعاد مهم تضمین عدالت و انصاف در آیین دادرسی کیفری محسوب می‌شود.

۲- بنیان حقوقی حق دسترسی به وکیل مدافع

به اقتضای ماهیت رسیدگی‌های کیفری، تعقیب کیفری از سوی دولت متبوع متهم، نمودگر عدم تعادل در میان حقوق و منافع است. در چنین موقعیتی، اگر قرار است متهم قادر باشد از حقوق و منافع مشروع خود محافظت کند، باید از حقوق معین و مشخصی برخوردار باشد. این موضوع در معنایی گسترده‌تر، تنها به تضمین حقوق و منافع متهم ختم نمی‌شود، بلکه بی‌طرفی و منصفانه بودن کل فرایند دادرسی کیفری شرط است. تضمین حقوق متهم به طور کلی و تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع به طور خاص، باید مبتنی بر تعادلی منصفانه میان طرفین دادرسی کیفری باشد. آن‌چه که در ادامه می‌آید، معطوف به شفاف‌سازی ارتباط بین تئوری‌های بنیادین در دادرسی کیفری و تحقق حق دسترسی به وکیل مدافع در عالم واقع است.

۱-۲- آیین قانونی لازم

در بیشتر نظام‌های حقوقی دنیا، می‌توان به سادگی حق یا اصل «دادرسی منصفانه» را در لباس یک حق شهروندی

بنیادین پیدا نمود. اصولاً این حق در تاریخ جهان دیر به منصفه ظهور رسید و با تئوری آیین قانونی لازم در ارتباط است. در زمان ظهور این حق، مفهوم آیین قانونی لازم تنها به مثابه یک تئوری پیشرو برای حفاظت از حقوق انسانی در برابر مقررات سخت گیرانه شناخته می‌شد. با این همه محتوای زیربنایی «آیین قانونی لازم» در شکل فعلی خود، نه تنها در میان پژوهشگران، بلکه در اسناد قانونی بسیاری از کشورها تأیید و توسعه یافته است.

نخستین بروز و ظهور «آیین قانونی لازم» را می‌توان در قانون دوازده جدول^(۶) یافت (Robinson, 2009: 8). این قانون را نخستین قانون مصوب در جمهوری روم می‌دانند که در سال ۴۵۵ پیش از میلاد به تصویب رسید. پیدایش آن، حاصل جدال پلین‌هایی^(۷) بود که از نامصفانه بودن طرز رفتار اشراف در جمهوری روم گله‌مند بودند. مفاد قانون در دوازده جدول تعیین شد که عمدتاً مشتمل بر تضمین حقوق مشروع و منافع همه شهروندان بود.

احیاناً بتوان قانون مذکور در فوق را نخستین نشانه مفهوم قانون آیینی لازم در نظر گرفت. اگر چه مقررات قانونی کامل یا آرمانی نبوده؛ اما ایده‌های آن‌ها در قانون‌گذاری مدرن جذب و توسعه یافتند؛ به طوری که در فرایندی رو به پیشرفت، مفاهیم موسع‌تری را در حوزه ضمانت حقوق شهروندان به طور عام و در مورد حقوق شخص متهم به طور خاص در قانون وارد نمودند. در این زمان، حق بر ابراز دفاعیات در قانون پیش‌بینی نشده بود. با این حال، ورود مفهوم آیین قانونی لازم، پایه و اساسی برای گسترش حقوق شخص متهم و از جمله ابراز دفاعیات بود. اماره مشابه

دیگری که با آیین قانونی لازم در ارتباط است. اعلامیه حقوق مدنی و شهروندی فرانسه در ۱۷۸۹ و کد ناپلئون در ۱۸۰۸ است که هر دو تصدیق می‌کنند که خواننده از فرض برائت بهره می‌برد و ملزم است جهت حفاظت از حقوق خود نزد دادگاه، وکیل یا نماینده حقوقی داشته باشد. روح این مقررات به قوانین بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی که نظام حقوقی نوشته در آن‌ها حاکم است، تسری پیدا کرده و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است.

وکیل از اصلی‌ترین کارگزاران عدالت کیفری است که می‌تواند به اشکال مختلف در گستره عدالت کیفری تأثیرگذار باشد. بهره‌مندی از مساعدت وکیل به عنوان یکی از اساسی‌ترین تضمین‌های منصفانه بودن دادرسی در محاکمات کیفری، از نهایت اهمیت برخوردار است.

در نظام‌های کامن‌لان نیز مفهوم آیین قانونی لازم در نخستین سال‌های حیات حقوق انگلستان ریشه دارد. در سال ۱۲۱۵ پادشاه جان^(۸) حقوقی از این دست را در منشور کبیر یا مگنا کارتا^(۹) به مردم اعطا کرد: «هیچ مرد آزادی را نمی‌توان در بند کرد یا زندانی نمود یا وی را از چیزی که ملک طلق اوست خلع ید کرد یا آزادی‌هایش را از وی ستاند یا او را از سنت‌های آزادی محروم کرد یا وی را تحت تعقیب اعلام کرد یا تبعید نمود یا به هر شکل دیگری او را تخریب کرد؛ مگر به موجب رسیدگی قضایی قانون‌مند توسط مردان آزادی هم‌ردیف

او یا به موجب قانون موضوعه کشور». مگنا کارتا به بخشی از «قانون موضوعه کشور» تبدیل شد. با این حال تنها نقش این قانون الزام‌مناشی^(۱۰) به اطاعت از قانون بود و از این فراتر نمی‌رفت. در سال ۱۳۵۴ در زمان حکومت پادشاه ادوارد سوم، عبارت «آیین قانونی لازم» برای اولین بار در مصوبه‌ای قانونی مشتمل بر برگردان متن مگنا کارتا ظاهر شد.

محتوای اصلی این اسناد قانونی (قانون دوازده جدول و همچنین منشور کبیر) بر مفهوم آیین قانونی لازم تأکید دارد. این مفهوم، الزامی اساسی در تضمین حقوق بشر به طور عام و حقوق متهم به طور خاص تلقی می‌شود و نخستین تضمین قانونی حق بر دسترسی به وکیل مدافع است.

از منظر تئوری، بیشتر پژوهشگران پیدایش مفهوم آیین قانونی لازم را ریشه‌ای می‌دانند که به مفهومی از انصاف انجامید و حقوق متهم را به طور عام و حق بر دسترسی به وکیل مدافع را به طور خاص تضمین می‌کرد. در سال ۱۶۰۸ میلادی ادوارد کوک^(۱۱) حقوق‌دان انگلیسی رساله‌ای را به نگارش درآورد که در آن معنای منشور کبیر را مورد تحلیل قرار داد. کوک عبارت «پر لجم ترا»^(۱۲) را این‌گونه معنا کرد: «بدون آن که وارد ماهیت شود، با طی آیین قانونی لازم در کامن‌لا» (Clayton, Tomlinson, 2006: 26).

طی قرون متمادی در تاریخ حقوق انگلستان، چه بسیار قوانین و رساله‌ها که الزامات مختلف و متفاوتی را به عنوان بخشی از «آیین لازم» یا بخشی از «قانون سرزمین» ابراز داشتند، اما آن الزامات در واقع، نه الزامات ذاتی این مفاهیم، بلکه اقتضای اتفاقات دنیای واقعی و موجود حقوق هستند (Banaszak, 2002: 95).

پس از ادوارد کوک، یک محقق آمریکایی به نام هربرت پکر^(۱۳) با شناسایی اهدافی که از «آیین قانونی لازم» در اثبات جرایم دنبال می‌شود، مفهوم آن را به نوعی پلایش کرد. پکر متوجه شد که الگوهای حاکم بر عدالت جنایی را می‌توان در چارچوب دو مدل ارزیابی کرد: مدل کنترل جرم و مدل آیین قانونی لازم. مدل کنترل جرم بر این پیش‌فرض مبتنی است که عملکرد اصلی فرایند رسیدگی کیفری، سرکوب رفتار مجرمانه است (Packer, 1968: 158-159). این مدل برای حمایت از شهروندان مطیع قانون طراحی شده که در این راستا بر دستگیری و مجازات مجرمان تأکید دارد؛ بنابراین پلیس نقش مهمی را در محکوم شناخته شدن فرد ایفا می‌کند و باید مراحل بعد از آن در فرایند رسیدگی کیفری را حتی‌الامکان کاهش داد؛ بنابراین ابزارهای اصلی این مدل عبارت است از رسیدگی اداری جهت احراز واقعیت‌ها و ایجاد فرصت برای محکوم کردن فرد.

در نقطه مقابل، الگوی آیین قانونی بر اندیشه انصاف مبتنی است که به موجب آن، هر شخص باید در رسیدگی کیفری در موقعیت برابری قرار گیرد. هدف از این مهم، حمایت از حقوق متهم به وسیله سنگرهای مستحکمی است که در فرایندی قانونی طی کردن آن‌ها الزامی است (Packer, 1968: 163-164)؛ بنابراین شخص تنها در صورتی محکوم شناخته می‌شود که واقعیات پرونده طبق قانون و در یک دادگاه صالح به روشنی اثبات شده باشند. این دیدگاه‌ها گامی بلند در توسعه مفهوم آیین قانونی لازم بودند.

نظرات پیش‌گفته در کامن‌لا نشان داده‌اند که آیین قانونی لازم ریشه‌ای

برای تضمین حقوق متهم است. این تضمین در دادرسی‌های اتهامی نیز ایفای نقش می‌کند؛ یعنی جایی که نقش فعال وکیل پذیرفته شده است (Dorsen & Other, 2003: 1050). مطالبات پیرامون آیین قانونی لازم برای مدتی طولانی، پایه و اساسی محوری، جهت تنظیم و بهبود ترتیبات قانونی به طور عام و حقوق متهم به طور خاص به شمار می‌رفت. واضح است که آیین قانونی لازم همواره با اصل حق دادرسی منصفانه همراه و بدان منضم بوده است. جهت تضمین حقوق شکلی متهم از جمله حق دسترسی به وکیل مدافع، ابتدا باید مفهومی از آیین قانونی لازم را در آنجا که حقوق و منافع مشروع طرفین دخیل در پرونده به شیوه‌ای عادلانه و منصفانه مورد توجه است، مد نظر قرار داد.

۲-۲- اصل ناظر به حق دادرسی منصفانه

از تحلیلی که گذشت، می‌توان فهمید که محتوای اصلی مفهوم «آیین قانونی لازم» انصاف است. انصاف را به دو طریق بیان کرده‌اند: نخست، همه مراحل باید به شیوه‌ای منصفانه طی شوند؛ و دوم، با طرفین حاضر در این مراحل باید رفتاری منصفانه داشت. در مورد متهم، انصاف مستلزم آن است که مراجع ذی‌صلاح به ویژه دادگاه احکام خود را معقولانه^(۱۴) صادر کنند. اصل ناظر به حق دادرسی منصفانه، ابزاری برای حفاظت از حقوق و منافع مشروع هر فرد در برابر رفتارهای خودسرانه و مستبدانه دولت به شمار می‌رود.

از نقطه نظر تاریخی، همان‌طور که در بالا نشان دادیم، حق دادرسی منصفانه با مفهوم آیین قانونی لازم در ارتباط است و رد پای آن را می‌توان تا منشور

کبیر یعنی سال ۱۲۱۵ پی گرفت (Zappalà, 2005: 3). در بُعد تئوری، اصل حق دادرسی منصفانه به طرق مختلف مورد شناسایی قرار گرفته است. از نقطه نظر شکلی، استیفن ترشل^(۱۵) در نوشته‌های خود آورده است که تضمین دادرسی منصفانه، تنها نوعی ترتیب شکلی است که برای تأمین «عدالت شکلی» در مقابل آن‌چه «عدالت نتیجه محور» گفته می‌شود طراحی شده است؛ به عبارت دیگر، حکم یا رأی که تنها بر واقعیاتی صحیح و اعمال موازین حقوقی به شکل درست بنا شده باشد (Trachsel, 2005: 83). به همین شکل، قانون‌گذاران در انگلستان همواره فرضشان این بوده که حق دادرسی منصفانه ترکیبی از چند مؤلفه است که ذیل این عناوین مورد توجه قرار می‌گیرند: دادگاه مستقل و بی‌طرف، رسیدگی منصفانه، رسیدگی علنی، رسیدگی در مدت زمان معقول و دست آخر، حکم مستدل (Clayton & Tomlinson, 2006: 26).

در حوزه محتوایی، حق دادرسی منصفانه را باید این‌گونه تعبیر کرد که از رویکرد جستجوی حقیقت حمایت می‌کند. دنی جی باگز^(۱۶) در حمایت از این دیدگاه می‌گوید: «هدف از خصوصیات از قبیل وجود تصمیم‌گیرنده بی‌طرف، فضایی که برای رسیدگی دادگاه مناسب باشد، مدارک مرتبط در آن در نظر گرفته شود و مدارک نامربوط از دستور جلسه خارج شود، همگی در وهله اول، افزایش احتمال دستیابی به حکمی است که با برخی مفاهیم از پیش موجود و بی‌طرفانه واقعیت تطبیق نماید». در عام‌ترین معنا، جهت تضمین حق دادرسی منصفانه در عمل، نهادهای قضایی دخیل باید تعهد کنند که مستقل و بی‌طرف باشند. استقلال یعنی دادگاه و قاضی تابع هیچ

فرد یا سازمان و مقام دولتی نباشند (Trechsel, 2005: 49). هم‌چنین انصاف متضمن لحاظ اوضاع و احوال و مقررات مندرج در کلیه قوانین است. بی‌طرفی مستلزم آن است که قاضی به سمت یکی از طرفین متمایل نباشد و جانبداری نکند. مفاهیم فوق‌الذکر اساسی محکم برای پایه‌های نظری این بحث است که حقوق متهم را به طور عام و حق دسترسی به وکیل مدافع را به طور خاص تضمین می‌کند.

در حوزه رسیدگی کیفری، اصل حق دادرسی منصفانه، حق دسترسی به وکیل مدافع را به دنبال دارد. در سال ۱۹۹۳، محمود شریف بسیونی^(۱۷) در گزارش خود اعلام کرد که دست کم سی و هشت قانون اساسی متضمن مقرراتی است که حق دادرسی منصفانه یا رسیدگی منصفانه به پرونده‌های کیفری را مورد حمایت قرار داده‌اند (Bassiouni, 1993: 267-268). با این حال، او کاشف به عمل آورد که در بسیاری از دیگر قوانین اساسی نیز ادبیاتی به کار رفته که می‌توان آن‌ها را تضمین‌کننده حق مشابهی تلقی کرد. تقریباً کلیه مقررات ذی‌ربطی که حقوق متهم را در پرونده‌های کیفری توصیف کرده‌اند، تمرکزشان روی حق دفاع بوده است (Ibid).

شریف بسیونی بر دو جنبه مهم دادرسی منصفانه شامل اصل برابری سلاح‌ها و حق بر دادرسی اتهامی تأکید می‌کند (Ibid). پژوهشگر دیگری که از این جهت با شریف بسیونی هم‌نظر است، می‌گوید اصل برابری سلاح‌ها متضمن آن است که به هر طرف فرصتی معقول داده شود تا لوایح خود را تقدیم کند آن‌گونه که وی را در برابر حریف، در شرایطی نامساعد قرار ندهد (Zappalà, 2005: 97).

به همین ترتیب، دادگاه تنها زمانی جمع‌بندی خود را عرضه می‌دارد که هر دو طرف دادستان و مدافع از فرصت کافی برای اظهار نظر متقابل در مقابل لوایح ثبت شده و مدارک و دلایل ارائه شده از سوی طرف مقابل برخوردار شده باشند. این بدان معناست که اشخاص باید فرصت ابراز مواضع خود را داشته باشند (ibid: 97).

به طور کلی، اساسی‌ترین جنبه «انصاف» در رسیدگی‌ها، حق استماع است. در پرونده‌های کیفری برابری سلاح‌ها مستلزم آن است که وکیل مدافع در وضعیتی برابر با مقام تعقیب قرار گیرد. کلیه مدارک مکتوبی که دادستان به دادگاه تقدیم می‌کند باید به نظر وکیل مدافع برسد تا او بتواند استدلال‌های خود را متقابلاً طرح کند.

حق دادرسی منصفانه تا حد زیادی به مسئولیت مقامات صالح و به طور خاص دادگاه بستگی دارد. طبق دیدگاه کسانی مانند زیف، شرودر و راگزین،^(۱۸) اصول «مراقبت‌های شکلی»^(۱۹) را می‌توان از مفهوم «حق دادرسی منصفانه»^(۲۰) نیز به دست آورد. هسته این اصل، تکلیف اطلاع‌رسانی و ارائه مشاوره به متهم درباره نتایج و آثار سوء اعمال شکلی گوناگون است. این تکلیف تنها بر عهده دادگاه نیست، بلکه کلیه ارگان‌های دخیل در فرایند رسیدگی کیفری شامل پلیس، مقام عمومی تعقیب و مانند آن در این راستا مسئولیت دارند (Wiaderek, 2011: 12). به نظر

مولر^(۲۱) برابری سلاح‌ها مستلزم آن است که اشخاص ذی‌صلاح در رسیدگی به عنوان پایه و اساسی برای جست و جوی حقیقت، باید به نظرات کلیه طرف‌های دخیل در این امر گوش فرا دهند؛ در عین حال که متهم را به عنوان محور

اصلی رسیدگی در نظر می‌گیرند. طبق نظر مولر، برابری سلاح‌ها تنها یک مفهوم شکلی نیست و هم‌چنین حقوق متهم در برابر حقوقی که مقام تعقیب دارد، تنها به انصاف ختم نمی‌شود. در نظر وی، انصاف باید افزون بر این‌ها، برابری فرصت‌ها^(۲۲) نیز تلقی شود. این بدان معناست که رفتار نابرابر با یک طرف در مقایسه با طرف دیگر، به گونه‌ای که نتوان آن را با نقش وی در فرایند رسیدگی تطبیقی واقعاً توجیه کرد، به عنوان نقض ضرورت برابری ممنوع است (Muller, 1976: 1064).

امروزه مفاهیم در هم آمیخته آیین قانونی لازم و حق دادرسی منصفانه توسعه بیشتری یافته و بیش از پیش موضوع قانون‌گذاری بین‌المللی قرار گرفته است. حق دادرسی منصفانه از آن حقوق بشری است که به خوبی در حقوق بین‌الملل مورد حمایت قرار گرفته است. اعلامیه جهانی حقوق بشر پاره‌ای از اصول عام را در خصوص حق اشخاص در مواجهه با اتهامات کیفری پایه‌ریزی کرده است. این اصول ذیل سه ماده کلیدی درج شده است. ماده ۹ از اشخاص در برابر بازداشت خودسرانه حمایت می‌کند؛ ماده ۱۰ بیانگر حق بر دادرسی علنی و همین‌طور برابری کامل نزد یک دادگاه مستقل و بی‌طرف است؛ ماده ۱۱ مشتمل بر فرض برائت و حق متهم در خصوص داشتن «کلیه تضمینات ضروری برای ابراز دفاعیات» است.

مفهوم حق دادرسی منصفانه از سوی نهادهای مجری معاهدات به صورت جزئی‌تر و مشخص‌تر تفسیر شده است. برای مثال طبق تفسیر کمیته حقوق بشر سازمان ملل، حق دادرسی منصفانه از مجموع تضمینات فردی

دادرسی منصفانه وسیع‌تر بوده و به روند کلی دادرسی مربوط می‌شود (General Comment, 1989: para 5). نظرات مشابهی توسط دیوان آمریکایی حقوق بشر ابراز شده است (Annual Report of the Inter-American Court, 1990: 44). در تعبیری دیگر، حق دادرسی منصفانه معادل برابری سلاح‌ها تلقی می‌شود. طبق نظر دیوان اروپایی حقوق بشر «برابری سلاح‌ها که باید در طول جریان رسیدگی مراعا باشد، بدان معناست که با هر دو طرف به گونه‌ای رفتار شود که تضمین کند آن‌ها در طول جریان دادرسی از حیث ترتیبات شکلی در جایگاه برابری قرار داشته و برای ارائه استدلال‌های خود حائز موقعیت مساوی هستند (European Commission of Human Rights, 1960: 680). در میان حمایت‌های عام در خصوص دادرسی منصفانه، این موارد قابل توجه‌اند: نخست، حق استماع توسط دادگاه صالح، مستقل و بی‌طرف؛ دوم، حق دادرسی علنی؛ سوم، حق استماع در طول مدت معقول؛ چهارم، حق دسترسی به وکیل مدافع و پنجم، حق تفسیر. در رسیدگی‌های کیفری افزون بر تضمینات عام، اصول دیگری شامل حق آگاهی از اتهامات وارده در فاصله زمانی مشخص، حق داشتن زمان کافی و ملزومات برای تدارک دفاعیات، حق متهم نسبت به دفاع از خود به طور شخصی یا با معاضدت یک مشاور حقوقی به انتخاب خود و داشتن ارتباط خصوصی و آزاد با وی و حق احضار شهود نیز اعمال می‌شود. بر اساس معیارهای فوق، دادگاه‌های داخلی کشورها اظهارات مشابهی را در خصوص تضمین حق دادرسی منصفانه و حق

دسترسی به وکیل مدافع به عنوان حقوق حداقلی که همواره باید توسط دولت‌ها محترم شمرده شوند، ابراز داشته‌اند. برای مثال، اصل حق دادرسی منصفانه در آلمان تضمین اولیه حقوق متهم فرض می‌شود (Cape & Other: 2010: 28). همچنین توسعه دادرسی کیفری در ایالات متحده نقش ویژه‌ای در این حوزه دارد (Safferling, 2007: 14). در دادرسی منصفانه دلیلی که باید شاخصه رسیدگی ترافعی و اتهامی در هنگام بررسی آن رعایت شود، برای حل موضوعاتی که در مرحله پیش‌دادرسی تعریف شده‌اند، به دادگاهی بی‌طرف عرضه می‌شود (Banaszak, 2002: 107).

هدف از حق دسترسی به وکیل مدافع، این است که به متهم فرصت داده شود تا بتواند نظارت کند که حقوق و منافع مشروع وی در طول جریان رسیدگی کیفری حفظ می‌شود. وکیل مدافع در قالب مشاور برای متهم ایفای نقش می‌کند تا در امر دفاع در برابر اتهامات وارده از سوی متخصصان حاضر در آیین رسیدگی کیفری از قبیل بازپرس، دادستان و قضات یاری‌گر وی باشد.

حقوق دادرسی منصفانه برای حمایت از متهم در برابر اعمال خودسرانه دولت به کار می‌رود و مانند تضمینی عام به نظر می‌رسد که با اصل برابری سلاح‌ها ارتباط پیدا می‌کند. حق دادرسی منصفانه استاندارد است که غالباً در آرائی بدان استناد می‌شود که به حق دسترسی به وکیل مدافع مربوط است. برای مثال در یک پرونده مشهور، قاضی تأکید داشت که «حق متهم

معسر در یک رسیدگی کیفری نسبت به برخورداری از معاضدت یک مشاور حقوقی یک حق اساسی است که عنصری ضروری برای تحقق دادرسی منصفانه است» (Gideon v. Wainwright, 1963: 372 U.S. 335, 344).

۳- اهداف دسترسی به وکیل مدافع

چرا متهمین برای صیانت از حقوق و منافع خود به وکیل مدافع نیاز دارند و چرا دولت مسئولیت تضمین این حق را به عهده دارد؟ این خلاصه تاریخی، شکل‌گیری و توسعه حق دسترسی به وکیل مدافع و چرایی مطالبات در زمینه حمایت از حقوق و منافع مشروع افرادی که در معرض اعمال قدرت از سوی دولت قرار دارند را توضیح می‌دهد. دادرسی منصفانه خواسته طرفین یک دعوای کیفری است. این مهم تنها زمانی حاصل می‌شود که ترتیبات شکلی نیز منصفانه باشند و طی آن‌ها حقوق متهم محترم شمرده شده و تضمین گردد. این تضمین حائز جوانب ذیل است:

نخست، هدف از حق دسترسی به وکیل مدافع، این است که به متهم فرصت داده شود تا بتواند نظارت کند که حقوق و منافع مشروع وی در طول جریان رسیدگی کیفری حفظ می‌شود. وکیل مدافع در قالب مشاور برای متهم ایفای نقش می‌کند تا در امر دفاع در برابر اتهامات وارده از سوی متخصصان حاضر در آیین رسیدگی کیفری از قبیل بازپرس، دادستان و قضات یاری‌گر وی باشد. این‌ها همگی انعکاس ضرورتی ذهنی برای اصل «برابری سلاح‌ها» است؛ به علاوه، وکیل مدافع کسی است که متهم را به مهارت‌های لازم، از جمله دانش مربوط به حقوق بنیادین متهمان که در قوانین دادرسی کیفری تضمین شده است مجهز می‌سازد. ترشل^(۲۳)

می‌گوید این امر یک هدف تکنیکی است. مقصود آن است که میان حق داشتن وکیل مدافع و ماهیت فرایندهای آیین دادرسی پیوند ایجاد شود. حق دسترسی به وکیل مدافع تضمین خواهد کرد که متهم به جای قرار گرفتن در موقعیتی طبعاً منفی، بتواند در فرایند رسیدگی کیفری نقش فعال‌تری را ایفا کند. ترشل می‌گوید: «معاضدات وکیل مدافع کلیدی است که در را به روی کلیه حقوق و امکانات دفاعی به معنای ماهوی کلمه

می‌گشاید» (Trechsel, 2005: 245). دومین جنبه حق دسترسی به وکیل مدافع، تضمین اهداف عام انسان‌دوستانه است. همچون گذشته، متهم باید در طول فرایند رسیدگی با اتهامات وارده از سوی مراجع صالح به مقابله برخیزد. برخی از تصمیماتی که این مراجع در این هنگام می‌گیرند، عبارت است از بازداشت متهم، بازپرسی و غیره که ممکن است باعث جدا افتادن متهم از شغل و خانواده خود و هم‌چنین بیگانگی وی از جامعه شود. احتمال دارد این تبعات منجر به ایجاد مشکلات روانی برای متهم شوند. قانون‌گذاران در صورت عدم حضور وکیل مدافع و کمک‌های او، امکان وقوع چنین تبعات و بی‌عدالتی احتمالی را شناسایی کرده‌اند. ترشل با سهیم شدن در این دیدگاه، بر این عقیده بود که وکلای مدافع در هر دو بعد حقوقی و معنوی، افزون بر این‌که به متهمین یاری می‌رسانند، در راستای اهداف انسان‌دوستانه نیز قدم برمی‌دارند.

برآمد

۱- آیین رسیدگی کیفری عملکرد خاص دولت است که برای مواجهه با پرونده‌های کیفری پایه‌ریزی شده است و ضمن حفظ منافع دولت و جامعه، حقوق و منافع مشروع افراد را نیز حفظ می‌کند که متهم نیز یکی از همین افراد است. با این حال، در آیین رسیدگی کیفری، مقامات ذی‌صلاحی که متهم را تحت تعقیب قرار می‌دهند، ممکن است حقوق و آزادی‌های وی را انکار یا محدود نمایند. در حوزه تضمین حقوق بشر، باید متهم این حق را داشته باشد که بی‌گناهی خود را اثبات کند. هم‌چنین باید بتواند شواهد و قرائنی را که مسئولیت کیفری وی را زائل می‌سازد یا آن را تخفیف می‌دهد ارائه کند. این حق را حق دفاع می‌نامند. در پرونده‌هایی که متهم خود این حق را اعمال نکند، حق دارد از کسانی دیگر بخواهد که وی را در ابراز دفاعیات یاری رسانند.

۲- در اغلب نظام‌های حقوقی، تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع از جمله معیارهایی است که انصاف را در رسیدگی‌های کیفری تضمین می‌کند. راه‌های کشف حقیقت از نظامی به نظام دیگر متفاوت است، اما هدف مشترک رسیدگی کیفری صرفاً تنبیه کسی برای جرمی که اتفاق افتاده نیست، بلکه پیدا کردن کسی که واقعاً مرتکب جرم شده مهم است. در نظام‌های حقوقی اروپای قاره‌ای، برای کشف حقیقت از یک مأمور تحقیق استفاده می‌شود. نظام‌های کامن‌لا طرفدار این دیدگاه هستند که حقیقت در بحثی که میان شاکی و مشتکی‌عنه در می‌گیرد، خود را نشان می‌دهد. این شیوه‌های مختلف در مواجهه با ادله، منجر به آن شده که نقش وکیل مدافع از نظامی به نظام دیگر متفاوت باشد. با این وجود، تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع در هر دو نظام اتهامی و تفتیشی، مبتنی بر مفهوم بنیادین‌تری از «آیین قانونی لازم» است. بررسی تاریخی چند نظام مختلف عدالت کیفری، نشان از آن داشت که آیین قانونی لازم ایجاب می‌کند طرفین دخیل در رسیدگی از فرصت‌های برابری برای ارائه و تقدیم ادله برخوردار باشند. حق دادرسی منصفانه یکی از نتایج مطالبات پیرامون آیین قانونی لازم است و این مهم مفهومی است معادل «برابری سلاح‌ها». مشاور حقوقی یکی از طرف‌های ضروری در رسیدگی‌هاست، همان‌گونه که تاریخ نیز نشان داده که رشد و ترقی اصل انصاف در دادرسی با نقش وکیل مدافع در ارتباط است.

۳- اقدامات بسنده‌ای که انصاف را در رسیدگی‌های کیفری تضمین می‌کنند، باید حائز دو معیار باشند: نخست، در حل و فصل پرونده‌های کیفری متهم را در مرکز توجه قرار دهند؛ دوم، در ارزیابی ادله برای وکیل مدافع نقشی برابر قائل باشند. پژوهش حاضر ارتباط میان انصاف در رسیدگی‌های کیفری از یک سو و تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع را از سوی دیگر به ما نشان داد. به عبارت دیگر، میان این عام و آن خاص رابطه وجود دارد. تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع، بُعد مهمی از تضمین حق دادرسی منصفانه است و به عکس. نتیجه آن‌که، ارتباط عینی میان دادرسی منصفانه و تضمین حق دسترسی به وکیل مدافع در حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار گرفته است. بدین ترتیب، حق دسترسی به وکیل مدافع در مقام اعمال حق دادرسی منصفانه یک قاعده آمره بوده و باید تضمین شود.

- 10- Felix Rackow, **The right to counsel: English and America Precedent**, The William and Mary Quaterly, Third Series, Vol.11, No.1, 1954.
- 11- Francis J. Morrissey, **«Escobedo's European Ancestors»**, ABA Journal, Vol.52, 1966.
- 12- General Comment No. 13, paragraph 5 (13/4/1989).
- 13- Gideon v. Wainwright, 372 U.S. 335, 344 (1963).
- 14- Harry R. Dammer, Erika Fairchild, **Comparative Criminal Justice Systems**, 3th Ed. Thomson Wadsworth, 2006.
- 15- Herbert Packer, **The Limit of the Criminal Sanction**, Stanford University Press, 1968.
- 16- John H. Langbein, **The Origins of the Adversary Trial**, Oxford, 2003.
- 17- L. H. Baker, - 2nd ed. London: Butterworths , 1979.
- 18- Laurie Fulton, **«The right to counsel clause of the sixth amendment»**, Crim. Law. Rev. Vol. 26, 1989.
- 19- Luther M. Swygert, **«Should Indigent Civil litigants in the Federal Courts have a Right to Appointed Counsel»**, Washington and Lee Law Review, vol 39, 1982.
- 20- M. Cherif Bassiouni, **«Human Rights in the Context of Criminal Justice: Identifying International Procedure Protection and Equivalent Protection in National Constitutions»**, 3 Duke J. Comp.&Int'l. L.235, 1953.
- 21- Malgorzata Wasek-Wiaderek, **The principle of "equality arms" in criminal procedure under Article 6of the European Convention on Human rights and its functions in criminal justice of selected European Countries - A comparative view**, Leuven University Press, 2000.
- 22- Marvin Becker and George Heidelbaugh, **«The right to counsel in criminal cases – An inquiry into the history and practice in England and America»**, Notre Dam Law Review, Vol 28, Issue 3, 1953.
- 23- Norman Dorsen, Michel Rosenfeld, Andra Sajo, Susanne Baer, **Comparative Constitutionalism-Cases and Materials**, Thomson West, 2003.
- 24- Patrick Robinson, **« The Right to a Fair Trial in International Law, with Specific Reference to the Work of the ICTY»**, Berkeley Journal of International Law (BJIL), Vol.3, 2009.
- 25- Richard Clayton, Hugh Tomlinson, Fair Trial Rights, Oxford University Press, 2006.
- 26- Ronald Banaszak, **Fair Trial Right of the Accused**, Greenwood Press.
- 27- Stephan Trechsel, , **Human Rights in criminal proceedings**, Oxford, 2005.
- 28- William Blackstone , **Commentaries on the Laws of England**, Vol. 4, University of Chicago Press, 1979.

- 1- Leges Henrici Primi
 - 2- Donahue
 - 3- Consilium
 - 4- Pleader
 - 5- Swygert
 - 6- the law of twelve tables
 - 7- Plebians
- پلی‌ها یا پلب‌ها، به اهالی غیربومی روم باستان گفته می‌شد که بعدها ساکن این سرزمین شدند. در برابر آن‌ها، پاتریسی‌ها قرار داشتند که ساکنان لاتینی نخستین روم بودند.
- 8- John
 - 9- Magna Carta
- ۱۰- پادشاهی که منفرداً بر یک کشور حکومت می‌کند.
- 11- Edward Coke
 - 12- per legem terrae: با قانون سرزمین:
 - 13- Herbert Packer
 - 14- Responsibly
 - 15- Stefan Trechsel
 - 16- Danny J. Boggs
 - 17- M. Cherif Bassiouni
 - 18- Zipf, Shroeder and Roxin
 - 19- Fürsorgepflicht des Gerichtes
 - 20- Fairen Verfahrens
 - 21- E. Muller
 - 22- Chancgleichheit
 - 23- Treschel

فهرست منابع:

- 1- **Adhemar, Esmein, History of Continental Criminal Procedure**, Vol. 5 of Continental Legal History Series, Boston: Little, Brown and Company, 1913.
- 2- Annual Report of the Inter-American Court, (1991), **Exception to the Exhaustion of Domestic Remedies**, OAS/ser.L/V/III.23, doc. 12, rev.
- 3- Bulstrode Whiteloke, **Cobbett's parliamentary history**, 1343.
- 4- Charles Donahue, Jr, **«An historical argument for the right to counsel during police interrogation»**, **Yale Law Journal**, No. 73, 1964.
- 5- Chowdharay-Best, **«The History of right to counsel»**, Journal of Criminal Law, Vol. 40. Pp. 275-280, 1976.
- 6- Christopher J. M. Safferling, **Towards an International Criminal Procedure**, Oxford University Press, 2007.
- 7- Craig M. Bradley, **Criminal procedure – A worldwide Study**, Carolina Academic Press, 2007.
- 8- Ed Cape, Zaza Namoradze, Roger Smith, Taru Sponken, **Effective Criminal Defence in Europe**, Antwerp-Oxford-Portland, Intersentia, 2010.
- 9- European Commission of Human Rights, Ofrer and Hopfinger, Application Nos. 524/59 and 617/59, Yearbook.

قاعده هدر نشدن خون مسلمان در نظام حقوقی ایران



علی ملکی، دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا، کارآموز وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز

چکیده

در حقوق کیفری اسلام، نظام مقابله با جرم انواع گوناگونی دارد. قصاص و دیه دو مورد از انواع این جبران‌ها است که در صورت ارتکاب جرم علیه تمامیت جسمانی افراد، بنا به نوع جرم تعیین می‌شود. شارع مقدس حسب مورد با جعل قصاص یا دیه از هدر رفتن نفس جلوگیری می‌کند. قاعده «لا یبطل الدم امرء مسلم» در مواردی چون مشخص نبودن قاتل، نامعلوم بودن سبب مرگ مقتول، عمد مجنون، دفاع مشروع در برابر مجنون و فرار متصل به مرگ قاتل جاری است؛ البته جریان این قاعده به موارد منصوص محدود نمی‌شود و با اثبات شمول قاعده، امکان بهره‌گیری از آن در مسائل دیگر وجود دارد. در این مقاله ثابت می‌شود، هیئت نکره در سیاق نفی موجب عمومیت و شمول قاعده است؛ مگر در مواردی که قاعده تخصیص خورده باشد. هم‌چنین از آنجا که نظام حقوقی ایران ارتباط وسیعی با دانش فقه دارد، این قاعده در قوانین کشور ایران نیز به طور گسترده جریان دارد. بررسی قاعده «لا یبطل الدم امرء مسلم» از دو جهت قابل اهمیت است: نخست، تبیین نقش این قاعده در نظام تقنینی کشور؛ دوم، مشخص کردن مصداق موضوعاتی که قاعده در آن‌ها جریان دارد. در مقاله حاضر، مفاد و محل جریان قاعده در فقه امامیه و بهره‌گیری قوانین کشور ایران از قاعده تبیین شده است. واژگان کلیدی: لا یبطل الدم، هدر نشدن خون مسلمان، قتل، قصاص، دیه

درآمد

حمایت از بزه‌دیده از اهداف مهم حقوق کیفری است. در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، این حمایت در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته است. از جلوه‌های این حمایت در حقوق کیفری اسلام، قاعده «هدر نشدن خون مسلمان»^(۱) است؛ چنانچه امام علی علیه‌السلام به کارکنانش می‌نوشت که خونی در اسلام هدر نمی‌رود و خون‌ها را هدر ندهید (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۲۵۹/۱۸).

این مقاله با تبیین فقهی مفاد قاعده و موارد جریان آن، جایگاه قاعده هدر نشدن خون مسلمان را در نظام حقوق کیفری ایران تبیین می‌کند. البته دامنه شمول این قاعده بسیار گسترده است و در این مقاله فقط مواردی که ذیل روایات به آن‌ها استناد شده است یا مواردی که به اعتبار شرایط سابقه بحث ندارد مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- مفهوم قاعده

«هدر نشدن خون مسلمان» مفهومی است که در احادیث مختلف با عبارات متفاوت از جمله: «لا یبطل دم امرء مسلم» و «لا یهدر دم امری مسلم» مورد اشاره قرار گرفته است که دارای مضمونی مشابه هستند. عبارت «دم المسلم لا یذهب هدرأ» نیز در کلام فقیهان به کار رفته است، ولی چنین عبارتی در متن روایات یافت نشد. با توجه به این که این قاعده منصوص می‌باشد و خطابات کاشف از حکم شرعی است، تفسیر کلمات و عبارات قاعده بر شناخت مفهوم دقیق قاعده مؤثر است.

«لا» از نوع نفی است؛

«یبطل» فعل مضارع و به معنای باطل شدن است که با توجه به وجود لام نفی پیش از آن، به معنای هدر نشدن است (طریحی، ۱۴۱۶: ۴۱۲/۵).

«دم» به معنای خون است که در ابواب

جزایی برای مرگ به کار رفته است و این کثرت استعمال مانع اطلاق کلمه دم در مطلق نفس و مادون نفس است که شرح آن در شمول قاعده به جرایم مادون نفس خواهد آمد.

«امرء» در لغت به معنای مرد است و به مطلق انسان اشاره دارد.

«مسلم» اسم نکره است و در لغت به معنای مسلمان است؛ لیکن قرآنی وجود دارد که منظور فقط مسلمان نیست و اهل ذمه را نیز در برمی‌گیرد. آنچه باعث عدم انحصار لفظ مسلم در مسلمان می‌شود، روایات بسیاری است که بر ثبوت دیه در صورت جنایت بر اهل ذمه اشاره دارد؛ مانند روایاتی که اگرچه تساوی دین را یکی از شرایط قصاص می‌داند ولی در صورت عدم تساوی در دین، به وجوب پرداخت دیه به اولیای دم ذمی حکم می‌کند.

برای توجیه انصراف این الفاظ در غیر معنای ظاهری، باید توجه داشت که تفسیر شرعی بر لغوی و عرفی مقدم است و به همین دلیل، تفسیر شرعی از سه لفظ دم، امرء و مسلم ارائه شد.

۲- چگونگی شمول قاعده

با دقت در روایاتی که در آن‌ها به این قاعده استناد شده است، دانسته می‌شود که قاعده یادشده، در مواردی از این قرار به کار رفته است: مشخص نبودن قاتل، نامعلوم بودن سبب مرگ مقتول، عمد مجنون، دفاع مشروع در برابر مجنون، جواز شهادت زنان در قتل، برخی شرایط اجرای قسامه (وجوب اقامه سوگند توسط مدعی و موارد وجود لوث) و فرار متصل به مرگ قاتل که در ادامه مقاله به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

برخی چنین نظر داده‌اند که آنچه قدرت استخراج قاعده فقهی از عبارت «لا یبطل دم امرء مسلم» را ممکن می‌سازد و اعتبار منطقی به آن می‌دهد، نحوه استناد معصوم

به این عبارت است؛ زیرا در متن روایات این عبارت ضمن صدور احکام فقهی خاص به صورت کبرای کلی آمده است که بیانگر قابلیت تجرید آن در قالب قاعده کلی فقهی و اعمال در موارد مشابه است (شاکری گلیپگانی، ۱۳۸۱: ۱۶)؛ ولی باید توجه داشت اگر علت حکم چنان بیان شود که بتوان انحصار و کبرای کلی را از آن دریافت، می‌توان از توسعه حکم در غیر موارد منصوص سخن به میان آورد (علی‌دوست، ۱۳۹۱: ۱۴۲-۱۴۳). در بسیاری از موارد نمی‌توان قاعده را با قطعیت علت منحصر حکم دانست؛ به عنوان نمونه، در مسئله فرار و عدم دسترسی به قاتل (موضوع روایت ابی بصیر که شرح آن خواهد آمد) بسیاری از فقیهان از تعمیم علت به مسئله مرگ قاتل در مطلق موارد و ثبوت دیه بر همین اساس حکم کرده‌اند؛ ولی ممکن است از نظر شارع بین موردی که قاتل خود فرار کرده و منجر به تفویض شده است با حالتی که قاتل به مرگ طبیعی مرده است، تفاوت است. بر این اساس بین اصولیون مشهور است که «اگر احتمال وارد شود، استدلال باطل می‌شود»؛ وجود این احتمالات استدلال به تعلیل را باطل می‌سازد؛ بنابراین برای نشان دادن شمول قاعده باید به دنبال دلیل دیگری بود.

از آنجا که این قاعده منصوص است و خطابات شرعی کاشف از حکم شرعی است، بهره‌گیری از مباحث الفاظ شمول قاعده را مشخص می‌کنند؛ زیرا اگر ظهور لفظ در معنا شناخته شود، دامنه شمول قاعده شناخته می‌شود. اصولیون یکی از ادوات عموم را «نکره در سیاق نفی یا نهی» می‌دانند و چنین نکره‌ای عقلاً (نه وضعاً) بر عمومیت سلب‌نسبت، بر همه افراد نکره دلالت می‌کند؛ زیرا باعث معدوم شدن طبیعت (ماهیت) آن نکره به وسیله از بین بردن همه افراد آن ماهیت می‌شود (مظفر، ۱۴۳۲: ۱۵۳).

عبارت «لا یبطل دم امرء مسلم» نیز هیئت نکره در سیاق نفی است؛ بنابراین مفید عموم است مگر مواردی که توسط ادله خاص از این عمومیت خارج شوند. در عبارت هدر نشدن خون مسلمان، «لا یبطل» که در قالب نفی است به «دم امرء مسلم» که نکره است تعلق گرفته است و این هیئت هدر رفتن خون جمیع افراد مسلمان را نفی کرده است؛ بنابراین عمومیت دارد مگر تخصیص خورده باشد.

۳- چگونگی جلوگیری از هدر شدن خون مسلمان

برخی روایات مرتبط با قاعده، راجع به موارد وجود لوث یا کیفیت اجرای قسامه است؛ مانند روایتی که در اجرای قسامه، قسم را عهده مدعی قرار داده است (عاملی، ۱۴۱۳: ۲۳۴/۱۵) یا روایتی که راجع به قتل انسانی بود که بینه علیه او اقامه نشد تا این که مجنون گشت؛ که امام باقر علیه السلام فرمودند در صورتی که شهادت بر ارتکاب قتل هنگام افاقه مرتکب اقامه شود، قصاص ثابت است و اگر به این شهادت ندادند، دیه ثابت است (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۳۲/۱۰). بر اساس این روایات می توان گفت برخلاف آنچه برخی پنداشته اند که قاعده فقط با اثبات دیه از هدر نشدن خون مسلمان جلوگیری می کند (حاجی ده آبادی، ۱۳۹۱: ۴۷۴)؛ گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۳: ۲۱۴)، در صورت وجود موضوع قصاص (جرایم عمدی)، قاعده با اثبات قصاص نیز از هدر شدن خون مسلمان جلوگیری می کند؛ در واقع با وقوع جرایم عمدی، قصاص یا دیه (در صورت تعذر قصاص) به منزله ضمانتی برای هدر رفتن خون مسلمان اثبات می شود و قاعده در جرایم غیر عمدی، با ثبوت دیه از هدر رفتن خون مسلمان جلوگیری می کند. جایگاه این قاعده در فقه جزایی همانند قاعده اتلاف در فقه مدنی است؛ همان طور

که اگر فردی موجبات تلف مالی را به عمد یا غیر عمد فراهم کند، ضمان بر عهده وی است، در جرایم علیه تمامیت جسمانی نیز اگر فردی موجبات قتل فردی را فراهم آورد، حسب نوع قتل ضامن است؛ زیرا در صورت عدم ثبوت قصاص یا دیه، افزون بر این که بزه دیده مورد ارتکاب جنایت قرار گرفته، حمایتی هم از وی به عمل نیامده است.

۴- محل جریان قاعده (بررسی مفهومی)

قاعده هدر نشدن خون مسلمان به دو شکل جریان می یابد: نخست، مسائلی که در روایات ذکر شده و قاعده ذیل روایت، دلیل ثبوت قصاص یا دیه دانسته شده است که این مصادیق محدود است؛

دوم، مسئله هایی که منصوص نیست و خود بر دو بخش است: دسته نخست، موارد دارای مستند روایی است و حکم آن ها حسب مورد ثبوت قصاص یا دیه است، ولی قاعده به عنوان دلیل ذیل روایت نیامده است که با دقت نظر می توان یافت که قاعده مبنای ثبوت قصاص یا دیه است؛ دسته دوم مسائلی است که به طور خاص سابقه بحث در روایات ندارد؛ مانند تکلیف پرداخت دیه در صورت مرگ متهم به قتل یا وقوع قتل مستند به اشخاص حقوقی.

البته عدم سابقه بحث غالباً به اعتبار شرایط زمانی، مکانی و شخصی است؛ وگرنه موضوع که همان از بین رفتن جان فرد بی گناهی است، در همه موارد ثابت است.

۴-۱- مادون نفس

فقیهان ثبوت دیه را در همه موارد تعذر قصاص پذیرفته اند (شهید ثانی، ۱۴۳۳: ۴۴۴/۴)؛ ولی میان صاحب نظران در شمول قاعده هدر نشدن خون مسلمان بر مادون نفس اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقیهان به جریان قاعده در مادون

نفس قائل شده اند و آن را مستند فتوای خود در ثبوت دیه در جرایم مادون نفس دانسته اند. به عنوان نمونه، یکی از فقیهان در مسئله ضمان طیبیب، با استناد به قاعده، وی را در آن چه به واسطه علاج او تلف می شود اعم از نفس و عضو، ضامن در پرداخت مال دانسته است؛ زیرا تلف به فعل او مستند است و خون مسلمان هدر نمی رود (شهید ثانی، ۱۴۳۳: ۴۵۸/۴) یا در مسئله ای که فردی دستان دیگری را قطع کرده و سپس دست شخص سومی را نیز قطع کرده باشد و امکان قصاص شخص ثالث به دلیل فقدان عضو برای جانی وجود نداشته باشد، دیه را با استناد به قاعده ثابت دانسته اند (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۶۷/۱۳). همچنین یکی از فقیهان متأخر با استناد به این قاعده، به ثبوت دیه بر عهده مکره در جنایت بر مادون نفس حکم کرده است (خویی، ۱۳۹۴: ۱۸۲). در مقابل بسیاری از فقیهان، قاعده را در جرایم مادون نفس مستند فتوای خود قرار نداده اند و این مهم به دلالت التزام از فتوای بسیاری از فقیهان قابل کشف است که به جریان قاعده در مادون نفس نظر ندارند. حقیقت این است که با توجه به این که هدر رفتن به «دم» تعلق گرفته است و همان طور که در تفسیر شرعی واژه دم بیان شد که به مرگ اشاره می کند، ثبوت دیه در مادون نفس با این قاعده اثبات نمی شود.

۴-۲- موارد استثناء

عمومیت قاعده هدر نشدن خون مسلمان در برخی موارد تخصیص خورده است؛ چنان که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «و نفسی را که خدا محترم شمرده به قتل نرسانید؛ مگر آن که بر اساس حق باشد»^(۱) و در روایت از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ریختن خون مسلمان حرام است؛ مگر در سه مورد: کفر بعد از ایمان، زنا بعد از احصان و قتل فردی

بدون این که مستحق قتل باشد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۷۵/۷) که البته استحقاق قتل در شریعت مواردی را شامل می‌شود که ذیل این روایت نیامده است و موارد مذکور حصری نیست؛ در مواردی مانند محاربه، سب نبی، زنا با محارم، زنا با محارم و غیره نیز مرتکب مستحق قتل است.

از موارد دیگر خروج قاعده بنا بر ادله نقلی، قاعده‌ای است که برخی فقیهان تحت عنوان قاعده «لا دیه لمن قتله الحد» از آن بحث کرده‌اند. این حکم به موردی مربوط است که فرد که به حد غیر مستوجب سلب حیات محکوم است، در اثنای اجرای حد بمیرد که چنانچه قتل عمدی یا مستند به تقصیر نباشد، ضمان منتفی است (ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲). همین بحث در هنگام سرایت جراحت در اجرای قصاص جاری است و قصاص‌کننده ضامن سرایت قصاص نیست؛ زیرا قصاص فعلی جایز است و ضمان متعاقب آن نمی‌آید (شهید ثانی، ۱۴۳۳: ۴۵۸/۴؛ خویی، ۱۳۹۴: ۲۶۰). هم‌چنین بین رفتار مرتکب و وقوع قتل باید رابطه علیت وجود داشته باشد و نتیجه قابل استناد به رفتار مرتکب باشد (ماده ۴۹۲ همان قانون) و در غیر این صورت قاعده حاکم نیست؛ مانند وقوع مرگ بر اثر علل قهری؛ چه آن عوامل قهری بی‌واسطه دلیل تحقق مرگ باشند (ماده ۵۰۱ قانون یاد شده) مانند مرگ بر اثر سیل یا زلزله؛ یا عوامل قهری با واسطه سبب مرگ شود؛ مثلاً طوفان یا زلزله باعث شود، فردی به روی دیگری پرت شود و منجر به قتل وی شود (مواد ۵۰۲، ۵۱۴ و ۵۲۰ قانون پیش‌گفته) یا پای کسی بلغزد و روی دیگری بیفتد و آن شخص بمیرد (محقق حلی، ۱۴۱۸: ۳۰۴/۲؛ نجفی، بی‌تا: ۷۲/۴۳). البته نظر مخالف هم وجود دارد و برخی مسئول دانستن عاقله یا بیت‌المال

را به استناد قاعده ممکن دانسته‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳: ۲۴۶/۱۴). کشتن مهاجم در مقام دفاع، با وجود توقف دفاع بر قتل، از دیگر موارد عدم ضمان است؛ چنانچه موارد مختلفی در این باره در روایات ذکر شده است (الکافی، ۱۴۲۹: ۳۳۷/۱۴ - ۳۲۷) و از آنجا که عدوان متجاوز باعث مرگ وی شده است، خون او هدر است؛ به همین دلیل ماده ۱۵۶ و بند «ت» ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی، به عدم ضمان مدافع در صورت دفاع مشروع اشاره کرده است.



گاهی علل موجهه جرم، موانع مسئولیت کیفری و عوامل سقوط مجازات به عنوان اسباب سقوط ضمان کیفری قاعده را در معرض نقض قرار می‌دهد. بسیاری از این اسباب سقوط، دارای حکم خاص است؛ مثلاً صغر و جنون به عنوان موانع مسئولیت کیفری مانع ضمان دیه نمی‌شود، هم‌چنین طبق نظر مشهور، اکراه در قتل پذیرفته نیست و مجازات مرتکب قصاص است.



۴-۳- ارتباط با قاعده درأ

ارتباط بین قاعده هدر نشدن خون مسلمان با قاعده درأ نیازمند بررسی است. قاعده درأ به سقوط مجازات هنگام وقوع شبهه حکم می‌کند. در مقابل، قاعده هدر نشدن خون مسلمان، قصاص یا دیه را به عنوان ضمانتی برای جلوگیری از اهدار نفس قرار داده است. آن‌چه در ارتباط این دو قاعده با یکدیگر نیازمند بررسی است، این مطلب است که اگر در وقوع قتل عمد (اعم از عمد یا غیر عمد) شبهه‌ای واقع شود، با مجازات (قصاص) مرتکب، قاعده درأ

مخدوش می‌شود و با عدم مجازات مرتکب، خون مسلمان هدر می‌رود. برای پاسخ به این پرسش، جریان قاعده درأ در قصاص و دیات نیازمند بررسی جداگانه است. قصاص زمانی محقق می‌شود که امکان انتساب قتل به فردی ممکن باشد و در صورت وجود شبهه در قتل عمدی، اصل بر احتیاط در دماء است. پس اگر شبهه‌ای وجود داشته باشد، قصاص باید منتفی شود؛ مانند موردی که فردی به قتل دیگری اقرار کند و فرد ثالثی نیز به قتل همان مقتول اعتراف کند و شرایط به‌گونه‌ای باشد که نتوان به اشتراک اقرارکنندگان در قتل قائل شد. در این گونه موارد، اگر علم اجمالی با اطراف محصور وجود داشته باشد (مانند مثال یادشده)، اطراف علم اجمالی مکلف به پرداخت دیه می‌شوند و اگر اطراف علم اجمالی غیر محصور باشند، بیت‌المال مکلف به پرداخت دیه است و بدین ترتیب از تضييع خون مسلمان جلوگیری می‌شود.

پیرامون جریان قاعده درأ در دیات باید گفت: این که دیه مجازات است یا خسارت، محل بحث است و با وجود این تردید، تمسک به عمومیت قاعده درأ جایز نیست تا این که قاعده شامل دیه نیز بشود؛ چرا که از قبیل تمسک به عام در شبهات مصداقیه است و در اصول فقه ثابت شده است که تمسک به عام، در چنین مواردی صحیح نیست؛ بنابراین نمی‌توان با تمسک به عام، دیات را مشمول حکم قاعده مزبور دانست (محقق داماد، ۱۳۸۹: ۸۶-۸۵). شارع مقدس دیه را برای جلوگیری از تضييع خون مسلمان قرار داده است و با جریان قاعده درأ در دیات، خون مسلمان پایمال می‌شود؛ چنانچه در روایاتی ذکر شد که اگر کشته‌ای در نزدیکی قریه‌ای یافت شود، اهالی آن قریه باید دیه وی را بپردازند یا اگر فردی بر اثر ازدحام جمعیت

بمیرد، دیه او بر عهده بیت‌المال است و این روایات از عدم جریان قاعده در آن در زمینه دیات حکایت دارد. در واقع، در صورت تعارض قاعده در آن با قاعده هدر نشدن خون مسلمان، قاعده هدر نشدن خون مسلمان مقدم است و دیه را ثابت می‌کند. حتی در برخی موارد به دلیل عدم تمکن مالی مسئول پرداخت دیه، یا عدم امکان تعیین مرتکب، بیت‌المال مسئول است که این احکام نشان از عدم جریان قاعده در آن در دیات دارد.

۵- موارد جریان قاعده

با توجه به آنچه پیرامون شمول قاعده بیان شد، موضوع مسائلی که با قاعده اثبات می‌شود، قتل اعم از عمد یا غیر عمد است. اکنون موارد مصداقی که قاعده بر آن‌ها حاکم است مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱- شناخته نشدن قاتل

شناخته نشدن قاتل و عدم تعلق دیه به اولیای دم مقتول، خون مسلمان را در معرض تضییع قرار می‌دهد. این موضوع ممکن است در مصداق‌های مختلف تحقق یابد. در روایاتی به ثبوت دیه حکم شده است. این موارد حصری نیست و به عنوان نمونه، عدم شناسایی قاتل در جرایم ناشی از حوادث رانندگی شکل جدید تحقق این موضوع است که شرح آن خواهد آمد.

پیدا شدن مقتول در اماکن عمومی به گونه‌ای که دسترسی به قاتل ممکن نشود از مواردی است که به آن در روایت اشاره شده است؛ چنان‌که امام علی علیه‌السلام هنگام قضاوت در مورد مقتولی که قاتل او معلوم نبود فرمودند: «اگر اولیای دم او شناخته شدند و طلب دیه کردند، دیه او را از بیت‌المال مسلمین بپردازید و خون مسلمان هیچ‌گاه هدر نمی‌شود» (عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴۶/۲۹-۱۴۵). کشته شدن فرد بر اثر ازدحام نیز از دیگر موارد شناخته نشدن قاتل است. امام علی علیه‌السلام

در مورد مردی که در اثر ازدحام مردم در روز جمعه کشته شد، فرمودند: دیه او از بیت‌المال پرداخت می‌شود» (همان‌جا). روایت دیگری با همین مضمون وجود دارد که معصوم علیه‌السلام فرموده: «اگر کشته‌ای در زمین فلاتی یافت شد، دیه او از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ زیرا امام علی علیه‌السلام می‌فرمود: خون مسلمان هدر نمی‌رود» (همان: ۱۴۹/۲۹). ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در این باره مقرر می‌دارد: «اگر شخصی به قتل برسد و قاتل شناخته نشود یا بر اثر ازدحام کشته شود، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد». به موجب دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۸۱۹ در پرونده‌ای که فردی به دعوت دیگری از خانه بیرون آمده و دیگر به خانه مراجعت ننموده بود سپس جسد او را در باغی پایین‌تر از روستا از توابع شهرستان پیدا کرده بودند، دادگاه از جهت کشف جسد در ملاء عام، حکم به پرداخت دیه کامل از بیت‌المال در حق اولیای دم صادر کرد.

ضابطه پرداخت دیه از بیت‌المال این است که قتل را نتوان به شخص یا جماعت خاص یا اهل محل معینی منسوب کرد؛ در غیر این صورت دیه بر عهده شخص یا اشخاصی است که استناد قتل به آن‌ها ممکن باشد.

حوادث رانندگی منجر به قتل نیز از مواردی است که ممکن است عدم دسترسی به قاتل در آن رخ دهد و قاعده در معرض نقض قرار گیرد؛ مانند آن‌که راننده مرتکب حادثه پس از وقوع تصادف از محل حادثه فرار کند و هیچ‌گاه شناخته نشود.

ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث مصوب ۱۳۹۵ به تکلیف صندوق تأمین خسارت بدنی به پرداخت دیه در صورت شناخته نشدن وسیله نقلیه مسبب حادثه اشاره کرده است. در پرونده‌ای که راکب و ترک‌نشین موتور بر اثر تصادف با خودرو مصدوم شده و راننده فرار کرده بود، مصدومان از صندوق تأمین خسارات بدنی تقاضای دیه کردند، قاضی به موجب دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۴۸۰۱۱۵۶ با توجه به گزارش‌های مرجع انتظامی و اظهارات شهود و مطلعان و گواهی‌های پزشکی قانونی و نظریه کارشناس تصادفات و سایر قرائن و امارات موجود، به مسئولیت صندوق تأمین خسارت‌های بدنی به استناد ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷ (ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث مصوب ۱۳۹۵) به پرداخت دیه حکم کرد و تجدیدنظرخواهی صندوق تأمین خسارات بدنی از این رأی توسط دادگاه تجدیدنظر رد شد و حکم صادر شده از دادگاه نخستین مورد تأیید قرار گرفت.

اگر فردی متهم به قتل دیگری باشد و در اثنای دادرسی بمیرد، امکان دادرسی از بین می‌رود. در آیین دادرسی کیفری فوت متهم عاملی برای سقوط دعوای عمومی است. با مرگ متهم رسیدگی متوقف می‌شود و قاعده در معرض نقض قرار می‌گیرد؛ بنابراین ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اگر چه به توقف تعقیب در صورت مرگ متهم اشاره کرده است، ولی تبصره ۱ همان ماده، تعیین تکلیف در خصوص دیه را به قانون مجازات اسلامی ارجاع داده است و ماده ۲۰ همان قانون و ماده ۱۱۳ قانون

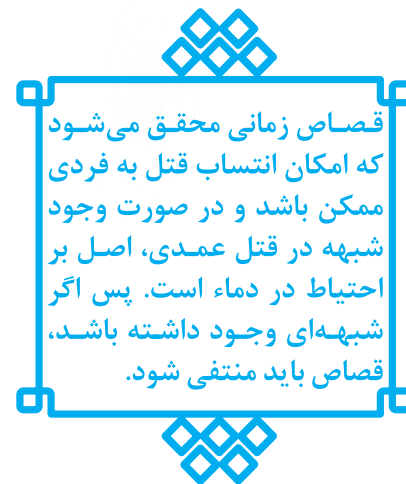
مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، سقوط دعوای عمومی را موجبی برای سقوط دعوای خصوصی ندانسته است. این مواد به لزوم رسیدگی در خصوص دیه اشاره دارد، لیکن تکلیف مسئول پرداخت دیه توسط قانون‌گذار مشخص نشده است؛ زیرا از طرفی مرگ متهم مانع از رسیدگی است و از طرف دیگر، جرم وی اثبات نشده است تا بتوان وی را مانند مرگ قاتل، مسئول پرداخت دیه دانست. حقیقت این است که در چنین مواردی اگر امکان دادرسی غیابی باشد، باید به پرداخت دیه از ماترک و در صورت عدم تکافوی مال وی، از بیت‌المال حکم شود و اگر ممکن نباشد، دیه در صورت تقاضای اولیای دم مقتول بر عهده بیت‌المال است.

در پایان این بخش باید به این نکته اشاره کرد که ضابطه پرداخت دیه از بیت‌المال این است که قتل را نتوان به شخص یا جماعت خاص یا اهل محل معینی منسوب کرد (خوبی، ۱۳۹۴: ۲۲۸)؛ در غیر این صورت دیه بر عهده شخص یا اشخاصی است که استناد قتل به آن‌ها ممکن باشد. بر همین اساس روایتی از امام صادق علیه‌السلام وجود دارد که ایشان فرمودند: «همانا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند: شخصی که با جماعتی در مکانی نشسته بود، از دنیا رفت یا مردی جنازه‌اش را در قبیله‌ای یا کنار خانه جماعتی یافتند و اهل قبیله و یا جماعت را متهم به قتل کردند؛ فرمود: بر ایشان قصاص نیست، ولی خون هم پایمال نمی‌شود و باید دیه او را بپردازند» (صدوق، ۱۴۰۹: ۴۶۳/۵ - ۴۶۴).

۵-۲- عدم دسترسی به قاتل

عدم دسترسی به قاتل یکی از موارد جریان قاعده است. منظور از عدم دسترسی آن است که قاتل در قید حیات است، لیکن اعمال مجازات بر او ممکن نیست. تفاوت عدم دسترسی به قاتل و شناخته نشدن قاتل

در این است که در مسئله عدم دسترسی به قاتل، شخص معینی به‌عنوان قاتل شناخته شده است؛ لیکن پیش از اجرای حکم فرار می‌کند؛ به‌گونه‌ای که دسترسی به وی ناممکن می‌شود؛ یعنی، وقوع قتل اثبات شده، ولی قاتل شناخته نشده است.



فرار قاتل مهم‌ترین مصداق عدم دسترسی به قاتل است، ولی نباید عدم دسترسی را به فرار منحصر دانست. ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام درباره مردی می‌پرسد که مرد دیگری را به عمد می‌کشد سپس فرار کرده و به او دسترسی نیست و امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند که اگر مالی از او موجود است، دیه از مال او پرداخت می‌شود و در غیر این صورت از خویشاوندان او به نحو الاقرب فالاقرب و اگر خویشاوندی نداشت، امام دیه او را می‌پردازد؛ چراکه خون مسلمان هیچ‌گاه هدر نمی‌رود» (عاملی، ۱۴۰۹: ۳۹۵/۲۹). امکان اخذ دیه به شرطی که دسترسی به قاتل به واسطه فرار او ممکن نباشد، در موارد عمدی در مواد ۴۳۴ و ۴۳۵ در موارد شبه عمد در ماده ۴۷۴ و در موارد خطای محض در ماده ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مورد توجه قرار گرفته است؛ با این تفاوت که در قتل غیر عمد (شبه عمد و خطای محض) در صورت عدم کفایت دارایی قاتل، عاقله

مسئولیت ندارد و بیت‌المال مسئول است. باید توجه داشت که عرف، معیار تشخیص عدم دسترسی به قاتل است که حسب شرایط متفاوت است و قاضی تحقق عدم دسترسی به قاتل را تشخیص می‌دهد.

ممکن است عدم دسترسی به قاتل، در جرایم ناشی از حادثه رانندگی رخ دهد. چنانچه متهم مثلاً از روی شماره پلاک وسیله نقلیه شناخته شود و حسب گزارش‌ها و نظریه کارشناس تقصیر وی محرز شود، ولی به واسطه فرار او امکان دسترسی به وی ناممکن باشد. در این مورد از اطلاقات مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی در مسئول دانستن مرتکب می‌توان استفاده کرد. علاوه بر این، یک قیاس اولویت می‌توان شکل داد که قانون‌گذار در ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری شخص ثالث در صورت شناخته نشدن قاتل، به پرداخت دیه حکم کرده است؛ پس در صورت شناخته شدن و عدم دسترسی به قاتل، به طریق اولی دیه ثابت است.

قانون‌گذار از این هم فراتر رفته و در ماده ۲۶ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی مصوب ۱۳۸۹ در صورت عدم رعایت قوانین عبور و مرور توسط عابر پیاده و تصادف وسیله نقلیه با عابر حتی در صورت تبرئه راننده، بیمه‌گر را مسئول دانسته است و در صورتی که وسیله نقلیه بیمه نباشد، صندوق تأمین خسارات بدنی را مکلف به پرداخت دیه کرده است. برخی برای توجیه این ماده قانونی به قاعده اشاره کرده و تبرئه راننده و بی‌تقصیری وی را موجبی برای هدر رفتن خون یا سلامت عابر مقصر ندانسته‌اند (آقایی‌نیا، ۱۳۹۵: ۴۸۵/۱). این نظر قابل خدشه است؛ زیرا تقصیر عابر موجب انتفای ضمان راننده خودرو است که ماده یادشده و ماده ۵۰۴ قانون مجازات اسلامی هم به آن اشاره دارد و در این حادثه، به دلیل

عدم امکان استناد مرگ به فردی، موردی برای پرداخت دیه از بیت‌المال وجود ندارد؛ زیرا مسلم است که سهل‌انگاری متوفی دلیل مرگ وی بوده است؛ مفاد این ماده قانون در قالب عقد بیمه توجیه‌پذیر است.

۵-۳- مرگ قاتل

مرگ قاتل یکی از موارد سقوط مجازات است. قصاص در قتل عمد با مرگ قاتل متعذر می‌شود. در این حالت، پیرامون لزوم پرداخت دیه از ماترک قاتل از گذشته میان فقیهان اختلاف بوده است. قانون‌گذار ایران نیز پیش از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به سقوط دیه نظر داشت، اما با تصویب قانون جدید، در ماده ۴۳۵ به ثبوت دیه قاتل شده است. البته مرگ قاتل در قتل غیر عمد (شبه عمد و خطای محض) نیز متصور است؛ لیکن در آنجا چون مجازات اصلی دیه است، با مرگ قاتل دیه به عنوان دین بر ذمه قاتل وارد می‌شود و پرداخت آن از ماترک او و در صورت عدم تکافوی اموال وی، از بیت‌المال لازم است که مواد ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به این مسئله اشاره کرده است؛ و ماده ۴۷۶ همان قانون در صورت فوت مرتکب در مواردی که خود وی مسئول پرداخت دیه باشد، دیه را تابع احکام دیگر دیون متوفی دانسته است.

راجع به مسئله مرگ قاتل در قتل عمد باید گفت، بسیاری از آنچه تاکنون توسط موافقان و مخالفان ثبوت دیه بیان شده است، مفید اثبات مطلوب نیست و تنها دلیل قابل توجهی که بیان شده است، مغایرت سقوط دیه با قول معصوم علیه‌السلام مبنی بر هدر رفتن خون مسلمان است (طوسی، بی‌تا: ۱۸۵/۵)؛ لیکن موافقان ثبوت دیه در این فرض، با چگونگی شمول قاعده را اثبات نکرده‌اند یا این‌که به تعلیل روی آورده‌اند؛ بدین شرح که عبارت «لا یبطل» در روایت ابو بصیر به

گاهی شارع مقدس با اعتبار بخشیدن به برخی ادله اثبات دعوا، قصاص یا دیه را ثابت می‌کند؛ جواز شهادت زنان در قتل، امکان اقامه قسامه در صورت وجود لوث و اثبات قتل پس از عروض جنون بر قاتل، مواردی از این اعتباربخشی است که در روایات به آن‌ها اشاره شده است و قاعده مستند این اعتباربخشی قرار گرفته است.

منزله علت هدر نشدن خون مسلمان است و این علت با توجه به قاعده اصولی «العله تعمیم»، تعمیم پیدا می‌کند و فرار و عدم دسترسی به قاتل، به مطلق مرگ قاتل حتی بدون فرار نیز تسری پیدا می‌کند. مخالفان در پاسخ به آن‌ها گفته‌اند که این قول معصوم علیه‌السلام اقتضای ثبوت دیه بر مال جانی را ندارد؛ زیرا تعلیل در روایت، مربوط به مواردی است که دیه باید توسط امام علیه‌السلام پرداخت شود؛ نه این‌که تعلیل در اصل حکم باشد؛ بنابراین اصحاب به قدر متیقن اکتفا کرده‌اند (نجفی، بی‌تا: ۳۲۹/۴۲) و نتیجه این اکتفا، عدم ثبوت دیه در مطلق موارد مرگ قاتل عمد می‌باشد؛ زیرا هدر نشدن در جایی جریان می‌یابد که جانی وجود داشته باشد؛ بنابراین شمول حکم به این مورد محل تأمل است (سبزواری، ۱۴۱۳: ۳۰۳/۲۸)؛ زیرا با توجه به فرار و عدم دسترسی به قاتل در روایت (ابی بصیر)، زنده بودن قاتل با وجود عدم دسترسی مشخص است؛ حال آن‌که موضوع روایت با مرگ قاتل متفاوت است. هم‌چنین در روایت ابی بصیر، مرگ حتی در سؤال هم نیامده چه برسد به جواب (نجفی، بی‌تا: ۴۲: ۳۳۲).

پیرامون علت دانستن عبارت «لا یبطل» باید در نظر داشت که موضوع روایت ابی بصیر فرار و عدم دسترسی به قاتل است، ولی در اینجا، مطلق موارد مرگ قاتل محل بحث است؛ در واقع، منظور از قاعده اصولی «العله تعمیم» این است که قیاس منصوص‌العله موجب توسعه می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۱۳۹/۲). با علت دانستن «لابیطل» و تعمیم آن، قیاس مع‌الفارق صورت می‌پذیرد؛ زیرا بین فرار و عدم دسترسی به قاتل و مطلق هلاک قاتل تفاوت است. این وجوه افتراق منجر به در نظر گرفتن احتمالاتی می‌شود که شاید شارع در فرار و عدم دسترسی به قاتل، به دلیل زنده بودن قاتل و عدم دسترسی به وی، دیه را ثابت دانسته است. ولی در هنگام مرگ قاتل دیه را ثابت نداند یا در مورد فرار و عدم دسترسی به وی به واسطه تفویض عمدی، دیه را ثابت دانسته است؛ ولی در مرگ ناگهانی به دلیل عدم قصور مرتکب، دیه را ساقط بدانند. با وجود این احتمالات، حکم به ثبوت دیه با این استدلال اشتباه است و همان‌طور که اصولیون متعذر شده‌اند: «اگر احتمال وارد شود، استدلال باطل می‌شود».

با توجه به آن‌چه راجع به عمومیت قاعده و نحوه شمول آن گفته شد، قاعده مذکور عمومیت دارد و در غیر از مواردی که مورد تخصیص یا تقیید قرار گرفته است جاری است. در قتل عمد انسان محقون‌الدمی عدواناً کشته شده است. در موردی که فردی به عمد مرتکب قتل دیگری شود و پیش از قصاص مرگ خودش فرا رسد و اجرای قصاص غیر ممکن شود، عدم ثبوت دیه در این مورد مصداق هدر رفتن خون مسلمان است؛ بنابراین در هنگام مرگ قاتل در قتل عمد، دیه ثابت است و بدین ترتیب از هدر رفتن خون مسلمان جلوگیری می‌شود.

مطالبی که بحث شد راجع به مطلق موارد مرگ قاتل است، لیکن در موردی که قاتل فرار کند یا وی را فراری دهند روایاتی وجود دارد؛ چنان‌که ابن‌ابی‌نصر از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند درباره مردی که مرد دیگری را به قتل عمد می‌کشد و سپس فرار می‌کند تا این‌که می‌میرد. امام علیه‌السلام فرمود: اگر برای او مالی باشد از او گرفته می‌شود و در غیر این صورت از خویشاوندانش به شیوه الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود (عاملی، ۱۴۰۹: ۳۹۵/۲۹) و این حکم در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی آمده است.

در روایت دیگری حریر از امام صادق علیه‌السلام راجع به مردی سؤال می‌کند که مرد دیگری را به عمد کشته است و او را گرفتند و نزد والی بردند. والی وی را به اولیای مقتول سپرده است تا وی را قصاص کنند، ولی گروهی قاتل را از دست اولیای دم رهایی دادند. امام علیه‌السلام فرمود: از نظر من کسانی که قاتل را از دست اولیای دم رهایی دادند زندانی می‌شوند تا قاتل را بیاورند. پرسیده شد اگر قاتل مرد؟ امام فرمود: اگر قاتل مرد، پس باید همگی دیه را به اولیای مقتول بدهند (همان: ۴۳۷/۱۸) که ماده ۴۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به این حکم اشاره دارد.

با توجه به این‌که در تقسیم‌بندی قانونی، مرگ به دو نوع حقیقی و فرضی تقسیم می‌شود، این حکم را نمی‌توان به موت فرضی تسری داد؛ زیرا آنچه در روایات درباره فرار و مرگ قاتل آمده است، به مرگ حقیقی اشاره دارد و موت فرضی ذیل عدم دسترسی به قاتل قابل بحث است.

۵-۴- اعتباربخشی به برخی ادله اثبات دعوا

گاهی شارع مقدس با اعتبار بخشیدن به برخی ادله اثبات دعوا، قصاص یا دیه را ثابت می‌کند؛ جواز شهادت زنان در قتل،

امکان اقامه قسامه در صورت وجود لوث و اثبات قتل پس از عروض جنون بر قاتل، مواردی از این اعتباربخشی است که در روایات به آن‌ها اشاره شده است و قاعده مستند این اعتباربخشی قرار گرفته است. جواز اقامه سوگند توسط مدعی در صورت وجود لوث، یکی از مصادیق اعتباربخشی به ادله اثبات دعوا است که مدعی با اقامه سوگند طبق شرایط مقرر در قسامه، قصاص یا دیه را (با توجه به نوع قتل) ثابت می‌کند. مستند این حکم روایتی است که طبق آن: «بی‌بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که خداوند در خون‌هایتان به غیر از در امواتان حکم کرد. در امواتان چنین حکم کرد که بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است؛ در خون‌هایتان حکم کرد که بینه بر آن کسی است که علیه او ادعا شده است و سوگند بر عهده کسی است که ادعا کرده است؛ زیرا خون مسلمان هدر نمی‌رود» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵۳/۲۹؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۹۸/۴ - ۹۹). امام رضا علیه‌السلام در بیان مصلحت این حکم فرموده‌اند: «این راهکاری است تا مسلمانان احتیاط کنند و خون مسلمانان هدر نرود» (صدوق، بی‌تا: ۵۴۲/۲). روایتی دیگر نیز وجود دارد که ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام راجع به منشأ قسامه سؤال کرده بود و امام علیه‌السلام ضمن بیان منشأ تاریخی قسامه بیان می‌کند که قسامه برای اکرام نفس انسان است و در انتهای روایت نیز به نقل از امام علی علیه‌السلام به این قاعده استناد کردند (عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵۶/۲۹ و ۱۵۷ طوسی؛ ۱۴۱۳: ۱۰۰/۴ و ۱۰۱). از آن‌چه در روایات بیان شد، دانسته می‌شود که امکان اجرای قسامه به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا در قتل، به دلیل ثبوت قصاص یا دیه است و مستند قسامه

جلوگیری از هدر رفتن خون مسلمان است که به صراحت در روایات ذکر شد. جواز شهادت زنان در قتل، یکی دیگر از موارد اعتباربخشی به ادله اثبات قتل است که مستند به روایتی از محمد بن حمران است که وی می‌گوید: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم: آیا شهادت زنان در حدود جایز است؟ معصوم علیه‌السلام گفتند: فقط در قتل پذیرفته است؛ زیرا امام علی علیه‌السلام می‌گفت که خون مسلمان هدر نمی‌رود (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳۸/۲۹؛ همان: ۳۵۰/۲۷) که البته با جمع بین روایاتی که در این زمینه وجود دارد، مشخص می‌شود که آنچه با شهادت زنان ثابت می‌شود دیه است که ماده ۱۹۹ قانون مجازات اسلامی نیز به آن اشاره دارد.

امکان اثبات قتل پس از عارض شدن جنون بر متهم نیز از دیگر موارد اعتباربخشی به ادله اثبات دعوا است. از امام باقر علیه‌السلام در مورد مردی پرسیده شد که مرد دیگر را به عمد کشته بود و حدی و شهادتی بر وی اقامه نشد و کسی هم به قاتل بودنش شهادت نداد تا زمانی که عقل وی زایل شد. سپس عده‌ای علیه وی شهادت دادند که او قاتل است. پس معصوم علیه‌السلام فرمود: اگر علیه او شهادت دادند که او آن مرد را هنگام عاقل بودن کشته است، این شهادت صحیح است و علتی از جانب فساد عقل نیست و کشته می‌شود و اگر به این شهادت ندادند و او مالی دارد به ورثه مقتول دفع می‌شود (دیه از مال قاتل) و اگر برای وی مالی نبود، دیه او از بیت‌المال پرداخت می‌شود و خون مسلمان باطل نمی‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۷۲/۲۹) طبق این روایت نیز خون مقتول به واسطه عروض جنون بر مرتکب هدر نمی‌رود و امکان استناد قتل و اثبات قصاص یا دیه حسب مورد

وجود دارد. طبق تبصره ۲ ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صورتی که در جرایم حق الناسی شرایط جرم به گونه‌ای باشد که فرد مجنون حتی در صورت افافه هم نتواند از خود رفع اتهام کند، تعقیب و دادرسی مجاز است. هم‌چنین تبصره ۱ ماده ۱۵۰ قانون مجازات اسلامی جنون را مانع از تعقیب و رسیدگی نسبت به مجازات‌هایی که جنبه حق الناسی دارد مانند قصاص و دیه ندانسته است.

۵-۵- مرگ مستند به عملیات اشخاص حقوقی

تحولات جامعه منجر به ایجاد شخصیت‌های حقوقی گشته است و امروزه بسیاری از فعالیت‌ها توسط این شخصیت‌ها صورت می‌گیرد. ممکن است عملیات شخص حقوقی منجر به مرگ افراد شود؛ به عنوان نمونه، ممکن است یک شخص حقوقی فعال در حوزه عمران با عدم اجرای مقررات ایمنی در اقدامات خود منجر به مرگ فردی شود. اگرچه وقوع این اتفاق‌ها به سبب بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی فرد یا افراد است، ولی امکان استناد این مرگ‌ها به اشخاص حقیقی همواره ممکن نیست؛ زیرا در بسیاری از موارد به دلیل کثرت و پیچیدگی اقدامات توسط اعضای یک شخص حقوقی، عملاً امکان استناد زایل می‌شود. حتی در صورت استناد هم طبق ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مسئولیت شخص حقوقی مانع مسئولیت شخص حقیقی نیست. طبق تبصره ماده ۱۴ این قانون: «چنان‌چه رابطه علت بین رفتار شخص حقوقی و خسارت وارد شده احراز شود، دیه و خسارت قابل مطالبه خواهد بود». قاعده هدر نشدن در مسئله وقوع قتل توسط شخص حقوقی یکی از دلایلی است که پرداخت دیه را ثابت می‌کند؛ چنان‌چه

با عدم پرداخت دیه خون بی‌گناهی هدر می‌رود. بر همین مبنا ماده ۶۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اگرچه در صورت انحلال غیرارادی شخص حقوقی، صدور قرار موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرا را لازم دانسته است؛ ولی در مورد پرداخت دیه، به مقررات مخصوص دیه ارجاع داده است.

۵-۶- ضمان طبیب

برخی فقیهان در مسئله ضمان طبیب به قاعده استناد کرده‌اند. طبق نظر شهید ثانی، طبیب در آنچه به واسطه علاج او تلف می‌شود اعم از نفس و عضو ضامن است؛ به دلیل این‌که تلف به فعل او مستند است و خون مسلمان هدر نمی‌رود (شهید ثانی، ۱۴۳۳: ۴/۴۵۸). صاحب جواهر نیز در مسئله ضمان طبیب با وجود قصور وی به قاعده اتلاف و مخصوصاً در مورد مرگ بیمار به قاعده لایبطل استناد کرده و طبیب را مسئول دانسته است (نجفی، بی‌تا: ۴۵/۴۳). در خصوص نظرات بیان‌شده باید گفت: نخست، قاعده در مادون نفس جریان ندارد و مخصوص مرگ است؛ دوم، شهید ثانی پزشک را در مطلق تلف مسئول می‌داند، ولی صاحب جواهر مسئولیت پزشک را در صورت قصوری که به تلف منجر شود، محقق می‌شناسد. در صورت عدم قصور پزشک امکان استناد مرگ به پزشک ممکن نیست؛ بنابراین قاعده به هیچ عنوان نمی‌تواند پزشک را مقصر تشخیص دهد؛ ولی در صورت قصور پزشک، با توجه به امکان استناد مرگ به پزشک قاعده نیز در کنار ادله دیگر حسب مورد دیه را ثابت می‌کند؛ در واقع، وقتی قاعده مبنای مسئولیت ضمان طبیب است که بتوان اثبات نمود تعدی یا تفریط طبیب عامل تلف است، در غیر این صورت امکان استناد وجود ندارد.

۵-۷- الزام به پرداخت فاضل دیه و عدم تمکن مالی اولیای دم

فاضل هندی در کشف اللثام پیرامون حالتی که زن مقتول و مرد قاتل باشد می‌گوید: اگر اولیای دم مقتول امکان پرداخت نصف دیه مرد و قصاص وی را نداشته باشند، از طرفی قاتل مرد هم حاضر به مصالحه برای پرداخت دیه نباشد، در این‌جا هر یک از قصاص، ترک قصاص یا عدم پرداخت دیه منجر به نقض قاعده می‌شود؛ زیرا اگر ولی دم بدون پرداخت فاضل دیه اقدام به قصاص کند، نصف خون قاتل هدر می‌رود؛ اگر ولی دم قصاص را به دلیل عدم توانایی پرداخت فاضل دیه ترک کند یا بر پرداخت دیه مصالحه صورت نگیرد، تمام خون مقتول به هدر می‌رود. بر همین اساس، قاعده مبنای فتوای برخی فقیهان در حکم به تخییر بین قصاص و دیه در این فرض است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲: ۱۹۴-۱۹۶).

ماده ۳۶۰ قانون مجازات اسلامی از این نظر پیروی کرده است و صاحب حق قصاص را در مواردی که اجرای قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه به قصاص‌شونده باشد، میان قصاص با رد فاضل دیه و گرفتن دیه مقرر در قانون ولو بدون رضایت مرتکب مخیر دانسته است و ماده ۴۲۸ همان قانون در صورت عدم تمکن مالی صاحب حق قصاص، در مواردی که جنایت نظم و امنیت عمومی را بر هم زند یا احساسات عمومی را جریحه‌دار کند و مصلحت در اجرای قصاص باشد، پرداخت دیه از بیت‌المال را با درخواست دادستان و تأیید رئیس قوه قضاییه ممکن دانسته است.

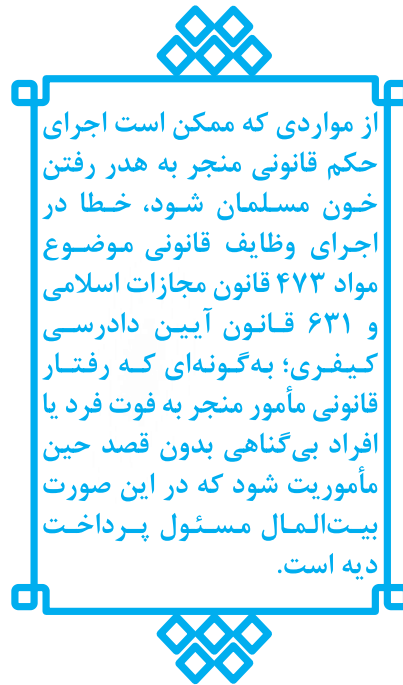
۵-۸- علل موجهه جرم

گاهی علل موجهه جرم، موانع مسئولیت کیفری و عوامل سقوط مجازات به عنوان اسباب سقوط ضمان کیفری قاعده را در معرض نقض قرار می‌دهد. بسیاری

۵-۸-۳- حکم قانون و امر آمر قانونی

حکم قانون و امر آمر قانونی از دیگر اسباب اباحه جرم است. اگر مرگ در قالب حکم قانونی واقع شود، ضمان وجود ندارد؛ مانند مرگی که در قالب مجازات سالب حیات واقع می‌شود. ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی بر این مهم اشاره دارد. ماده ۱۵۹ همین قانون نیز در صورت اشتباه قابل قبول مأمور در اجرای حکم قانونی، مسئولیت پرداخت دیه را به مقررات مربوط ارجاع داده است. در این صورت اگر امر آمر قانونی نادرست بوده و منجر به مرگ بی‌گناهی شود، با توجه به قاصد یا قاصد نبودن آمر، حکم متفاوت است؛ اگر آمر قصد در فعل و نتیجه داشته باشد، مصداق عمد است و آمر به قصاص محکوم می‌شود؛ و اگر مصداق شبه عمد یا خطای محض باشد، آمر به پرداخت دیه محکوم می‌شود و مبنای این حکم جلوگیری از اهدار نفس است.

یکی از مواردی که ممکن است اجرای حکم قانونی منجر به هدر رفتن خون مسلمان شود، خطا در اجرای وظایف قانونی موضوع مواد ۴۷۳ قانون مجازات اسلامی و ۶۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری؛ به گونه‌ای که رفتار قانونی مأمور منجر به فوت فرد یا افراد بی‌گناهی بدون قصد حین مأموریت شود که در این صورت بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است. قانون‌گذار در ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی نیز تجاوز از حکم در اجرای مجازات را در صورتی که منجر به صدمه و خسارت شود، در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد، حسب مورد موجب مسئولیت کیفری و مدنی دانسته است و در غیر این صورت، بیت‌المال را مسئول پرداخت خسارت می‌داند.



فردی که مجبور به تخریب در خانه فردی است تا فرد دیگری را نجات دهد. گاهی فرد مضطر قاصد نیست. این نوع دوم از جرم اضطراری، خود بر دو نوع تقسیم می‌شود: در نوع اول مرتکب عامل اصلی وقوع جرم است و در نوع دوم، اسبابی مرتکب را در معرض ارتکاب جرم قرار می‌دهد؛ مانند این که فردی در صدد فرار از دست کسانی است که قصد قتل وی را کرده‌اند و در همین حال با پریدن از روی بلندی منجر به مرگ فرد بی‌گناهی می‌شود. آنچه پیرامون عدم جواز مرگ اضطراری گفته می‌شود، نوع اول است؛ ولی در نوع دوم، مرتکب در مرگ اضطراری قاصد نبوده است و عدم قصد در فعل و نتیجه منجر به خطایی محسوب شدن قتل می‌شود؛ لیکن در هر دو نوع از جرم اضطراری دوم، ضمان دیه باقی است؛ زیرا عدم ثبوت دیه منجر به اهدار نفس می‌شود. در نوع اول به نظر باید به مسئولیت مباشر قائل شد و در نوع دوم مسئول پرداخت دیه، مسببان وقوع مرگ هستند. در مثالی که بیان شد آن‌ها که به قصد قتل فرد مضطر وی را تعقیب کرده باشند؛ زیرا سبب اقوی از مباشر است.

از این اسباب سقوط، دارای حکم خاص است؛ مثلاً صغر و جنون به عنوان موانع مسئولیت کیفری مانع ضمان دیه نمی‌شود، هم‌چنین طبق نظر مشهور، اگر در قتل پذیرفته نیست و مجازات مرتکب قصاص است؛ ولی برخی از این اسباب سقوط ضمان کیفری که قابل بحث است، عبارت‌اند از: دفاع مشروع در مقابل حمله مجنون، قتل در صورت اضطرار، حکم قانون و امر آمر قانونی که همگی جزء علل موجهه جرم محسوب می‌شود.

۵-۸-۱- دفاع مشروع

اگر مرگ با رعایت شرایط در قالب دفاع مشروع صورت گیرد، از آنجا که عدوان متجاوز باعث مرگ وی شده است، خون او هدر است؛ به همین دلیل ماده ۱۵۶ و بند «ت» ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی به عدم ضمان مدافع در صورت دفاع مشروع اشاره دارد. تنها حالت قابل بحث، موردی است که دفاع مشروع در مقابل حمله مجنون صورت بگیرد و به مرگ مجنون منجر شود که معصوم علیه‌السلام در این صورت بیت‌المال را مسئول پرداخت دیه دانسته است (حرام‌لی، ۱۴۰۹: ۲۹-۷۱-۷۲). بر همین اساس، تبصره ۳ ماده ۱۵۶ گفته است: «در موارد دفاع مشروع دیه نیز ساقط است؛ جز در مورد دفاع در مقابل تهاجم دیوانه که دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود»؛ در واقع، شارع مقدس بر اساس این قاعده از اهدار خون فردی که فاقد قصد است جلوگیری کرده است.

۵-۸-۲- اضطرار

اضطرار علل موجهه جرم است؛ لیکن بین فقیهان مشهور است که اضطرار در قتل پذیرفته نیست (الضرورة فی کل شیء إلا فی الدماء). در شرایط وقوع جرم اضطراری تفکیک باید صورت گیرد؛ گاهی قصد در ارتکاب جرم اضطراری وجود دارد؛ مانند

برآمد

۱- عبارت خون مسلمان هدر نمی‌رود (لا یبطل دم امرء مسلم) که در روایات به آن اشاره شده است، نکره در سیاق نفی است؛ بنابراین مفید عموم است؛ مگر در مواردی که تخصیص خورده باشد. با دقت در روایاتی، مشخص می‌شود که شارع مقدس بنا بر نوع قتل، با ثبوت قصاص یا دیه از هدر رفتن خون انسان بی‌گناه جلوگیری می‌کند. مگر در موارد استثناء که عبارت است از: محاربه، سب نبی، زنا با محارم و غیره که حکم خاص دارند. همچنین مرگ در اثر اجرای حدود بدون تقصیر از جانب فردی و مرگ بر اثر سرایت قصاص بدون امکان انتساب سرایت به شخصی، موارد دیگر استثنائات قاعده است.

۲- شناخته نشدن قاتل، از موضوعات جریان قاعده است که دارای مصادیقی مانند مرگ بر اثر ازدحام، مقتول یافته شدن فردی در اماکن عمومی، حوادث رانندگی منجر به فوت و مرگ متهم است. عدم دسترسی به قاتل که بارزترین مصداق آن فرار است، مستند به روایت است. فرار قاتل در حوادث رانندگی یکی از موارد شایع عدم دسترسی به مرتکب است که مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است. مرگ قاتل نیز فقط در صورت فرار قاتل که منجر به مرگ شود، به روایات مستند است و در مطلق موارد مرگ قاتل، روایت وجود ندارد و آنچه دیه را ثابت می‌کند، قاعده هدر نشدن است.

۳- گاهی شارع مقدس با اعتبار بخشیدن به برخی ادله اثبات دعوا، قصاص یا دیه را ثابت می‌کند. جواز شهادت زنان در قتل، امکان اقامه قسامه در صورت وجود لوث و اثبات قتل پس از عروض جنون بر قاتل، مواردی از این اعتباربخشی است که در روایات به آن‌ها اشاره شده است و قاعده مستند این اعتباربخشی قرار گرفته است.

۴- ممکن است عملیات شخص حقوقی منجر به مرگ فردی شود. در این صورت بنا بر قاعده دیه ثابت می‌شود. در مسئله ضمان طبیب نیز در صورت قصور پزشک، با توجه به امکان استناد مرگ به پزشک، قاعده در کنار ادله دیگر حسب مورد دیه را ثابت می‌کند؛ در واقع، وقتی قاعده مبنای مسئولیت ضمان طبیب است که بتوان اثبات نمود تعدی یا تفریط طبیب عامل تلف است.

۵- ضمان در دفاع مشروع به عنوان علل موجهه جرم با وجود سایر شرایط ساقط است؛ لیکن اگر مهاجم مجنون باشد، مستند به روایت بیت‌المال مسئول پرداخت دیه مجنون است. ضمان در صورت وقوع جرم اضطراری ثابت است؛ اعم از آن که مرتکب در جرم اضطراری قاصد باشد، یا چنین نباشد. اگر فرد قاصد در وقوع جرم مضطر باشد، اضطرار توجیه قتل نیست و قتل عمد محسوب می‌شود. اگر مباشر جرم قاصد نباشد، خود مسئول است و اگر سبب اقوی از مباشر قاصد نباشد، مسببان مسئول هستند.

۶- در حکم قانون و امر آمر قانونی نیز اگر امر آمر قانونی نادرست باشد و منجر به مرگ بی‌گناهی شود، با توجه به قاصد یا قاصد نبودن آمر، حکم متفاوت است. خطا در اجرای وظایف قانونی نیز ممکن است منجر به نقض قاعده شود؛ به گونه‌ای که رفتار قانونی مأمور، منجر به فوت فرد یا افراد بی‌گناهی حین مأموریت شود که در این صورت بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است.

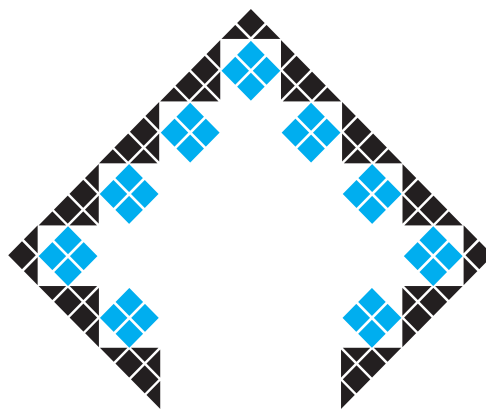
پی‌نوشت‌ها:

- ۱- لا یبطل دم امرء مسلم.
- ۲- اسراء، ۳۳

فهرست منابع:

- ۱- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۲- آقایی‌نیا، حسین، جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران: میزان، ۱۳۹۵.
- ۳- حاجی ده‌آبادی، احمد، قواعد فقه جزایی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.
- ۴- حلی، نجم‌الدین، جعفر بن حسن (محقق حلی)، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، قم، مؤسسه المطبوعات الدینییه، ۱۴۱۸ ه.ق.
- ۵- خویی، سید ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، تهران: خرسندی، ۱۳۹۴.
- ۶- سبزواری، سید عبد‌الأعلی، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام؛ قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۷- شاکری گلپایگانی، طوبی، «بررسی فقهی حقوقی قاعده لا یبطل دم امرء مسلم»، فصل‌نامه ندای صادق، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، ۱۳۸۱.
- ۸- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم: مجمع الفکر اسلامی، ۱۴۳۳ ه.ق.
- ۹- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، برگردان: علی‌اکبر غفاری و محمدجواد صدر بلاغی، تهران: صدوق، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۱۰- من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۱۱- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۱۲- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق.
- ۱۳- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، بی‌تا.
- ۱۴- حرّعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۱۵- علی‌دوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، تهران: سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
- ۱۶- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق.
- ۱۷- گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، قواعد فقه جزایی، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۳.
- ۱۸- محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه: بخش جزایی، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۹.
- ۱۹- مظفر، محمدرضا، اصول فقه، قم: بوستان کتاب، ۱۴۳۲ ه.ق.
- ۲۰- مکارم شیرازی، ناصر، کتاب النکاح، قم: مدرسه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۴۲۴ ه.ق.
- ۲۱- میرمحمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران: میزان، ۱۳۹۲.
- ۲۲- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق.

مصادیق و جلوه‌های بزه‌پوشی در اسناد و قوانین کیفری جمهوری اسلامی ایران



علی اصغر خمسه، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی
جعفر صادق منش، دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی

چکیده

حقوق کیفری جمهوری اسلامی ایران متأثر از آموزه‌های اسلامی و قرآنی در مواجهه با انحرافات اجتماعی و جرایم فردی و گروهی از روش‌ها و شیوه‌های متفاوتی بهره می‌گیرد. این جهت‌گیری فکری و رفتاری در مصادیق و عرصه‌های مختلف نمایان بوده و بعضاً اثرات خود را بر جای گذاشته است. بزه‌پوشی از جمله این شیوه‌های مستقل فکری و نظریه‌پردازی است که از سیاست جنایی اسلام به عاریه گرفته شده است. این نظریه بدین معناست که در مقابل جرایم و انحرافات اخلاقی و بعضاً حدود الهی، به جای تلاش نهادهای دادرسی در اثبات و اعمال مجازات، از یک نوع کنش نهان‌سازی، عیب‌پوشی و تغافل بهره گرفته شود تا ضمن تحقق شرمساری، تنبه درونی و حفظ آبرو و حیثیت شخصیت خطاکار، از نشر، اشاعه و عادی‌سازی این‌گونه جرایم در جامعه جلوگیری شود. در این روش، مصلحت اجتماعی بر مجازات فردی غلبه دارد تا شاهد تقویت حسن ظن، اعتماد و اطمینان عمومی در جامعه باشیم.

نظریه مذکور پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط برخی فقها و حقوق‌دانان در برخی قوانین کیفری و اسناد الزام‌آور مطرح و جلوه قانونی یافت. تقارن ظهور این نظریه در قوانین پس از انقلاب و هم‌چنین گسترش برخی نظریات جرم‌شناسی نوین غربی با رویکرد مشابه باعث شد این نظریه مورد استقبال دکتربین حقوقی جمهوری اسلامی ایران، قرار گیرد مصادیق آن در عرصه حقوق کیفری تثبیت شود و گسترش یابد.

واژگان کلیدی: بزه‌پوشی، اسناد الزام‌آور، جرایم حدی، عفت عمومی، تعقیب‌زدایی کیفری

درآمد

مکاتب الهی و بشری و جوامع مختلف همواره کنترل معضلات اجتماعی و مبارزه با انحرافات مجرمانه را مورد تأکید قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که برای رسیدن به جوامع عاری از خطاهای انسانی و رفتارهای علیه حکومت و نظام سیاسی، از ابزارهای متفاوتی بهره گرفته می‌شد. در اعصار گذشته تحت تأثیر افکار خشن و به دلیل برداشتهای سطحی و عدم استفاده از نظریه‌های علمی، غالب مکاتب مذکور از مجازات‌ها و کیفرهای شدید و بعضاً غیرانسانی استفاده می‌کردند. در بسیاری از این جوامع، برنامه‌های پیش‌گیرانه و تربیتی معمول نبوده و بیشتر به جنبه‌های قهری مجازات توجه می‌شد. البته در برخی کتب مذهبی و ادیان الهی به برخی برنامه‌های غیر قهری اشاره شده بود؛ لیکن به دلیل انحرافات فکری برخی رهبران مذهبی و سلطه پادشاهان حکومتی، همان دستورها نیز مورد غفلت قرار گرفته و به نفع تثبیت و برقراری حکومت‌های مستبد تفسیر می‌شد.

ظهور دین اسلام در میان جوامع بدوی که از قبایل خشن و طوایف متعصب تشکیل شده و در قوانین کیفری توجهی به برنامه‌های آموزشی و تربیتی نداشتند، به نقطه عطفی در حوزه‌های حقوق کیفری و سیاست جنایی تبدیل شد. آموزه‌های اسلامی با بهره‌گیری از متدهای مختلف و متون نورانی وحی و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث اهل بیت علیه‌السلام در شیوه‌های کیفری و مجازات‌های اجتماعی تغییرات چشمگیری را موجب شد که دامنه آن در جوامع گسترش یافته و نظام‌های حقوقی سایر کشورها را متأثر نمود. اصولی همچون قانونی بودن جرم و مجازات، عدم مجازات اطفال و مجانین، عطف بماسبق نشدن مجازات‌ها، توجه

به برنامه‌های تربیتی و پیش‌گیرانه و شخصی و فردی بودن مجازات‌ها از جمله این اصول است.

نظریه بزه‌پوشی که در آموزه‌های اسلامی با واژه‌های تغافل، عیب‌پوشی، کتمان‌سازی و نهان‌سازی خطاهای دیگران یاد شده، از روش‌های مهم حقوق کیفری اسلام است که به عنوان شیوه‌ای مستقل در مواجهه با برخی انحرافات اجتماعی و جرایم اخلاقی مورد استفاده قرار گرفته است. این نظریه که پس از ظهور دین مبین اسلام و آموزه‌های قرآنی در مواجهه با انحرافات اجتماعی مطرح شده، مبتنی بر ایجاد حس شرمساری و تنبه درونی مجرمین است.

پس از انقلاب اسلامی نظریه بزه‌پوشی در برخی قوانین کیفری ظهور عینی یافت و توسط برخی فقها و حقوق‌دانان مورد توجه قرار گرفت. با گسترش مطالعات جرم‌شناختی و تغییر رویکردهای کیفری و توجه به مجازات‌های جایگزین و اقدامات تأمینی و بازدارنده، بزه‌پوشی وارد عرصه نوینی شده و مورد استقبال قرار گرفت و مصادیق متعدد آن افزون بر جرایم حدی و جرایم علیه عفت عمومی، به برخی جرایم سبک و قابل گذشت نیز تسری پیدا نمود. این مقاله در صدد تبیین مفهوم بزه‌پوشی، پیشینه و جلوه‌های آن در قوانین ایران است.

۱- مفهوم بزه‌پوشی

واژه بزه‌پوشی از دو کلمه بزه و پوش تشکیل شده است و منظور از بزه‌پوشی یا جرم‌پوشی همان ستر بزه و (خوری الشرطوتی البنانی، ۱۳۷۲: ۷۶۷) پنهان کردن، حفظ کردن، نقاب انداختن، چشم پوشیدن و عفو کردن است. الستر (به کسره) به معنای آن چیزی است که به وسیله آن چیزی پوشیده می‌شود و جمع

آن الستر، الاستار و اساتیر است که در معنای حجاب، پرده پوشش و سرپوش به کار رفته است (جوهری، ۱۹۹۰: ۶۷۶). الستر از صفات خداوند به معنی پوشاننده عیب است (حسینی الزبیدی، ۱۴۰۳: ۴۹۸). در حکمت ششم نهج‌البلاغه، چشم‌پوشی در معنای واژه احتمال آمده است (البشاشه حباله المحبه و الاحتمال قبرالعیوب) و به معنای گشاده‌رویی کمند محبت و چشم‌پوشی قبر عیب‌های مؤمن است (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۰۵). در نظریات علمی جرم‌شناسی و لغت لاتین معادل none-denonciation و به معنای عدم اطلاع جرم به مقامات قضایی، عدم هتک شرف و عدم اتهام به کار رفته است (رمضانی نوری، ۱۳۷۶: ۲۱۵). بنابراین در تعریف بزه‌پوشی می‌توان گفت: «چشم‌پوشی و نهان‌سازی از رفتارهای مجرمانه و عدم اشاعه آن توسط مقامات قضایی و مطلعین به منظور ایجاد شرمساری و ندامت مجرمین و حفظ آبرو و حیثیت مجرم و عدم تکرار جرم با پیش‌بینی الزامات قانونی».

۲- سیر تاریخی بزه‌پوشی

برای شناخت و درک بهتر بزه‌پوشی در جرایم و انحرافات اجتماعی، بررسی پیشینه دادرسی و رسیدگی به جرایم در حکومت‌های بشری و الهی ضروری است که در دو برهه زمانی پیش از ظهور اسلام و پس از آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲-۱- پیش از ظهور اسلام

در دوره ساسانیان بر مبنای توافق دولت و روحانیون زرتشتی، نهادهای دادرسی به دادگاه‌های شرع و عرف تقسیم‌بندی می‌شد. دادگاه‌های شرع کاملاً در سیطره روحانیون زرتشتی بود که بر اساس آموزه‌های دینی و دستورات کتاب اوستا اداره می‌شد. دادگاه‌های عرف نیز توسط برخی افراد غیر روحانی که به واسطه سن

شده ادیان یهودی و مسیحی تا سالیان متمادی با بزه‌پوشی و تغافل از جرایم بیگانه بوده‌اند.

۲-۲- پس از ظهور اسلام

ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان به عنوان سرآغاز شکل‌گیری فرهنگی نوین و آموزه‌های علمی و متمدن در ابعاد مختلف اجتماعی و حاکمیتی از سیاست جنایی خاص و آموزه‌های اسلامی، توانست بر بسیاری از نظریات علمی، قوانین و مقررات ماهوی و شکلی اثرگذار باشد.

نگرش ویژه در حقوق اسلام به کنش و واکنش‌های کیفری موجب شده است که در سیاست جنایی عکس‌العمل‌های کیفری تنها طریق مبارزه با تبهکاری و حتی راهی مناسب و کارآمد تلقی نشود و از این رو صورت‌های مختلف و گسترده‌ای در گریز از اجرای واکنش‌های کیفری پیش‌بینی و در جهت دفع کیفر تلاش شده است (متقی هندی، ۱۴۱۰: ۳۹۹/۵).

دو ویژگی سیاست جنایی اسلام، «گسترده‌گی جرایم قابل گذشت» و «ترجیح خطا‌پوشی» موجب عدم تعقیب بخشی از جرایم است. آموزش‌های اخلاقی و مقررات حقوقی ناظر بر تشویق پاره‌ای از مجرمان که جرم ارتكابی آن‌ها دارای جنبه غالب شخصی است؛ و نیز ترغیب حاکم به ستر گناه و پوشیدن خطا و روی آوردن به توبه بین خود و خدای خود، به این دسته از مجرمان نقش سازنده‌ای داده است که بدون آن که خود را در معرض تعقیب و کیفر قرار دهند، به اصلاح خود و جبران خطا بپردازند (حسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۱). سیاست جنایی اسلام در واکنش به جرایم مختلف اعم از جرایم علیه امنیت، آسایش، اموال، مالکیت و اشخاص، روش و شیوه ثابتی را توصیه نمی‌کند، بلکه در

بزه‌پوشی دور از ذهن است. قرون وسطی که بعضاً از آن به هزاره تاریکی در اروپا یاد می‌شود، دورانی است که آباء کلیسا نسبت به مقوله تفسیر و تأویل متون دینی و ارائه دکترین‌های دینی تحت تأثیر آموزه‌های فلسفی یونانی قرار می‌گیرند. با این حال، حضور و قلمرو کلیسا صرفاً به ارائه دکترین ایدئولوژیک - انتزاعی محدود نمی‌شود. کلیسا بر آن است با برداشت از نصوص دینی تا جایی که میسر است فرامین الهی که به زعم خود، اطاعت آن‌ها موجب خشنودی ذات باری و جلال او می‌شود را اجرا کند. درست در همین زمان است که ضمن شکل‌گیری تئوکراسی مسیحی، سیاست ابزارگراییانه جهت تحقق اهداف الهی در دستور کار قرار می‌گیرد. از این زمان ابزارهایی که قدرت حاکمیت یا کلیسا را برهنه و عریان می‌سازد، در اشکال مختلفی همچون قاپوق، ابزارهای سهمگین اعتراف‌گیری و نهایتاً تل‌خار و هیزم که محکوم در آن سوزانده می‌شد، به منصف ظهور می‌رسد (نوذری، ۱۳۸۰: ۷۶).

به عنوان مثال، قانون کلیسایی ۱۵۵۲ انگلستان مقرر نموده بود که هیچ علقه و پیوندی مانند نامزدی یا جشن عروسی حتی با حضور شهود و خانواده طرفین وجهتی به رابطه زن و مرد نمی‌بخشد و رابطه شرعی صرفاً از طریق خواندن عقد رسمی در کلیسا و با حضور کشیش محقق می‌شود (همان: ۷۹). اعتراف و اقرار بسیاری از مجرمان و عدم رعایت بزه‌پوشی به دلیل رویکرد فکری مسیحیت که به منظور در امان ماندن در آن دنیا صورت می‌پذیرفت، الغاء می‌شد؛ به گونه‌ای که مردم با صراحت و به طور خودخواسته با اقرار علیه خود، مقدمات را برای مجازات فراهم می‌آوردند تا از عذاب خداوند ایمن باشند. بر این اساس، جوامع غربی تحت تأثیر آموزه‌های تحریف

و تجربه مورد احترام مردم بودند و در حل اختلافات به آن‌ها مراجعه می‌کردند مدیریت می‌شد (حجتی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۴). بر اساس تعالیم زرتشت، عدالت عبارت بود از مجازات خطاکاران که با خشونت و سختگیری صورت می‌پذیرفت. بنابراین اغماض و چشم‌پوشی از گناهان و جرایم در آیین زرتشت جایگاهی ندارد و بیشتر تأکید بر مجازات و کیفر بود. برای مثال در یسنای ۴۶ آمده است: «آن‌چه را که من برای خود آرزو می‌کنم باید کاملاً قانونی باشد و تجاوز از این حدود را مجازات شدیدتر قائل خواهم بود» (وارژن، ۱۳۶۳: ۶۰).

در دین یهود قوانین و مقررات مربوط به قضاوت دینی بود، معبد به عنوان دادگاه و کاهنان عنوان قضات را داشتند. به اتهامات جنایی در دادگاهی مرکب از بیست و سه عضو رسیدگی می‌شد که گناهان کوچک را با اعتراف و پرداخت جریمه مجازات می‌کردند و جرایمی مانند آدم‌کشی، بت‌پرستی و زنا با کیفر اعدام مواجه بود. در واقع قضاوت در جامعه یهودی بر پایه مجازات قصاص و مقابله به مثل بود (حجتی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۳). آیین یهود شریعت دشواری بوده است. این دشواری در قواعد و احکام و مقررات این دین دیده می‌شود؛ بدین ترتیب که مجازات برای جلوگیری از نقض مقررات و دفع بدی و نجاست از بنی اسرائیل و ترس مردم وضع شده و فلسفه مجازات عمدتاً ارباب و بازدارندگی بوده است (نوبهار، ۱۳۸۷: ۱۸۳). طبیعی است که بزه‌پوشی و چشم‌پوشی از خطاها و گناهان مردم در چنین جوامعی جایگاهی نداشته باشد. در جوامع مسیحی نیز چنین رویکردی حاکم بوده و با توجه به انحرافات که در تعالیم ادیان مذکور و تحریقاتی که در کتب آسمانی آن‌ها ایجاد شده، سیاست

مرد اثبات می‌گردد». هم‌چنین ماده ۲۰۰ که خاص برخی حدود الهی است، اشاره می‌دارد: «در خصوص شهادت بر زنا یا لواط، شاهد باید حضوری عملی را که زنا یا لواط با آن محقق می‌شود دیده باشد و هر گاه شهادت مستند به مشاهده نباشد و هم‌چنین در صورتی که شهود به عدد لازم نرسند، شهادت در خصوص زنا یا لواط قذف محسوب می‌شود و موجب حد است». عدم پذیرش سوگند در جرایم حدی مندرج در ماده ۲۰۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و هم‌چنین عدم اثبات حدود الهی از طریق شهادت بر شهادت در ماده ۱۸۹ قانون یادشده، از دیگر مصادیق و جلوه‌های خاص مجازات‌های حدی به شمار می‌رود. ماده ۱۲۱ این قانون اشاره می‌دارد: «در جرایم موجب حد به استثنای محاربه، افساد فی‌الارض، سرقت و قذف، به صرف وجود شبهه یا تردید و بدون نیاز به تحصیل دلیل، حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نمی‌شود». قانون‌گذار در ماده مذکور میان جرایم حدی تفاوتی قائل شده است؛ در جرایم حدی که ناظر بر جنبه حق‌اللهی است، در صورت شبهه و تردید، اصل را بر بزه‌پوشی و تغافل دانسته؛ لیکن در حدود الهی واجد جنبه حق‌الناسی، بررسی و تحقیقات پیرامون پرونده را لازم و ضروری می‌داند. ماده ۲۴۱ همین قانون تأکید دیگری بر اصل بزه‌پوشی در حوزه جرایم منافی عفت است: «در صورت نبود ادله اثبات قانونی بر وقوع جرایم منافی عفت و انکار، متهم از هرگونه تحقیق و بازجویی جهت کشف امور پنهانی و مستور از انظار ممنوع است. موارد احتمال ارتکاب با عنف، اکراه، آزار، ربایش یا اغفال یا مواردی که به موجب این قانون در حکم ارتکاب به عنف است از شمول این حکم مستثنی می‌باشد».

۳-۱-۱- قانون مجازات اسلامی
پس از انقلاب اسلامی، تغییرات فراوانی در مفاد قانون مجازات عمومی به وجود آمد و مواد جدیدی تحت عنوان حدود، قصاص و دیات وارد ادبیات قانونی شد. قانون مجازات اسلامی از مهم‌ترین قوانین کیفری است که در برخی از فصول و مفاد خود به موضوع بزه‌پوشی اشاره کرده است.

سیاست جنایی اسلام در واکنش به جرایم مختلف اعم از جرایم علیه امنیت، آسایش، اموال، مالکیت و اشخاص، روش و شیوه ثابتی را توصیه نمی‌کند، بلکه در مواجهه با جرایم مختلف و مجرمان، از شیوه‌های مختلفی بهره می‌برد؛ در مقابل جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی از مجازات‌های کیفری و بعضاً شدید استفاده می‌کند و در واکنش به برخی جرایم شخصی و اخلاقی، نهان‌سازی و شرم‌سازی را جایگزین می‌کند.

الف- حدود الهی

ماده ۱۷۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ اشاره می‌دارد: «در کلیه جرایم یک بار اقرار کافی است مگر در جرایم زیر که نصاب آن به شرح ذیل است: الف- چهار بار در زنا، لواط، تفخیز و مساحقه، ب- دو بار در شرب خمر، قوادی، قذف و سرقت موجب حد» ماده ۱۹۹ همین قانون در تعریف و تبیین نصاب شهادت، میان انواع جرایم تفاوت قائل شده و بیان می‌دارد: «نصاب شهادت در کلیه جرایم، دو شاهد مرد است مگر در زنا، لواط، تفخیز و مساحقه که با چهار شاهد

مواجهه با جرایم مختلف و مجرمان، از شیوه‌های مختلفی بهره می‌برد؛ در مقابل جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی از مجازات‌های کیفری و بعضاً شدید استفاده می‌کند و در واکنش به برخی جرایم شخصی و اخلاقی، نهان‌سازی و شرم‌سازی را جایگزین می‌کند (محقق داماد، ۱۳۸۶: ۸).

در مقارنه بین شریعت و قانون رومانی گفته‌اند: «شریعت اسلام در طریق رشد و نمو خود، راه حقوق رومانی را نپیموده است. این نظام حقوقی در ابتدا به صورت عادات رایج بود و از طریق دعاوی و قوانین اجرایی و شکلی رشد یافت، اما شریعت اسلامی به صورت کتاب آسمانی نازل شد و از طریق قیاسی منطقی رشد یافت و برتری فقهای مسلمان بر حقوق دانان رومی و تمامی حقوق دانان عالم این که در دست ایشان مبادی عامی است که اصول احکام بوده و اصول فقه نامیده می‌شود (صبحی محمصان، ۱۳۵۸: ۲۳۶).

۳- مصادیق بزه‌پوشی

مصادیق و جلوه‌های بزه‌پوشی پیش از انقلاب اسلامی در حقوق کیفری و قوانین جایگاهی نداشته و تنها توسط برخی فقها و علمای اسلامی در کتب فقهی و جلسات عمومی مورد اشاره قرار می‌گرفت. این موضوع پس از پیروزی انقلاب و تأثیرات وافر مباحث فقهی و اسلامی شدن قوانین مورد توجه قرار گرفت و شکل رسمی و قانونی یافت. برخی مصادیق و جلوه‌های بزه‌پوشی در اسناد الزام‌آور و قوانین ماهوی و شکلی بروز و ظهور یافته و مورد استناد قرار گرفته است که در این قسمت به آن می‌پردازیم.

۳-۱- قوانین کیفری ماهوی

این قوانین را در دو بخش شامل قانون مجازات اسلامی و دیگر قوانین مورد بررسی قرار می‌دهیم.

قانون گذار در جهت تقویت و مراقبت از نظریه بزه پوشی و تغافل در حوزه جرایم حدی، افزون بر اقدامات پیش گیرانه و بازدارنده، از ضمانت اجرای کیفری و تهدید به مجازات نیز بهره برده است. مجازات قذف به استناد ماده ۲۵۰ قانون مجازات اسلامی جدید هشتاد ضربه شلاق است و مطابق ماده ۲۴۵ این قانون، عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگر هر چند مرده باشد. قانون گذار کسانی که به دیگران نسبت زنا یا لواط می دهند و نمی توانند آن را اثبات کنند را به استناد ماده ۲۰۰ مستحق مجازات قذف می داند و اشاره می نماید: «در خصوص شهادت بر زنا یا لواط، شاهد باید عملی را که زنا یا لواط با آن محقق می شود را به نحو حضوری دیده باشد و هرگاه شهادت مستند به مشاهده نباشد و هم چنین در صورتی که شهود به عدد لازم نرسند شهادت در خصوص زنا یا لواط، قذف محسوب می شود و موجب حد است». به نظر می رسد تعیین مجازات برای قذف در جهت مراقبت از نظریه بزه پوشی و عیب پوشی صورت گرفته است.

ب- تعزیرات

ماده ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ اصل بزه پوشی را در جرایم تعزیری غیر از جرایم تعزیری منافی عفت مندرج در ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ جایز نمی داند و اشاره می کند که اگر «دلیلی بر نفی آن یافت نشود» جرم ثابت نمی شود؛ بدین معنی که مقام قضایی در صورت شبهه می بایست بررسی های لازم را پیرامون کشف جرم به عمل آورد و اگر دلیلی به دست نیآورد، از قاعده درأ و اصل برائت استفاده کند. برخی از اندیشمندان نظر مخالف داشته و اظهار می دارند «واژه

حدود در قاعده الحدود تدرا بالشبهات شامل مطلق مجازات های الهی است؛ نه این که تنها شامل حدود به معنای خاص باشد؛ زیرا الحدود جمع و همراه با الف و لام بوده و مفید عموم است و شامل مجازات های حدود، تعزیر و قصاص می شود و دلیل خاصی وجود ندارد که این قاعده را تخصیص بزند و آن را به حدود به معنای اخص اختصاص دهد» (محقق داماد، ۱۳۸۶: ۷۹). به نظر می رسد برخی موضوعات همچون، افتراء، نشر اکاذیب و شرایط حاکم بر جرایم منافی عفت (ماده ۲۴۱ قانون مجازات اسلامی) در تعزیرات، می تواند قرین نظریه بزه پوشی باشد؛ از جمله ماده ۲۴۱ اشاره می دارد: «در صورت نبود ادله اثبات قانونی بر وقوع جرایم منافی عفت و انکار متهم، هرگونه تحقیق و بازجویی جهت کشف امور پنهان و مستور از انظار ممنوع است. موارد احتمال ارتکاب با عنف، اکراه، آزار، ربایش یا اغفال یا مواردی که به موجب این قانون در حکم به عنف است از شمول این حکم مستثنی است». تاکید سیاست کیفری تقنینی بر ترویج بزه پوشی و خطاپوشی در قانون جدید کیفری فراتر از حدود الهی بوده و به استناد ماده مذکور جرایم منافی عفت را نیز شامل می شود. بنابراین مصادیق و جلوه های بزه پوشی به استناد ماده ۲۴۱ منحصر به حدود الهی نبوده و به جرایم تعزیری نیز تسری یافته است. از جمله مصادیق جرایم منافی عفت در فصل هجدهم قانون تعزیرات، ماده ۶۳۷ است^(۱) که برخی مصادیق جرایم اخلاقی را ذکر نموده و آن را به صورت تمثیلی جرم انگاری کرده است. بر این اساس، دیگر مصادیق روابط نامشروع از منظر قانونی بر عهده شرع و عرف جامعه است. بر اساس سیاست کیفری تقنینی جمهوری اسلامی ایران

تظاهر به عمل حرام به صورت آشکار، جریحه دار نمودن عفت عمومی از طریق رفتارهای ناشایست (مادتین ۶۳۸ و ۶۴۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵) و شکل گیری و دایر نمودن مراکز فساد و فحشا (ماده ۶۳۹ همان قانون) از دیگر مصادیق جرایم منافی عفت است که بعضاً می تواند شامل مفاد ماده ۲۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شود.

۳-۱-۲- دیگر قوانین

اصل بیست و پنجم قانون اساسی اشاره می دارد: «بازرسی و رساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و رساندن آن ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است؛ مگر به حکم قانون». هم چنین در اصل سی و نهم قانون اساسی آمده است: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است». در اصل یکصد و شصت و پنجم نیز بر اساس تأثیر پذیری از سیاست جنایی اسلام و نظریه عیب پوشی و پنهان سازی، محاکمات جرایم منافی عفت و دعاوی خصوصی غیر علنی دانسته شده تا از افشای اسرار جلوگیری شود. فرمان هشت ماده ای حضرت امام خمینی (ره) در اوان پیروزی انقلاب اسلامی که بر اساس برخی اقدامات سلیقه ای و دون شرع توسط متولیان نظم صادر شده است، حکایت از توجه رهبر کبیر انقلاب به سیاست جنایی اسلام و نظریه خطاپوشی دارد. این فرمان در کنار برخی نوشته های دیگر ایشان، به عنوان سندی الزام آور مینا و اساس قانون گذاری در این حوزه شده است. ایشان در فرمان هشت ماده ای که بعدها به عنوان «منشورات کرامت انسان» لقب گرفت،

خطاب به مسئولان قضایی و اجرایی کشور مواردی را متذکر شدند که هدف از آن تأکید بر حفظ و رعایت حریم خصوصی مردم از سوی نیروهای حاکمیت بود. در بند یک این فرمان، تهیه قوانین شرعیه و تصویب و ابلاغ آن‌ها مورد اشاره قرار گرفت تا ضمن تغییرات اساسی در برخی قوانین کیفری، اساس و مبنای قوانین و کار قوه قضاییه شرع و مبانی فقهی باشد. این فرمان که در کنار اصول قانون اساسی، تغییر نگرش سیاست جنایی تقنینی در جمهوری اسلامی ایران را در پی داشته و شرع‌گرایی و نمایان‌سازی آموزه‌های فقهی در قوانین از آثار مهم آن بود، اشاره می‌دارد: «در رسیدگی به صلاحیت کارمندان و متصدیان امور اداری که از رژیم سابق در دستگاه‌های حکومتی مشغول بوده‌اند، با بی‌طرفی کامل و توجه به میزان حال فعلی اشخاص، با غمض عین از بعضی لغزش‌هایی که رژیم سابق داشته‌اند تصمیم‌گیری شود». توجه ایشان به خطاپوشی و بزه‌پوشی در بندهای ۶ و ۷ فرمان مذکور بسیار دقیق است. در بند ۶ آمده است: «هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آن‌ها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی و اسلامی مرتکب شود یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه و جرم هر چند بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند. تمام این‌ها جرم و گناه است و بعضی از آن‌ها چون اشاعه فحشا و گناهان از کبایر بسیار بزرگ است

و مرتکبین هر یک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آن‌ها موجب حد شرعی می‌باشد».

قانون‌گذار در جهت تقویت و مراقبت از نظریه بزه‌پوشی و تغافل در حوزه جرایم حدی، افزون بر اقدامات پیش‌گیرانه و بازدارنده، از ضمانت اجرای کیفری و تهدید به مجازات نیز بهره برده است. مجازات کذب به استناد ماده ۲۵۰ قانون مجازات اسلامی جدید هشتاد ضربه شلاق است و مطابق ماده ۲۴۵ این قانون، عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگر هر چند مرده باشد.

ماده ۴۰ مکرر است که در سال ۱۳۵۳ به قانون آیین دادرسی کیفری ملحق شد و بر اساس تاثیرپذیری از قوانین دادرسی فرانسه و مطالعات جرم‌شناسی تحت عنوان «تعلیق تعقیب» مطرح شده است. این ماده مقرر می‌دارد: «در امور جنحه هر گاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و این اقرار حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد، در صورتی که دادستان با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و روحیه متهم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده تعلیق تعقیب را مناسب بداند، می‌تواند با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را معلق و پرونده را به دادگاه جنحه ارسال نماید: ۱- موضوع و پرونده اتهام از جرایم مندرج در باب دوم قانون کیفر عمومی باشد؛ ۲- متهم سابقه محکومیت موثر نداشته باشد؛ ۳- شاکی خصوصی در بین نبوده یا گذشت کرده باشد». این ماده در سال ۱۳۵۶ با تصویب ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری دستخوش تغییراتی شد که مهم‌ترین آن «حذف نظارت و تایید دادگاه» در صدور قرار بود و دادستان اختیار صدور قرار را به تنهایی پیدا کرد. پس از انقلاب اسلامی تبصره ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ مقرر داشت: «تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است مگر در مواردی که جرم مشهود باشد و یا دارای شاکی خصوصی بوده که در مورد اخیر توسط قاضی دادگاه انجام می‌گیرد». اشاره تبصره پیرامون ممنوعیت تحقیق در جرایم منافی عفت، تداعی کننده نظریه بزه‌پوشی است که این موضوع فراتر از حدود الهی به تمام جرایم منافی عفت اعم از حدی و تعزیری که در مباحث قبلی مورد اشاره قرار گرفت، تعمیم داده شده است.

برخی مواد منشور حقوق شهروندی هم مرتبط با موضوع بزه‌پوشی است؛ در مواد ۹ و ۱۰ این منشور حفظ حیثیت افراد مورد احترام قرار گرفته و هرگونه تعرض به آن، افترا به دیگران و توهین و هجو را ناپسند می‌داند. در بند «خ» آن برخی اشخاص و حق حریم خصوصی از جمله مصون بودن اماکن، اشیای مخصوص و وسایل نقلیه شخصی به غیر از صدور حکم قانونی، منع تفتیش و کنترل‌های صوتی و تصویری خلاف قانون، حفظ حرمت و کرامت افراد در رسانه‌ها محترم شمرده شده و تعدی و تجاوز به آن در غیر از موارد قانونی مجاز نبوده و می‌بایست به آن توجه شود. این حقوق در راستای تکریم کرامت انسانی، حفظ عیوب دیگران و اسرار مردم مورد اشاره قرار گرفته است.

۲-۳- قوانین شکلی

تنها ماده‌ای که در قوانین شکلی پیش از انقلاب به نظریه بزه‌پوشی نزدیک است،

نظریه بزه‌پوشی در ابعاد مختلف و مفاهیم قرین آن در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و مواد الحاقی سال ۱۳۹۳ و اصلاحات مصوب ۱۳۹۴/۳/۲۴ و اجرای آن در محاکم دادگستری، به نقطه مطلوب خود رسیده که در دو حوزه جرایم منافی عفت و برخی جرایم تعزیری مورد اشاره و تاکید قرار گرفته و به صورت مجزا بیان می‌شود.

۳-۲-۱- حدود الهی و جرایم منافی عفت

در حدود الهی و جرایم منافی عفت، جلوه‌هایی از بزه‌پوشی در قانون آیین دادرسی مصوب ۱۳۹۲ قابل مشاهده است که در این قسمت به آن می‌پردازیم.

الف- ممنوعیت تحقیق

مطابق ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری: «انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست مگر در مواردی که جرم در مرئی و منظر عام واقع شده و یا دارای شاکی یا به عنف یا سازمان یافته باشد که در این صورت، تعقیب و تحقیق فقط در محدوده شکایت و یا اوضاع و احوال مشهود توسط مقام قضایی انجام می‌شود. تبصره ۱: در جرایم منافی عفت هرگاه شاکی وجود نداشته باشد و متهم بدوا قصد اقرار داشته باشد، قاضی وی را توصیه به پوشاندن جرم و عدم اقرار می‌کند؛ تبصره ۲: «قاضی مکلف است عواقب شهادت فاقد شرایط قانونی را به شاهدان تذکر دهد».

ماده مذکور در کنار ماده ۳۰۶ همین قانون که اعلام می‌دارد: «به جرایم منافی عفت به طور مستقیم در دادگاه صالح رسیدگی می‌شود»، تصریح به نظریه بزه‌پوشی و شرایط و محدودیت‌های آن است که قانون جدید تحت تاثیر آموزه‌های

فقهی، رویکردهای علمی و دستاوردهای سیاست جنایی و جرم‌شناسی به آن پرداخته است. از منظر قانون‌گذار، مرجع تعقیب و تحقیق همچون مقامات دادرسی و ضابطان قضایی در جرایم منافی عفت و جرایم جنسی حدی حق دخالت نداشته و نمی‌توانند به موضوع رسیدگی کنند و این‌گونه مباحث به منظور جلوگیری از اشاعه و افشای آبرو، به‌طور مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود. دادگاه‌های کیفری نیز مطابق مادتين ۱۰۲ و ۳۰۶ تنها در مواردی می‌توانند ورود کنند که قانون اجازه رسیدگی را داده باشد.

قانون‌گذار در شروع ماده، به طور مطلق تعقیب و تحقیق در جرایم منافی عفت را ممنوع اعلام می‌کند و در ادامه، برخی محدودیت‌های آن و شرایط تعقیب و تحقیق را بیان می‌کند. ادبیات قانون‌گذار حکایت از این دارد که در جرایم منافی عفت، اصل و قاعده بر ممنوعیت تعقیب و تحقیق است و در صورت تردید و شبهه پیرامون انجام یا عدم انجام تعقیب و تحقیق، به اصل مراجعه نموده و آن را مبنا قرار می‌دهیم؛ به ویژه که در تبصره ماده ۱۰۲ قانون مذکور، مقام قضایی مکلف شده است در مواردی که شاکی وجود ندارد، متهم را به پوشاندن جرم و عدم اقرار توصیه کند. به استناد تبصره ماده ۳۰۶ که در تاریخ ۱۳۹۴/۳/۲۴ به این ماده ملحق شده، جرایم منافی عفت عبارت است از «جرایم جنسی حدی، جرایم رابطه نامشروع تعزیری مانند تقبیل و مضاجعه». نظریه شماره ۵۸۸۱/۷ مورخ ۱۳۷۸/۹/۱۵ اداره حقوقی قوه قضاییه بیان می‌دارد: «بیان تقبیل و مضاجعه در ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ تمثیلی است و حصری نیست و شامل موارد مشابه که عمل منافی عفت به آن صدق کند نیز می‌شود». به نظر می‌رسد مقصود قانون‌گذار از ذکر مصادیق یادشده این است که بزه‌پوشی و ممنوعیت تعقیب و تحقیق تنها در جرایم جنسی حدی همچون زنا، لواط، قوادی، تفخیز و مساحقه و هم‌چنین جرایم تعزیری از نوع رابطه نامشروع مورد پذیرش می‌باشد و در سایر جرایم حدی همچون سرقت، محاربه، کذب و مصرف مسکرات و سایر جرایم تعزیری نمی‌توان به مواد ۱۰۲ و ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری استناد کرد و اصل بزه‌پوشی را بر آن مبنا جاری نمود. اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۳۶۲۴ مورخ ۱۳۸۴/۶/۶ آورده است: «جرایم منافی عفت جرایمی است که ناشی از روابط نامشروع و خارج از علقه زوجیت زن و مرد برحسب عرف و احساسات جامعه قبیح بوده یا اعمالی است که شرع مقدس ممنوع کرده و منافی عفت یا اخلاق جامعه است» (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۲۸۰). مفاد ماده ۲۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در تعریف و تبیین جرایم منافی عفت متفاوت است. جرایم منافی عفت که در ماده ۲۴۱ ذکر شده ناظر بر تمام مصادیق جرایم منافی عفت بوده و به صورت عام ذکر شده است؛ لیکن در تبصره ماده ۳۰۶ تنها مصادیقی از جرایم منافی عفت ذکر شده که ناظر بر جرایم جنسی و ارتباط نامشروع است و به شکل خاص مورد اشاره قرار گرفته است؛ بنابراین تبصره ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ماده ۲۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ را تخصیص زده و جرایم منافی عفت که تعقیب و تحقیق نسبت به آن‌ها ممنوع است را به طور دقیق احصاء کرده است.

۴- محدودیت‌های بزه‌پوشی

موانع بزه‌پوشی شامل تجاهر به بزه، دارا بودن شاکی و به عنف و سازمان یافته بودن جرم است که در این بخش از مقاله به آن می‌پردازیم.

۴-۱- تجاهر و جرایم علنی

شرط منکراتی که محتسب باید از آن جلوگیری کند آن است که معصیت به طور آشکار انجام گرفته و در آن نوعی تجاهر و تظاهر وجود داشته باشد (ابن‌اخوه، ۱۳۶۰: ۳۲). ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در تبیین و بیان محدودیت‌های بزه‌پوشی و عدم ممنوعیت تعقیب و تحقیق در جرایم منافی عفت، اشاره به وقوع جرم در مرئی و منظر عام می‌نماید. این عبارت نسبت به مفاد ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ تغییر نموده و تفاوت اساسی دارد. در ماده مذکور از عبارت «جرم مشهود» استفاده شده و در ماده ۲۱ آن سابق موارد و مصادیق جرم مشهود احصاء شده بود. این مصادیق حصری و به شکل محدود و مضیق تعریف می‌شد. در حال حاضر بیان عبارت مرئی و منظر عام، مصادیقی از جرم مشهود است که در ماده ۴۵ قانون جدید به آن اشاره شده است. بنابراین سایر مصادیق ماده مذکور از این تعریف خارج است.

مرئی و منظر عام اعم از مکانی است که معمولاً مهیای حضور عمومی است؛ چه در لحظه وقوع جرم کسی در آن محل حضور داشته یا نداشته باشد؛ مانند سینما در اوقات کاری، کوچه و خیابان؛ و یا مکانی که مهیای پذیرش عموم نیست، ولی در برابر دیدگان چند نفر (سه نفر یا بیشتر) واقع شود؛ از قبیل ارتکاب عمل منافی عفت در منزل شخصی اما در مقابل چند نفر (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۲۷).

از جمع مادتين ۴۵ که مصادیق جرایم مشهود را مشخص کرده است، با ماده ۱۰۲ و تبصره‌های آن می‌توان نتیجه گرفت که تمام مصادیق جرایم مشهود پیرامون جرایم منافی عفت صدق نمی‌کند و تنها می‌توان بندهای «الف»، «ب» و «ج» را شامل مرئی و منظر عام دانست؛ بدین معنی که به جرایم منافی عفت زمانی می‌توان رسیدگی کرد که در حضور ضابط و شاهدی واقع شود و یا مرتکب پس از وقوع جرم قصد اقرار داشته باشد که در مورد اخیر به استناد تبصره ۱ ماده ۱۰۲، دادگاه موظف شده است مرتکب را به پوشاندن جرم و عدم اقرار توصیه کند. البته از تبصره ۲ ماده ۱۰۲ و خطاب قانونی که قاضی را مکلف به بیان عواقب شهادت فاقد شرایط قانونی می‌کند و همچنین تعیین مجازات قذف و افتراء در قانون مجازات اسلامی، مشخص می‌شود که قانون‌گذار در شهادت شاهدین و اثبات و احراز جرایم منافی عفت، اصل را بر بزه‌پوشی دانسته و به طور ضمنی شاهد را به کتمان و مخفی‌سازی توصیه می‌کند. بر همین اساس، منظور از مرئی و منظر عام بودن جرایم منافی عفت که مجوزی برای رسیدگی در دادگاه است، بیشتر ناظر بر مواردی است که جرم در حضور مامور و مقام قضایی و ضابط دادگستری واقع شود؛ مگر این که به امنیت عمومی و احساسات مذهبی مردم خدشه وارد شود که در این صورت مردم موظف به گزارش و ادای شهادت هستند و نمی‌توان نسبت به موضوع بی‌تفاوت بود و به بزه‌پوشی استناد نمود.

۴-۲- شکایت شاکی

ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در بیان دیگر محدودیت‌های بزه‌پوشی، به شکایت شاکی اشاره کرده است و لذا مقام قضایی موظف به

رسیدگی و عدم توصیه در اخذ اقرار و عدم پوشاندن جرم است. عبارت «هرگاه شاکی وجود نداشته باشد» در تبصره ۱ ماده ۱۰۲ حکایت از این دارد که در دیگر محدودیت‌های بزه‌پوشی همچون وقوع جرم در مرئی و منظر عام، به عنف و سازمان‌یافته، قاضی متهم را توصیه به پوشاندن جرم می‌کند لیکن زمانی که شاکی طرح شکایت نموده است، نمی‌توان به مفاد تبصره ۱ استناد کرد که البته این موضوع بالاخص وقتی جرایم منافی عفت به عنف یا سازمان‌یافته صورت پذیرد، محل انتقاد است.

به استناد تبصره ۳ ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اگر بزه‌دیده محجور باشد، ولی یا سرپرست قانونی او طرح شکایت می‌کند و همچنین در خصوص بزه‌دیده بالغ که سن او کمتر از هجده سال است، ولی یا سرپرست قانونی در کنار وی حق طرح شکایت دارد. از جمع ماده ۱۰ و تبصره ۳ ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مشخص می‌شود که قانون‌گذار زوج را به طور مطلق و ولی (سرپرست) بزه‌دیده بالغ بیش از هجده سال را در جرایم منافی عفت و جرایم جنسی حدی شاکی ندانسته و شکایت ایشان را نمی‌پذیرد و تنها ولی یا سرپرست بزه‌دیده محجور و بزه‌دیده بالغ کمتر از هجده سال را جزء شاکیان به شمار آورده است. به طور مثال، اگر بانوی متأهلی بزه‌دیده جرایم منافی عفت یا جرایم جنسی حدی شود، همسر وی حق شکایت از متجاوز را ندارد و تنها بزه‌دیده جرم می‌تواند شکایت کند، مگر این که قائل باشیم که همسر و یا ولی و سرپرست قربانی این جرایم، از جرم دچار خسارت مادی و معنوی شده است که این برداشت اندکی موسع بوده و پذیرش آن دشوار است. چنین برداشتی در ماده ۲۱۲

قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ به صراحت مورد اشاره قرار گرفته بود. «در صورت ارتکاب رابطه نامشروع از سوی مرد متاهل، زوجه او و در صورت ارتکاب زن متاهل، شوهر او سمت مدعی خصوصی را داشته و تعقیب جزایی موکول به شکایت آن‌ها است». نظریه مشورتی شماره ۷/۷۲۷۰ مورخ ۱۳۸۲/۸/۲۸ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز به صراحت زوج و زوجه را در صورت ارتکاب جرم زانی محصنه از سوی دیگری واجد حق شکایت و طرح دعوی دانسته است (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۲۸۵). به هر حال تبصره ۳ ماده ۱۰۲ که در حال حاضر ملاک و معیار رسیدگی است، شاکي و بزه‌دیده جرایم منافی عفت و جرایم جنسی حدی را مشخص نموده و امکان هرگونه تفسیر و برداشتی را سلب کرده است.

۳-۴- به عنف

مقنن در مادتين ۲۴۱ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری ارتکاب جرایم منافی عفت و جرایم جنسی حدی که با عنف، اکراه، آزار، ربایش یا اغفال یا مواردی که به موجب قانون مجازات اسلامی در حکم ارتکاب به عنف است و مجنی‌علیه به آن رضایت نداشته را از حکم ممنوعیت تعقیب و تحقیق مستثنی دانسته و از دایره شمول بزه‌پوشی خارج می‌داند. اصطلاح عنف در قوانین کیفری تعریف نشده و تنها برخی مصادیق آن ذکر و جرم‌انگاری شده است. در بسیاری از مواد قانونی، مجنی‌علیه که مورد عنف واقع شده است به دلیل عدم رضایت و اراده ارتکاب جرم مجازات نمی‌شود و مجازات اشد برای اکراه کننده در نظر گرفته شده است. برخی مصادیق و جلوه‌های به عنف در قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است. افراد نابالغ، مجنون، خواب و

بی‌هوش و نیز حالت‌های اجبار و اکراه و مستی و بی‌ارادگی در مواد ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳ و ۱۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ربایش و آدم‌ربایی در ماده ۶۲۱ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ از جمله این مصادیق است. قانون‌گذار در ماده ۷۴۳ قانون اخیرالذکر (ماده ۱۵ قانون جرایم رایانه‌ای) معاونت در ارتکاب جرایم منافی عفت و ترغیب، تهدید، تشویق و تحریک دیگران را به ارتکاب چنین اعمالی قابل مجازات دانسته است.



ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در بیان ملاک و معیار جرایم سازمانی و بانندی آورده است: «هر کس سردستگی یک گروه مجرمانه را بر عهده گیرد به حداکثر مجازات شدیدترین جرمی که اعضای آن گروه در راستای اهداف همان گروه مرتکب شوند محکوم می‌گردد مگر آن که جرم ارتكابی موجب حد یا قصاص یا دیه باشد که در این صورت به حداکثر مجازات معاونت در آن جرم محکوم می‌شود...».



۴-۴- سازمان یافته

از دیگر محدودیت‌های بزه‌پوشی در ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری، جرایمی است که به شکل سازمان یافته و بانندی ارتکاب می‌یابد. قانون‌گذار ارتکاب جرایم منافی عفت و جرایم جنسی حدی که به شکل سازمانی و بانندی صورت گیرد را فقط در محدوده شکایت یا اوضاع و احوال مشهود توسط مقام قضایی مجاز دانسته و بزه‌پوشی و مخفی‌سازی را شایسته نمی‌داند. ماده ۱۳۰ قانون

مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در بیان ملاک و معیار جرایم سازمانی و بانندی آورده است: «هر کس سردستگی یک گروه مجرمانه را بر عهده گیرد به حداکثر مجازات شدیدترین جرمی که اعضای آن گروه در راستای اهداف همان گروه مرتکب شوند محکوم می‌گردد مگر آن که جرم ارتكابی موجب حد یا قصاص یا دیه باشد که در این صورت به حداکثر مجازات معاونت در آن جرم محکوم می‌شود...».

تبصره ۱ ماده مذکور در تعریف و تبیین جرایم سازمان یافته و بانندی اشاره می‌کند: «گروه مجرمانه عبارت است از گروه نسبتاً منسجم متشکل از سه نفر یا بیشتر که برای ارتکاب جرم تشکیل می‌شود یا پس از تشکیل، هدف آن برای ارتکاب جرم منحرف می‌گردد».

به طور حتم میزان خسارت‌های مادی و معنوی و تبعات نامناسب جرایم سازمانی و بانندی در جامعه فراوان است؛ به ویژه در حوزه جرایم اخلاقی که لطمه‌های جبران‌ناپذیری به امنیت اجتماعی وارد می‌سازد. پارتی‌ها و جشن‌های شبانه و غیر قانونی که به صورت سازمان یافته دنبال می‌شود. مشمول بند مذکور است و به استناد مواد ۱۰۲ و ۳۰۶ از شمول بزه‌پوشی مستثنی است؛ ضمن این که بسیاری از این پارتی‌ها به صورت علنی و در مرئی و منظر عام بوده و وجود شاکي خصوصی نیز قابل تصور است.

در طرح اصلاحی موادی از قانون آیین دادرسی کیفری که در کمیسیون‌های داخلی مجلس مطرح گردیده است، تغییراتی در مفاد مادتين ۱۰۲ و ۳۰۶ پیشنهاد شده است. در ماده ۱۰۲ پیشنهادی اشاره می‌دارد: «انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرایم منافی عفت جنسی و حدی ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست مگر

در موارد زیر: الف- در مرئی و منظر عام و اماکن عمومی واقع شود؛ ب- دارای شاکی خصوصی باشد؛ پ- به عنف یا توام با تهدید یا اغفال باشد؛ ت- سازمان یافته یا به نحو گروهی ارتکاب یابد؛ ث- توسط کارکنان دستگاه‌های حکومتی یا ماموران به خدمات عمومی در حین انجام وظیفه یا با سوء استفاده از مقام و موقعیت شغلی ارتکاب یابد. در این موارد تعقیب و تحقیق فقط در محدوده شکایت و یا اوضاع و احوال موجود با رعایت موازین شرعی توسط مقام قضایی انجام می‌شود. تبصره ۱: در جرایم منافی عفت جنسی حدی، غیر از موارد مذکور در بندهای «الف» تا «ث» این ماده، هر گاه متهم بدواً قصد اقرار داشته باشد، قاضی وی را به پوشاندن جرم و عدم اقرار توصیه می‌کند». هم‌چنین در اصلاح ماده ۳۰۶ آمده است: «به جرایم منافی عفت جنسی حدی به طور مستقیم در دادگاه صالح رسیدگی می‌شود. تبصره: سایر جرایم منافی عفت و رابطه نامشروع از قبیل تقبیل و مضاجعه و یا برقراری ارتباط از طریق ارسال عامدانه محتویات مبتذل یا مستهجن به هر وسیله اعم از سامانه‌های رایانه‌ای مخابراتی و یا حامل‌های داده، ابتدا در دادسرا رسیدگی می‌شود».

۵- نهادهای قضایی و بزه‌پوشی ۵-۱- ضابطان دادگستری

مادتین ۴۴ و ۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به طور عام تکالیفی را برای ضابطان مشخص کرده است و عدم انجام وظایف محوله جرم‌انگاری شده است؛ بنابراین نمی‌توان نقش ضابطان را در رسیدگی به جرایم منافی عفت و بزه‌پوشی نادیده گرفت. آن‌ها در برخی مواقع همچون جرم مشهود منافی عفت موظفاند متهم را بازداشت کنند. به نظر می‌رسد عدم

رسیدگی و مداخله در جرایم مشهود، مسئولیت کیفری برای ضابط در پی دارد. هم‌چنین ضابطان در جرایم سازمان یافته، به عنف یا دارای شاکی، زمانی که مورد رجوع قرار می‌گیرند نمی‌توانند مدعی شوند رسیدگی به این‌گونه جرایم بر عهده دادگاه است و آنان تکلیفی ندارند. ضابط باید از حریم قانونی بزه‌پوشی مطلع شود و از توسعه بیش از حد آن و افراط و تفریط پرهیز کند و از بزه‌پوشی و تغافل تنها در مواردی استفاده نماید که مورد نظر سیاست کیفری تقنینی و قضایی است. بعضاً ضابط به دلیل سوء برداشت، به صورت سهو و بعضاً با رفتارهای غیر قانونی به صورت عمد، مانع از کشف جرایم و تحقیقات مقدماتی می‌شود. این جرم‌پوشی مورد تأکید مقنن نبوده و با سیاست جنایی قضایی نیز هم‌خوانی ندارد. این کتمان‌سازی غیر قانونی توسط برخی ضابطان جرم بوده و مطابق ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی کیفری برای آن تنبیه تعیین شده است.

ماده ۵۷ قانون یادشده از دیگر موادی است که تلویحاً ضابط را به بزه‌پوشی ترغیب و تشویق می‌نماید. این ماده مقرر می‌دارد: «چنان‌چه ضابطین دادگستری در هنگام بازرسی محل، ادله، اسباب و آثار جرم دیگری را که تهدید کننده امنیت و آسایش عمومی جامعه است مشاهده کنند، ضمن حفظ ادله و تنظیم صورت مجلس، بلافاصله مراتب را به مرجع قضایی صالح گزارش و وفق دستور وی عمل می‌کنند». منطوق ماده این است که ضابطان در سایر جرایم به ویژه منافی عفت تکلیفی بر اقدامات مذکور ندارند.

۵-۲- مقام‌های دادسرا

قانون‌گذار در ماده ۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، اختیارات مضاعفی را به مقامات دادسرا در قیاس با ضابطان در

جهت کشف جرایم محول نموده و چنین تصریح می‌نماید: «هرگاه بازرسی ضمن تحقیق جرم دیگری را کشف کند که با جرم اول مرتبط نباشد و بدون شکایت شاکی نیز قابل تعقیب باشد، اقدامات لازم را طبق قانون برای حفظ آثار و علائم وقوع جرم و جلوگیری از فرار یا مخفی شدن متهم به عمل می‌آورد و هم‌زمان مراتب را به دادستان اطلاع می‌دهد و در صورت ارجاع دادستان، تحقیقات را ادامه می‌دهد. تبصره: چنان‌چه جرم کشف شده از جرایمی باشد که با شکایت شاکی قابل تعقیب است، مراتب در صورت امکان توسط دادستان به نحو مقتضی به اطلاع بزه‌دیده می‌رسد». بر این اساس بازرسی به خلاف ضابط نمی‌تواند به استناد اصول کلی بزه‌پوشی از رسیدگی مقدماتی به این‌گونه جرایم صرف نظر کند؛ مگر این‌که با توجه به مادتین ۱۰۲ و ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که تعقیب و تحقیق را از وظایف دادگاه می‌داند و هم‌چنین بیان ماده ۹۹ قانون مذکور که به معرفی وظایف دادستان پرداخته، قائل به تفکیک در انواع جرایم باشیم؛ به طوری که جرایم منافی عفت را از مفاد ماده ۹۹ استثناء کرده و در سایر جرایم که تعقیب و تحقیق آن از وظایف بازرسی و دادستان است، قائل به بررسی‌های قضایی باشیم و آن را از تکالیف بازرسی و دادستان بدانیم. به طور مثال، اگر بازرسی ضمن تحقیق در جرایم عمومی، به جرایم منافی عفت همچون جرم رابطه نامشروع برخورد کرد، باید بر اساس اصول کلی بزه‌پوشی اقدام به کتمان‌سازی کند؛ مگر این‌که شاکی قصد شکایت داشته یا از جرایم منافی عفت سازمان‌یافته یا به عنف و یا در مرئی و منظر عمومی باشد؛ که در این صورت می‌بایست مراتب را به دادستان جهت



ارجاع به دادگاه صالح اعلام کند؛ اما در جرایم غیر منافی عفت، بازپرس حق بزه‌پوشی ندارد و می‌بایست مطابق قانون رسیدگی لازم را به عمل آورد؛ مگر این که از اختیارات قانونی خود بهره برده و از قرارهای تعقیب‌زدایی استفاده کند.

۵-۳- مقام‌های دادگاه

مطابق مادتين ۱۰۲ و ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، رسیدگی به جرایم منافی عفت بر عهده دادگاه است. بنابراین مهم‌ترین نقش در اجرای موضوع و تحقق اهداف معین، بر عهده قضات دادگاه می‌باشد. در برخی از مواد قانون پیش‌گفته، این اصل تلویحاً مورد تأکید قرار گرفته است؛ به طور مثال، مطابق تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ و تبصره ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری، ارائه اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده و اسناد حاوی مطالب مربوط به تحقیقات جرایم منافی عفت به شاکی ممنوع است. همچنین می‌بایست شاکیان توجیه شوند که اگر مطالب و مستندات کافی در خصوص جرایم منافی عفت را در اختیار دارند، از انتشار مدارکی که به موجب شرع یا قانون ممنوع است امتناع کنند؛ مگر در مقام احقاق حق خود در مراجع صالح. همچنین اشاره تبصره ۱ ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری در ممانعت از اقرار به ارتکاب جرایم منافی عفت، عدم انتشار حکم محکومیت قطعی جرایم منافی عفت در رسانه‌ها به استناد ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی و جلوگیری از اشاعه فحشا توسط قضات دادگاه‌ها، از دیگر مواردی است که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. غیر علنی بودن محاکمات در جرایم منافی عفت یا خلاف اخلاق حسنه مندرج در ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری، نیز از دیگر مصادیق بزه‌پوشی در سیاست جنایی قضایی است.

۶- رویه قضایی و بزه‌پوشی

از جمله بخشنامه‌های صادره در راستای سوق دادن قضات به بزه‌پوشی، موارد زیر قابل ارائه است:

۱- بخشنامه شماره ۱/۸۴/۵۲۵ مورخ ۱۳۸۴/۱/۲۲ رئیس قوه قضاییه خطاب به روسای دادگستری و دادستان‌های عمومی و انقلاب: «به منظور جلوگیری از اشاعه منکرات و جرایم منافی عفت عمومی (فحشا)، حفظ حیثیت مرتکبان احتمالی این جرایم و پیش‌گیری از تبادل بی‌مورد این قبیل پرونده‌ها بین مراجع مختلف قضایی و با توجه به اختیارات حاصل از تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸، لازم است برای مدت سه سال دادگاه کیفری استان در شهرستان محل وقوع جرم تشکیل شود».



مادتين ۴۴ و ۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به طور عام تکالیفی را برای ضابطان مشخص کرده است و عدم انجام وظایف محوله جرم‌انگاری شده است؛ بنابراین نمی‌توان نقش ضابطان را در رسیدگی به جرایم منافی عفت و بزه‌پوشی نادیده گرفت. آن‌ها در برخی مواقع همچون جرم مشهود منافی عفت موظف‌اند متهم را بازداشت کنند.



۲- بخشنامه مورخ ۱۳۷۶/۶/۱۰ رئیس قوه قضاییه: «انتشار آگهی در مطبوعات برای احضار متهم و تشریح عنوان اتهام در جرایم مذکور ممکن است موجب اشاعه فحشا گردد و این امر برابر تبصره ذیل ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی و ۳۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸

جرم می‌باشد. اگر ناگزیر از احضار متهم می‌باشد، می‌بایست به کیفیتی باشد که موجب اشاعه فحشا و یا هتک حیثیت متهم در جامعه نگردد».

رویکرد بزه‌پوشی در نشست‌های قضایی نیز قابل مشاهده است:

۱- نشست قضایی دادگستری گالیکش آذرماه ۱۳۸۱ در پاسخ به این سؤال که: «فردی در غیر وقت اداری به کلانتری مراجعه و شکایتی دایر بر رابطه نامشروع و اعمال منافی عفت علیه مستاجر مجرد و جوان خود که به اتفاق دوستانش دو دختر نامحرم را منزل آورده‌اند مطرح و مامورین بدون هماهنگی با قاضی کشیک و با اجازه صاحب منزل وارد حیاط منزل شده و متهمین را دستگیر نموده‌اند»، اشاره می‌دارد: «صاحب‌خانه در فرض سوال، شاکی به مفهوم مقرر در قانون محسوب نمی‌شود. طبق ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که تحقیق در جرایم منافی عفت را ممنوع نموده، اقدام مامورین مجاز نبوده است» (گروه پژوهشی، ۱۳۹۷: ۱۹۹).

۲- نشست قضایی دادگستری محمودآباد آبان ۱۳۸۰: در این نشست پیرامون نحوه تحقیق و جمع‌آوری دلایل در رسیدگی به جرایم منافی عفت آمده است: «انجام تحقیق در جرایم منافی عفت علی‌الاصول ممنوع است و ارسال گزارش ضابطین و قضات تحقیق به مراجع قضایی وجه قانونی ندارد؛ مگر این که شاکی خصوصی در بین باشد که در صورت اخیر نیز دادرسان دادگاه موظف‌اند راساً امر تحقیق را تصدی کنند و حق ارجاع تحقیق از شهود یا مطلعین، جمع‌آوری اطلاعات و دلایل و یا هر اقدام دیگری که برای کشف جرم لازم بدانند را به ضابطین دادگستری ندارند» (همان: ۲۰۸).

ذکر چند نظر مشورتی از اداره حقوقی قوه قضاییه و چند رأی از دیوان عالی کشور نیز مؤید رویکرد بزه‌پوشی در رویه قضایی است:

۱- نظریه مشورتی شماره ۳۰۲۲ مورخ ۱۳۸۸/۶/۸: «صرف تنها بودن زن و مرد در یک‌جا نمی‌تواند از مصادیق رابطه نامشروع یا اعمال منافی عفت به شمار آید» (همان: ۲۵۰).

۲- نظریه مشورتی مورخ ۱۳۶۹/۸/۲۶ همان مرجع: «با توجه به محتویات پرونده ... در رابطه با زنا، نظر به این که طرفین از ابتدا قصد ازدواج داشته‌اند و اظهار ندامت نموده‌اند و حسب نظر برخی از فقهای عظام، اجرای حد زنا نسبت به هر دو شکل مورد شبهه است

۴- دادنامه شماره ۱۴۰۹/۱۲۳ مورخ ۱۳۷۰/۹/۲۷ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور: «با توجه به وضع خاص و غیر متعارف بودن و پراکنده‌گویی‌های وی (ولو مریض روانی بودنش تایید نشده)، احتمال بی‌اطلاعی و جهل وی به حکم موضوع می‌رود؛ لذا برای رفع هر گونه شبهه، دادنامه تجدید نظرخواسته نقض می‌شود» (همان: ۹۹).

۵- دادنامه شماره ۱۶ مورخ ۱۳۷۶/۱۲/۲۱ صادره از شعبه شانزدهم دیوان عالی کشور: «تنها از گواهی پزشکی قانونی مبنی بر حامله شدن و صرف اعلام شکایت شاکی تحقق بزه اعلامی به وسیله متهم احراز نمی‌شود» (همان: ۱۰۲).

والحدود تدرأ بالشبهات ...» (گلدوزیان، ۱۳۹۴: ۹۹).

۳- رای اصراری شماره ۱۴ مورخ ۱۳۷۷/۸/۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور: «با توجه به این که متهم منکر زناست و اظهار داشته که شخصی را سیغه کرده و از حکم حرمت بین‌الاختین آگاه نبوده و دلیلی نیز بر اثبات خلاف این امر و این که عالماً عامداً مرتکب زنا شده اقامه نگردیده و به طور کلی طبق ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی (سابق) نیز حد زنا منوط به آگاهی زانی از موضوع و حکم است، بر این اساس صدور حکم رجم برخلاف موازین شرعی و قانونی است» (همان: ۹۹).

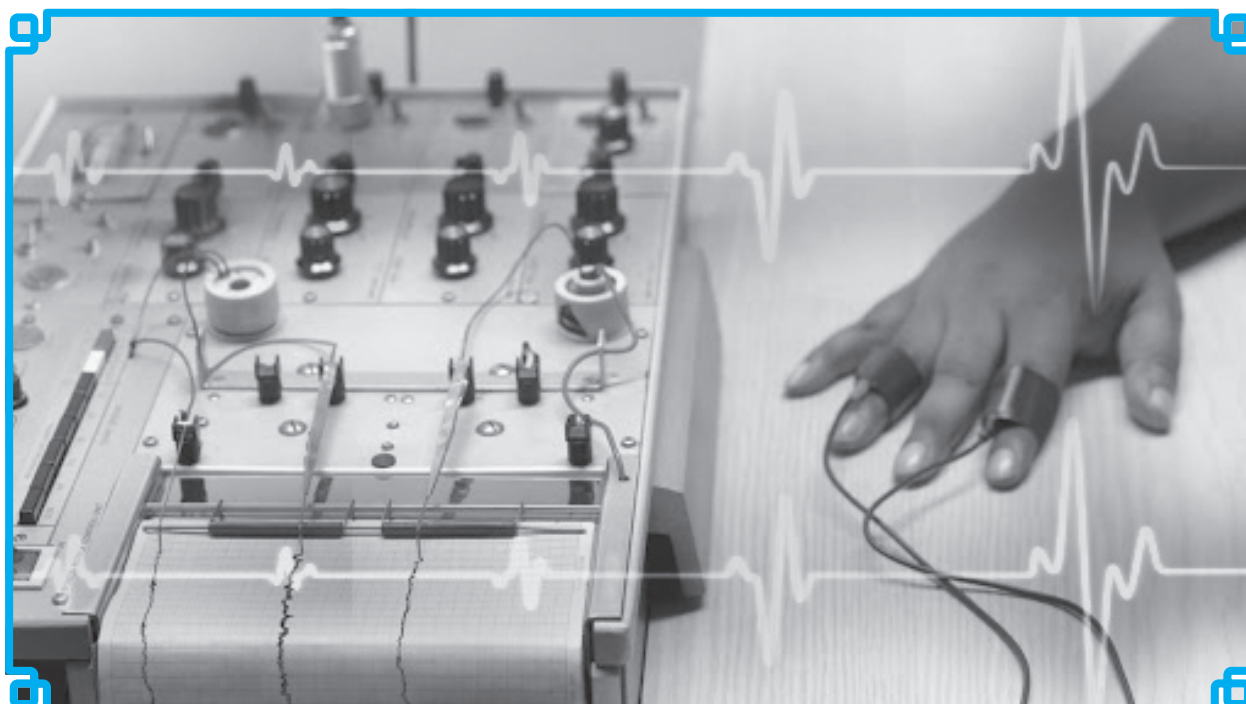
برآمد

- ۱- بزه‌پوشی در جرایم منافی عفت و جرایم مستوجب حد ریشه در احکام اسلام دارد و پیش از آن چنین رویکردی دیده نشده است.
- ۲- پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قوانین ماهوی و شکلی از رویکرد بزه‌پوشی غافل نبوده و این رویکرد به ویژه در قوانین مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری (هر دو) مصوب ۱۳۹۲ قوت گرفته است.
- ۳- مستثنیات بزه‌پوشی رفتارهای منافی عفت در قانون جدید، وجود شاکی خصوصی، عنف، سازمان‌یافته بودن و ارتکاب جرم در مرئی و منظر عموم است.

پی‌نوشت:

- ۱- «هرگاه زن و مردی که بین آن‌ها علقه زوجیت نباشد مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تقبیل یا مضاجعه شوند، به شلاق تا نود و نه ضربه محکوم خواهند شد و اگر عمل با عنف و اکراه باشد فقط اکراه‌کننده، تعزیر می‌شود».
- فهرست منابع:
- ۱- ابن‌اخوه، معالم‌القریبه (آیین‌شهرداری)، برگردان: جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۲، ۱۳۶۰.
- ۲- ایرانی‌اربابی، بابک، مجموعه نظریه‌های مشورتی جزایی، جلد ۱، تهران: مجد، چاپ ۲، ۱۳۸۶.
- ۳- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج‌اللغه و صحاح‌العربیة)، جلد ۲، دارالعلم‌الملائین، چاپ ۴، ۱۹۹۰.
- ۴- حجتی‌کرمانی، علی، سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، تهران: مشعل، ۱۳۶۹.
- ۵- حسینی‌الزبیدی، سید محمد مرتضی، تاج‌العروس من جواهر القاموس، جلد ۱۱، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۶- حسینی، سید محمد، سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت، چاپ ۴، ۱۳۹۴.
- ۷- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران: شهر دانش، چاپ ۳۰، ۱۳۹۴.
- ۸- خوری‌الشرتوتی‌البنانی، العلامة السعید، اقرب‌الموارد، جلد ۲، تهران: دارالاسود، چاپ ۱، ۱۳۷۲.
- ۹- رضائی نوری، محمود، فرهنگ حقوقی مدین، تهران: مدین، چاپ ۳، ۱۳۷۶.
- ۱۰- ساقیان، محمدمهدی، پیش‌گیری از تکرار جرم از گذر جایگزین‌های تعقیب کیفری، رهیافت‌های نوین پیش‌گیری از جرم، جلد ۱، تهران: میزان، چاپ ۱، ۱۳۹۱.
- ۱۱- قرشی، سید علی‌اکبر، مفردات نهج‌البلاغه، جلد ۱، تهران: قبله، چاپ ۱، ۱۳۷۷.
- ۱۲- گروه پژوهشی، جرایم منافی عفت در رویه دادگاه‌ها، تهران: چراغ دانش، چاپ ۱، ۱۳۹۷.
- ۱۳- گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی
- ۱۴- متقی‌هندی، ادراً الحدود ما استلعلتم، کنز‌العمال، جلد ۵، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۱۵- محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه جزایی، تهران: مرکز نشر اسلامی، چاپ ۷، ۱۳۸۶.
- ۱۶- صبحی‌محمصانی، فلسفه قانون‌گذاری در اسلام، برگردان: اسماعیل گلستانی، تهران: امیرکبیر، چاپ ۲، ۱۳۵۸.
- ۱۷- نوبهار، رحیم، «مقررات کیفری و جرایم و مجازات‌ها در تورات»، فصل‌نامه مفید، شماره ۱۷، ۱۳۸۷.
- ۱۸- نوزدی، عزت‌اله، مسیحیت تا آغاز عصر روشنگری، تهران: دقت، ۱۳۸۰.
- ۱۹- وارثن، ژان، زرتشت چه می‌گوید، برگردان: عنایت‌اله شکیب‌پور، تهران: سعیدی، ۱۳۶۳.

ارزش قضایی اقدامات دروغ‌سنج در دادرسی کیفری



رضا رجبی کرسیکلا، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری اطفال و نوجوانان

چکیده

یافتن حقیقت در نظام عدالت کیفری از اهمیت به‌سزایی برخوردار است؛ ولی به این دلیل این‌که حقیقت در امور کیفری به آسانی قابل تشخیص نیست، گاه کشف واقع مستلزم واکاوی در امور دیگر بوده و در این راستا قاضی کیفری دارای نقشی فعال است و اصل آزادی در تحصیل دلیل بر وی صدق می‌کند. از سوی دیگر، حصول اقناع وجدانی که معیار اثبات ارتکاب بزه در پرونده‌های کیفری است مبتنی بر کشف حقیقت است. تحصیل ادله محدودیت‌هایی دارد و دست قاضی برای اعمال هر شیوه‌ای در این جهت باز نیست و اصل عدم اعتبار دلیل مأخوذه از طرق نامشروع تعدیل و محدود شده است. توسل به ابزاری مانند شکنجه و آزار و اذیت جسمی و روحی متهم، بازرسی غیر قانونی منزل، توسل به اقدامات حيله‌گرانه در بازجویی و ... برای تکوین قناعت وجدانی یا علم قاضی، نامشروع است و علم حاصل از به‌کارگیری چنین روش‌هایی غیرقابل استناد است.

این نوشتار با بررسی ارزش قضایی اقدامات دروغ‌سنج در دادرسی کیفری، به این نتیجه واصل می‌شود که رسالت محاکم قضایی احقاق حق بر اساس قوانین موضوعه و در پرتو اصول و قواعد مسلم حقوقی و روبه‌های راهگشای قضایی با حفظ حقوق افراد حاضر در فرایند دادرسی کیفری به ویژه متهم است.

واژگان کلیدی: دروغ‌سنجی، تحصیل دلیل، ادله نامشروع، دستگاه دروغ‌سنج، خواب مصنوعی، سرّ حقیقت

درآمد

امروزه پیشرفت علوم و فناوری آثار خود را در تمامی زمینه‌ها از جمله وسایل و ابزار کشف و اثبات جرایم آشکار ساخته است؛ به گونه‌ای که در عصری که آن را عصر «ادله علمی»^(۱) می‌نامند، حتی ادله‌ی سنتی مانند شهادت و اقرار در مواردی با کمک ادله جدید سنجیده می‌شود. مهم‌ترین ویژگی دوره علمی، کم‌رنگ شدن مستندات غیر تجربی و به عبارتی، معنوی در نظام عدالت کیفری است که علت آن گذشت زمان و پیشرفت علوم و تأکید بر اثبات‌پذیری تمام وقایع از طریق تجربه است. از سوی دیگر، بزه‌کاران امروزی در مقایسه با گذشته تکنولوژی‌های روز را در ارتکاب اعمال معارض با قانون به کار می‌گیرند و مراجع قضایی که وظیفه حفظ نظم و امنیت و آسایش جامعه را بر عهده دارند، در برخورد با این بزه‌کاران، ناگزیر از توسل به تکنولوژی‌های نوین جهت کشف و اثبات جرایم می‌باشند.

افناع وجدانی یک نتیجه‌گیری قضایی است که مجموع اوضاع و احوال و قرائن مسلم موجود در پرونده، دادرسی را به سوی آن سوق می‌دهد. قناعت وجدان دادرسی در امور کیفری به خلاف امور حقوقی که تنها محصور به ادله ذکر شده در قانون می‌باشد، می‌تواند مبتنی بر هر دلیل دیگری صرف نظر از ادله احصاء شده از سوی مقنن باشد؛ چرا که در مسائل کیفری به دلیل اهمیت این امور که مرتبط با نظم و امنیت و آسایش عمومی و اجتماعی است، اصولاً ادله احصاء نمی‌شوند و ادله‌ای مانند نظریات کارشناسی و یافته‌های آزمایشگاهی قرائن و اماراتی هستند که داخل در علم قاضی است خود یک دلیل قانونی محسوب می‌شود. با وجود این، اصل آزادی تحصیل

دلیل همواره با قیود و محدودیت‌هایی همراه می‌باشد که رعایت آن الزامی است. وجود این قیود و محدودیت‌ها در راستای پیش‌گیری از خودکامگی‌های قضایی^(۲) دادرسی و حمایت از حقوق فردی اعضای جامعه ضروری است؛ اما با ابداع روش‌های نوینی چون دستگاه دروغ‌سنج، هیپنوتیزم و تلقیح مواد دارویی خاص جهت اعتراف‌گیری که می‌تواند نقش مؤثری در کشف حقیقت داشته باشد، ضرورت تبیین و بررسی مشروعیت قانونی اطلاعات به دست آمده از این طریق را آشکار می‌سازد؛ چرا که علاوه بر قانونی بودن دلیل جهت بهره‌برداری قضایی، طرق تحصیل آن نیز باید به نحو شرعی و مطابق با قانون باشد. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که در جنایاتی مانند قتل نیز چنان‌چه در تحصیل مهم‌ترین دلیل برای اثبات آن ضوابط و شرایط مقرر قانونی نادیده گرفته شود، آن دلیل فاقد اعتبار است؛ اگرچه اثبات جرم تنها در گرو همان دلیل باشد و این امر به ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی بسیار پراهمیت است؛ چرا که در پرونده‌های کیفری مرجع تحقیق پرورش‌دهنده ادله موجود در پرونده بوده و از رهگذر سلسله اقدامات قضایی به تحصیل دلیل مبادرت می‌نماید و بیشترین نقش را در تکامل پرونده کیفری در جهت دادرسی ایفا می‌کند.

این مقاله در راستای بررسی میزان اعتبار اقدامات دروغ‌سنج برای کشف واقع در امور کیفری است.

۱- پیشینه اقدامات دروغ‌سنج

یافتن روش‌هایی برای راستی‌آزمایی و کشف دروغ از قرن‌ها پیش مورد توجه بشر بوده است. در گذشته به دلیل نبود علم و فناوری گسترده امروزی، زمام‌داران جامعه با به کارگیری روش‌های غیر انسانی

و آزار دهنده و گاه کشنده در پی یافتن حقیقت بوده‌اند. روش‌هایی مانند راه رفتن در آتش، ریختن سرب داغ بر بدن مجرم، قرار دادن دست‌های مجرم در آب جوش و وادار کردن مجرم به شنا با دستان بسته از جمله روش‌هایی بوده که بشریت در گذشته برای کشف حقیقت به کار گرفته است.^(۳) این روش‌ها تنها معیارهایی برای تشخیص گناهکاری یا بی‌گناهی متهمان بوده است؛ نه این‌که به عنوان مجازات اعمال شود و چارچوب فکری مجریان این‌گونه روش‌ها این بوده که اگر مجرم بی‌گناه باشد، بدون آسیب از این آزمایشات گذر خواهد کرد و در غیر این صورت گناهکار بوده و مستحق مجازات است (آقا بابایی و احمدی ناطور، ۱۳۹۱: ۸-۱۰).

در این میان تحولات یک دوره زمانی نسبت به سایر دوره‌ها از جهت نحوه کشف حقیقت و دستیابی به اطلاعات مجرمانه و پنهان بیشتر به چشم می‌آید و آن دوره قرون وسطی است که پدیده تفتیش عقاید^(۴) را از خود به یادگار گذاشته است. تفتیش عقاید یا باورپرستی یا باور کاوی که به معنای بازرسی و جست و جو در باورها و افکار و عقاید افراد است، به اعمالی گفته می‌شود که یک موضع صاحب قدرت مردم را به دلیل باورهایی که دارند بازخواست می‌کند و در واقع در برابر آزادی بیان و آزادی عقیده یا آزادی اندیشه قرار دارد. به بیان دقیق‌تر، تفتیش عقاید عبارت از هیئت‌های داوری بسیار مجهز است که کلیسای کاتولیک به وسیله آن‌ها می‌کوشید به یکپارچگی دینی مورد نظر خود نائل شود و آن را مبارزه با فرقه‌گرایی دینی می‌نامید (بکراش، ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۳۰). شروع پدیده تفتیش عقاید، قرن دوازدهم و در فرانسه بود و توسط دستگاه کلیسا انجام می‌شد و

در دادگاه‌های تفتیش عقاید افراد بسیاری به ارتداد، شرک و جادوگری متهم می‌شدند. این افراد به انحاء مختلفی مورد تخلیه اطلاعاتی قرار می‌گرفتند و انواعی از شدیدترین شکنجه‌ها جهت اخذ اعتراف نسبت به آن‌ها اعمال می‌شد و اکثر مردم توان مقاومت نداشته و به اعمال کرده و ناکرده خود اعتراف می‌کردند. سپس کلیسا بر اساس اعترافات و اطلاعات به دست آمده از این رهگذر، آن‌ها را به مجازات‌های گوناگون محکوم می‌کرد و در بسیاری موارد به صورت‌های غیرانسانی اعدام می‌کرد (رضایی، ۱۳۸۴: ۱۰).

با گذشت زمان و تکامل بیشتر مبانی حقوق کیفری در جوامع بشری و به ویژه ظهور مکاتب متعدد جرم‌شناسی که هر یک خطی مشی خاص خود را در خصوص پدیده مجرمانه و بزهکار و بزه‌پدیده داشتند و شکل‌گیری اصول بنیادین کیفری در نتیجه تعامل این مکاتب با یکدیگر طی قرون مختلف، از جمله اصل شخصی بودن مجازات‌ها، اصل منع شکنجه، اصل حفظ کرامت انسانی و اصل قانونی بودن جرم و مجازات، روش‌های کشف حقیقت و اثبات دعوای کیفری همانند مفهوم کیفر دادن، در طول زمان مصون از تغییر و تحول نماند؛ یعنی همان‌طور که اعمال مجازات‌ها در طول تاریخ جوامع بشری مراحل و فرایندهای گوناگونی را سپری نموده و در مسیر تکاملی خود از مرحله راه رفتن در آتش، ریختن سرب داغ بر بدن مجرم، اعمال مجازات نسبت به حیوانات و اشیاء و ... تا مرحله امروزی آن که مجازات‌ها تعدیل یافته و قانون‌مند و ضابطه‌مند شده است، نحوه انجام تحقیقات و طرق تحصیل ادله و نحوه اثبات جرایم نیز سیر تحول خاص خود را داشته است؛ به نحوی که امروزه بر خلاف گذشته که تنها نظام ادله قانونی

حاکمیت داشت، با توجه به ضرورت کشف حقیقت در پرونده‌های کیفری، جهت اعمال کیفر از فناوری‌های نوین با توجه به پیشرفت تکنولوژی و علوم و فنون و به تبع آن علمی شدن ارتکاب جرایم استفاده می‌شود. نظام‌های حقوقی دنیا اگر چه انجام هرگونه اقدام تحقیقی از سوی مقامات قضایی را که برای کشف حقیقت لازم باشد در قالب اصل آزادی در تحصیل ادله تجویز نموده‌اند، ولی در مقابل با تبیین و به رسمیت شناختن اصولی مانند حفظ حریم خصوصی، منع شکنجه، حفظ کرامت انسانی، مصونیت جان، مال، عرض و ناموس افراد از تعرض و قانونی بودن طرق تحصیل ادله، تا حدود زیادی از کلیت اصل مذکور کاسته و دامنه شمول و قاطعیت آن را محدود نموده‌اند (حیدری و فتاحی، ۱۳۹۳: ۴).

۲- مفهوم دروغ و دروغ‌سنجی در رسیدگی کیفری

از الزامات اجرای عدالت قضایی، مشارکت شهروندان و افراد دخیل در پرونده‌های کیفری به ویژه متهم در ارائه به موقع و صحیح اطلاعات و اخبار در خصوص وقوع جرم و جزئیات مربوط به آن است. هر اقدامی که کشف جرم یا ادله مربوط به آن را با تأخیر مواجه سازد و یا شناسایی متهم یا متهمین را با دشواری همراه سازد و یا با گمراه کردن ضابطان و یا قضات رسیدگی‌کننده به پرونده، متهم یا متهمین را از چنگال عدالت فراری دهد و یا موجبات عدم اجرای مجازات متناسب و به حق را فراهم سازد و یا افراد بی‌گناه را در مظان اتهام قرار دهد، اجرای عدالت را در هاله‌ای از ابهام قرار داده و النهایه نظم و امنیت و منافع عمومی جامعه در معرض تهدید قرار خواهد گرفت (آماده، ۱۳۸۶: ۵۱).

افراد جامعه با توجه به موقعیت‌ها و شرایط متنوعی که در آن قرار می‌گیرند، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند. یکی از این واکنش‌ها دروغ‌گویی یا کتمان حقیقت است؛ به خصوص در مورد مجرمان و متهمان که به دلیل ترس از اعمال مجازات و آثار تبعی آن، ارتکاب جرم از سوی خود را انکار نموده و یا در فرض اقرار به ارتکاب جرم، با انگیزه‌هایی مانند برخورداری از مجازاتی اندک و فرار از مجازات شدیدتر و خلاصی متهم اصلی از بیان کامل جزئیات و اطلاعات مربوط به جرایم ارتکابی که مقام قضایی نسبت به آن‌ها آگاهی نداشته خودداری نموده و با بیان مطالب خلاف واقع و حاشیه‌ای موجب فریب مقام قضایی شده و جریان رسیدگی کیفری را به حاشیه و مسیر مورد نظر خود هدایت می‌کنند. کتمان حقیقت یا دروغ‌گویی در امور کیفری عبارت است از خودداری متهم از بیان مطالب و اطلاعات و جزئیاتی که داخل در زوایای پنهان پرونده بوده و نسبت به مقام رسیدگی‌کننده مستور و در نحوه رسیدگی قضایی و اعمال مجازات منشأ اثر می‌باشد و یا اظهار مطالب قلب شده از سوی وی به صورت ارادی و آگاهانه (کریمی‌نیا، ۱۳۸۳: ۲۴۶) و به منظور گمراه کردن مقام قضایی و ایجاد تأخیر در روند رسیدگی قضایی و منحرف نمودن مسیر پرونده است که ممکن است تحت تأثیر فشارهای بیرونی وارد شده از سوی افراد خارج از پرونده کیفری و یا بعضاً از سوی افراد دخیل در پرونده اعم از قضایی و غیر قضایی و یا به قصد نیل به اهداف شخصی مانند خلاصی متهم اصلی پرونده از تحمل مجازات شدیدتر صورت پذیرد؛ به عبارت دیگر، کتمان حقیقت و دروغ‌گویی نزد متهم به مثابه یک مفر و بیانگر این مطلب است که وی تحت

یک فشار بیرونی قرار گرفته یا هدفی خاص را دنبال می‌کند و به منظور نیل به مقصود خود یا برای فرار و خلاصی از فشاری که او را در نوعی حالت تنش‌زا و یا وضعیت اجتماعی رنج‌آور و آزار دهنده قرار داده، به آن متمسک می‌شود؛ اما از سویی دیگر اقدامات دقیق، صحیح، سریع و هوشمندانه مستخدمان دستگاه قضا و ضابطان قضایی از دیگر الزامات اجرای عدالت قضایی است. تعقیب و پیگرد متهمین و ناقضان هنجارهای اجتماعی به موجب بند ۴ از اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از وظایف دستگاه قضا و ضامن بقای نظم و امنیت و آسایش عمومی جامعه است. انجام این وظیفه از سوی قاضی رسیدگی‌کننده به امر کیفری به عنوان بازوی اجرایی عدالت قضایی در جامعه، مستلزم احاطه همه‌جانبه او بر موضوع پرونده و جزئیات آن است؛ به نحوی که هیچ عاملی نتواند او را از مسیر مدیریت صحیح پرونده کیفری و رسیدن به مقصود نهایی که احقاق حقوق جامعه و حفظ نظم و امنیت و آسایش عمومی و پیگرد مجرمین است خارج سازد؛ اما نیل به این هدف با انجام تحقیقات قضایی صحیح و در چارچوب مقررات قانونی به صورت جامع و مانع و جمع‌آوری کلیه ادله له و علیه متهم که مؤثر در رسیدگی قضایی و صدور رأی شایسته و بایسته است، میسر خواهد بود.

باید به این نکته توجه نمود که قاضی که خود در میان دوگانگی قضاوت قرار دارد؛ در صورتی که از اظهارات خلاف واقع متهم متأثر شود، به صورت ناخودآگاه از مسیر اصلی پرونده دور خواهد شد؛ لذا در صورتی که مقام قضایی در صحت اظهارات متهم دچار تردید شود، می‌بایست با دقت و ریزبینی خاص و

با انجام تحقیقات و اقدامات تکمیلی و احتیاطی و دروغ‌سنجی در چارچوب قوانین و مقررات، در صدد تشخیص صحت یا کذب بودن اظهارات متهم در خصوص جرم و جزئیات نحوه ارتکاب آن برآید. اقدامات دروغ‌سنجی عبارت است از انجام یک سلسله اقدامات تحقیقاتی فنی و تخصصی از سوی مقام قضایی که حسب مورد شامل انجام پرسش‌هایی جزئی از متهم در خصوص زوایای پنهان و مشتبه جرم ارتكابی مانند زمان، مکان، شیوه ارتکاب، ابزار به کار گرفته شده و افراد حاضر در محل وقوع جرم است و یا بهره‌گیری از ابزارها و فناوری‌های نوین و علوم دانشگاهی در چارچوب مقررات قانونی و تطبیق اطلاعات به دست آمده از این فرایند با دیگر اطلاعات موجود در پرونده و اظهارات قبلی متهم و تحقیقات انجام شده از سوی ضابطان قضایی به منظور کسب اطلاعات جدید یا تشخیص صدق یا کذب بودن اظهارات متهم است.

کتمان حقیقت یا دروغ‌گویی در امور کیفری عبارت است از خودداری متهم از بیان مطالب و اطلاعات و جزئیاتی که داخل در زوایای پنهان پرونده بوده و نسبت به مقام رسیدگی‌کننده مستور و در نحوه رسیدگی قضایی و اعمال مجازات منشأ اثر می‌باشد.

به طور مثال، می‌توان به بازسازی صحنه قتل با همکاری ضابطان و متهم که با حضور مقام قضایی در صحنه ارتکاب جرم و توضیح متهم در خصوص نحوه ارتکاب جرم و جزئیات مربوط به آن اشاره کرد

که در راستای حصول اطمینان نسبت به صحت اظهارات متهم انجام می‌شود.

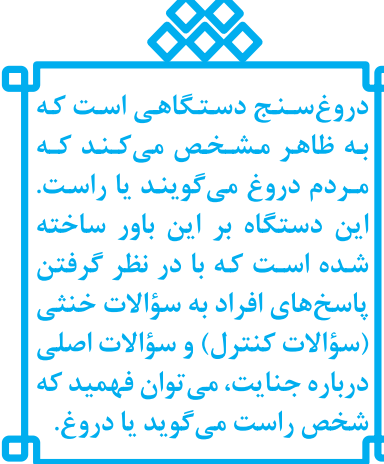
۳- دستگاه دروغ‌سنج^(۵)

دروغ‌سنج دستگاهی است که به ظاهر مشخص می‌کند که مردم دروغ می‌گویند یا راست. این دستگاه بر این باور ساخته شده است که با در نظر گرفتن پاسخ‌های افراد به سؤالات خنثی (سؤالات کنترل) و سؤالات اصلی درباره جنایت، می‌توان فهمید که شخص راست می‌گوید یا دروغ. متخصصان دروغ‌سنج عقیده دارند که فعالیت فیزیولوژیک انواع مختلفی دارد که به هنگام دروغ گفتن می‌توان آن‌ها را تشخیص داد. این دستگاه علائم فیزیولوژیک ناشی از برانگیختگی را ثبت می‌کند، مانند عرق کردن پوست، تنفس و سرعت تپش قلب و فشار خون. در واقع دروغ‌سنج دروغ را نمی‌سنجد، بلکه برانگیختگی را می‌سنجد (آیزنگ، ۱۳۵۰: ۲۴). این دستگاه به عنوان یک آشکارکننده دروغ شناخته می‌شود که از طریق اندازه‌گیری و ثبت شاخص‌های فیزیولوژیکی به کار گرفته می‌شود.

استفاده علمی از تغییراتی که در بدن حاصل می‌شود برای کشف حقیقت و سنجش دروغ از قرن نوزدهم آغاز شد و اولین فردی که پایه علمی سنجش دروغ را کشف کرد، موسو^(۶) متخصص فیزیولوژی ایتالیایی بود که آزمایشات بسیاری در مورد ترس انجام داد و رابطه آن را با تغییراتی که در نبض و فشار خون حاصل می‌شد مطالعه نمود؛ اما اولین دستگاه کشف دروغ را همکار او لومبروزو^(۷) ساخت. دستگاه لومبروزو تغییرات حاصل در فشار خون متهم را به وقت بازپرسی راجع به جرم مورد نظر ثبت می‌کرد و بعدها با تحقیقات دانشمندانی مانند مارستون^(۸) و بنوسی^(۹) به مراحل تکمیلی خود نیز رسید (صانعی، ۱۳۴۳: ۶۸)،

اما نمونه دقیق و کامل این دستگاه نخستین بار در سال ۱۹۲۱ میلادی توسط لارسون^(۱۰) دانشجوی پزشکی دانشگاه کالیفرنیا ساخته شد و پس از او فردی به نام لئوناردو کیلر^(۱۱) آن را کامل تر کرد و از آن در ادارات پلیس ایالت‌های آمریکا استفاده می‌شد (آقابابایی و احمدی ناطور، ۱۳۹۱: ۱۲). این دستگاه دارای رشته‌های مغناطیسی است و بر روی بازو، دست و سینه متهم قرار داده می‌شود و تغییرات حاصله در کار طبیعی برخی از واکنش‌های بدن مانند تعداد ضربان قلب، نبض، تنفس را به صورت گراف یا نمودار رسم و ضبط می‌کند و در این حین سؤال‌هایی در خصوص جرم انتسابی از متهم پرسیده می‌شود و برخی از این سؤال‌ها مربوط به جرم و مابقی سؤال‌های ساده است. این سؤال‌های مهم را در میان سؤال‌های معمولی و غیر مهم چنان قرار می‌دهند که ناراحتی و اضطرابی ناشی از سؤال‌های مهم، با یک سؤال معمولی کاهش یابد و دوباره با یک سؤال مربوط به جرم افزون شود. تنظیم سؤال‌ها به این ترتیب برای حصول این اطمینان است که تغییرات بدنی حاصله به سؤال‌های مربوط به جرم و نه به عوامل خارجی دیگر نظیر ناراحتی و اضطراب کلی بستگی داشته باشد (همان: ۶۹). با این حال تحقیقات نشان داده است که هیچ واکنش فیزیولوژیکی خاصی در ارتباط با دروغ‌گویی وجود ندارد و فعالیت مغزی و مکانیزم مرتبط با دروغ‌گویی ناشناخته است و در بیشتر مواقع مأمورین پلی‌گراف از روش ارزیابی شخصی خود به عنوان تکنیک‌های کامپیوتری استفاده می‌کنند. مطالعات در این خصوص نشان می‌دهد که در تکنیک تست پلی‌گراف بسیاری از افراد بی‌گناه نیز واکنش فیزیولوژیکی

بالایی را نسبت به سؤال‌های مربوط به جرایم از خود نشان می‌دهند. در استفاده از دستگاه دروغ‌سنج هر دو نوع خطای منفی کاذب و مثبت کاذب نامطلوب هستند؛ اما بسته به شرایط ممکن است یکی مهم‌تر باشد. در تحقیقات جنایی (جرایمی مانند سرقت، قتل و تجاوز) خطای مثبت کاذب جدی‌تر است؛ زیرا در این موارد یک فرد بی‌گناه مورد تعقیب قانونی و محکوم شدن قرار می‌گیرد. خطای کاذب منفی به این معناست که یک فرد گناهکار از تعقیب مصون می‌ماند. در امور مربوط به مسائل امنیتی، خطای منفی کاذب مهم‌تر است؛ زیرا تشخیص ندادن یک جاسوس خطرناک محسوب می‌شود (یونسی هروی، ۱۳۹۴: ۷۹).


دروغ‌سنج دستگاهی است که به ظاهر مشخص می‌کند که مردم دروغ می‌گویند یا راست. این دستگاه بر این باور ساخته شده است که با در نظر گرفتن پاسخ‌های افراد به سؤالات خنثی (سؤالات کنترل) و سؤالات اصلی درباره جنایت، می‌توان فهمید که شخص راست می‌گوید یا دروغ.

مهم‌ترین نقدی که به این روش وارد شده این است که این دستگاه ظرفیتی برای شناسایی حقیقت یا دروغ بودن مطالب را ندارد؛ بلکه فرایندهای بیولوژیکی فرد را اندازه‌گیری می‌کند تا مشخص شود که آیا آن‌ها یک رویداد فیزیولوژیکی را تجربه می‌کنند؛ عرق کردن، افزایش فشار خون یا تعداد ضربان قلب یا تنفس به عنوان شاخص‌هایی، برای کسی که دروغ می‌گوید در نظر گرفته شده است که

در اثر افزایش استرس از گفتن به دروغ ایجاد می‌شود؛ اما عوامل بسیاری می‌تواند توانایی دستگاه مذکور را تحت تأثیر قرار دهد. نگرانی‌های ناشی از هر نوع فعالیت می‌تواند توسط دستگاه به عنوان دروغ خوانده شود؛ مانند استرس و هم‌چنین نگرانی دادن پاسخ‌های صحیح به سؤال‌ها و تست‌ها که به آن واکنش مثبت کاذب می‌گویند. از سوی دیگر برخی محققان گزارش کرده‌اند که می‌توان از کشف دروغ با استفاده از تکنیک‌های مختلف مانند سرکش کردن، فشردن عضلات پشتی و پاسخ دادن به سؤالات بدون فکر کردن به رویدادهای مرتبط به آن سؤال‌ها که سابقاً برای فرد رخ داده جلوگیری کرد. نتیجه این‌که پلی‌گراف در موارد متعدد بر اساس عدم اطمینان علمی خود با موفقیت به چالش کشیده شده است؛ زیرا نتایج یک آزمون چندضلعی می‌تواند به معنی بسیاری از چیزها باشد و در شناسایی دروغ‌ها غیر قابل اعتماد بوده و نتایج آن به عنوان مدرک غیر قابل قبول است (آقابابایی و احمدی ناطور، ۱۳۹۲: ۲۲). پلی‌گراف معمولاً به عنوان بخشی از فرایند غربال‌گری برای نوع خاصی از مشاغل عمومی یا خصوصی مانند وزارت دفاع یا برخی از موقعیت‌های دارای حساسیت‌های امنیتی استفاده می‌شود. با وجود این، استفاده از این دستگاه برای مقاصد دادرسی کیفری، به دلیل آن‌که شأن انسان را تا حد یک وسیله و حیوان آزمایشگاهی پایین می‌آورد، مغایر با اصل حفظ کرامت انسانی است و از سوی دیگر اعمال هر نوع فشار جسمی بر متهم جهت کسب اطلاعات، نقض اصل منع شکنجه و مغایر با اصل سی و هشتم قانون اساسی و بندهای ۹ و ۱۰ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی و ماده ۷

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ لذا نتایج به دست آمده از آن قابل قبول نخواهد بود و نمی‌تواند مستند رأی و به تبع آن اعمال مجازات قرار گیرد.

۴- خواب مصنوعی

هیپنوتیزم^(۱۳) شاخه‌ای از روان‌شناسی و علم یا پدیده‌ای است که انسان به ضمیر ناخودآگاه و سیستم غیر ارادی بدن دست یافته و با ایجاد یک پیوند مناسب بین این حوزه و ضمیر ناخودآگاه، به کنکاش روانی و درمان برخی از مسائل روانی هیپنوتیزم‌شونده و یا انجام پرسش از او در مورد اتفاقی خاص می‌پردازد.^(۱۳) به عبارتی، در هیپنوتیزم به وسیله تلقین، شخص در حالت خاصی از هوشیاری قرار می‌گیرد.

واژه هیپنوتیزم را نخستین بار اتین فلیکس^(۱۴) در سال ۱۸۲۰ میلادی به کار برد؛ اما هیپنوتیزم به شیوه امروزی، نخستین بار در سال ۱۸۴۰ میلادی با تلاش‌های جیمز برید^(۱۵) جراح اسکاتلندی انجام گرفت که با استفاده از تلقین و استمرار محرک‌های فیزیکی نظیر پاندول، انگشتر، دیسک چرخان و هر چیز براقی، سوژه را به خلسه هیپنوتیزمی فرو می‌برد و سوژه در این حالت با ورود به ضمیر ناخودآگاه خود، می‌توانست صداهای دورتری را بشنود (همان: ۱۱). هیپنوتیزم موجب تسلط کامل بر فرد نمی‌شود؛ بلکه دیگری با ضمیر ناخودآگاه آدمی به مکالمه و القای تلقینات می‌پردازد. ضمیر ناخودآگاه تنها یک تئوری است که توضیح حقایق روی آن سوار می‌شود. در هیپنوتیزم قابلیت تشخیص جزئیات در هیپنوتیزم‌شونده افزایش می‌یابد و فرد تمام جنبه‌ها و ویژگی‌های محیطی را غیر از مواردی که توسط هیپنوتیزم‌کننده

مطرح می‌شود نادیده می‌گیرد. نتایج حاصل از هیپنوتیزم چندان قابل تکرار و تأیید نیست؛ لذا از منظر علم رسمی قابل اعتبار و برداشت کلی نمی‌باشد و حتی ممکن است فرد اطلاعاتی را به دروغ اظهار کند.



امروزه منع شکنجه یکی از حقوق بنیادین انسان‌ها دانسته شده است و احترام به شأن و کرامت انسان از مبانی اصلی وضع این قاعده است. اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز بر آن تأکید نموده‌اند.



هیپنوتیزم خواب مطلق نیست چون امواج مغزی در این حالت با امواج مغزی در حالت خواب بسیار متفاوت است. در این روش، هیپنوتیزم‌کننده قادر است هر آنچه در نظر دارد به شخص هیپنوتیزم‌شده القاء کند؛ زیرا در این حالت تلقینات هیپنوتیزم به جای حواس بدن عمل می‌کند و ضمیر ناخودآگاه انسان را تحت کنترل قرار می‌دهد. برخی معتقدند که از این روش تنها باید نسبت به قربانیان و شهود جرایم به منظور کشف جزئیات پرونده کیفری استفاده شود، نه نسبت به مجرمین؛ و در این موارد عمل هیپنوتیزم باید توسط یک روان‌کاو، روان‌شناس یا پزشک متخصص در این زمینه انجام پذیرد (خسروی مزل و عارفان، ۱۳۹۵: ۱۴۳). عده‌ای دیگر اعتقاد دارند که هیپنوتیزم می‌تواند ابزار ارزشمندی برای مأموران تحقیق جنایی در کشف حقیقت و دستیابی به مجرم یا اثبات جرم انتسابی

باشد (وین دبلیو و کارن ام، ۱۳۸۷: ۴۲۲). به نظر می‌رسد استفاده از روش هیپنوتیزم در دادرسی کیفری و به ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی مردود باشد؛ زیرا اولاً، استفاده از متهم به عنوان وسیله و موضوع عملیات آزمایشگاهی ناقض کرامت و حیثیت انسانی او است؛ ثانیاً، نتایج نهایی به دست آمده از به کارگیری این روش که از تداخل ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه متهم ناشی می‌شود از دیدگاه علمی قابل اعتماد و اثبات نیست؛ ثالثاً، این روش بر خلاف اصل احترام به تمامیت جسمانی و روانی افراد و مستلزم ورود به حریم خصوصی آنان است و نوعی اعمال فشار بر روان متهم محسوب می‌شود که به موجب اصل سی و هشتم قانون اساسی ممنوع است؛ رابعاً در فرض وجاهت علمی این روش، چون استفاده از این روش برخلاف اصل آزادی اراده در تحصیل دلیل می‌باشد و شخص به هیچ عنوان نسبت به گفته‌های خود در زمان هیپنوتیزم اراده و آگاهی ندارد و به نوعی یک نوع تسلط بر روان متهم است که مصداق بارز نقض حق سکوت متهم موضوع ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است، در صورتی که در پرونده کیفری دلایل دیگری مبنی بر بزهکاری متهم موجود نباشد، دادگاه نمی‌تواند صرفاً به اقرار و اطلاعات اخذ شده از متهم به وسیله هیپنوتیزم تمسک جوید و آن‌ها را مبنای بزهکاری متهم در عالم اثبات قرار دهد.

۵- سرْم حقیقت^(۱۶)

سرْم حقیقت یک نام رسمی برای هر یک از انواع داروهای روان‌گردان است که در تلاش برای به دست آوردن اطلاعات از افرادی که مایل به ارائه آن‌ها نیستند مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصطلاح سرْم

حقیقت برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی توسط دکتر ویلیام جفرسون بلکون^(۱۷) متخصص مغز و اعصاب آمریکایی مطرح شد و به نارکوانالیز مشهور است. وی یک روان‌پزشک و پزشک نظامی بود و به موجب آزمایشاتی که در قالب روان‌درمانی انجام می‌داد، به این نکته مهم دست یافت که تحت تأثیر داروهای شیمیایی معین و ایجاد حالت شبیه بی‌هوشی می‌توان از شخص مورد آزمایش یا تحقیق، حرف‌های صحیحی به دست آورد (خسروی و عارفان، ۱۳۵۹: ۱۴۴). از آن جهت روش نارکوانالیز به سرم حقیقت معروف است که با خوردن یا تزریق داروهای مختلف می‌توان از دروغ‌گویی متهمان جلوگیری کرد.

در مورد استفاده از این داروها از نظر علمی، اخلاقی و قانونی، مسائل جدی مطرح شده است و برخی از دادگاه‌ها به طور رسمی این داروها و اعتبار نتایج حاصل از آن‌ها را قبول ندارند و نتایج حاصل از آن‌ها را نیز به عنوان مدرک نمی‌پذیرند (همان: ۴۲۳). این داروها خواب‌آوری سریع ایجاد می‌کنند، لیکن فرد به خواب مطلق نمی‌رود بلکه در سطحی از هوشیاری قرار می‌گیرد که فاقد اراده بوده و هر نوع اطلاعاتی را می‌توان از او اخذ کرد. افرادی که تحت تأثیر این مواد مورد سؤال قرار گرفته‌اند، قابلیت کنترل شونده‌گی کامل دارند و قادرند خاطرات و رویدادهای گذشته که تجربه نموده‌اند را بازسازی دقیق نمایند. انواع سِرْم حقیقت در گذشته در مورد بیماران روانی در قالب روان‌پزشکی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این داروها آرام‌بخش بوده و باعث احساس آرامش می‌شود، فرد را از بازدارندگی خود رهایی می‌بخشد و آماده گفت‌وگو می‌شود.

استفاده از این روش برای جمع‌آوری دلیل در قوانین کشورهای سوئیس، ایتالیا و آلمان ممنوع است؛ اما در قوانین کشورهای ژاپن و کره جنوبی در صورتی که توأم با رضایت قبلی متهم باشد مجاز می‌باشد و موضع قانون‌گذار سایر کشورها مانند ایران، بلژیک و فرانسه روشن نیست (همان: ۱۴۳). به طور قطع می‌توان گفت که استفاده از این روش در کلیه مراحل دادرسی کیفری مردود است؛ زیرا اولاً، با پایین آوردن شأن متهم به مثابه یک حیوان آزمایشگاهی، ناقض اصل حفظ کرامت و حیثیت انسانی بوده و شکنجه روانی محسوب می‌شود که با اصل سی و هشتم قانون اساسی معارض است. در این اصل، لفظ «شکنجه» به صورت مطلق به کار رفته که شامل اعمال هرگونه شکنجه اعم از جسمانی و روانی جهت اخذ اقرار می‌باشد؛ ثانیاً، اعمال این روش مصداق بارز تعرض به تمامیت جسمانی و روانی متهم و نقض حریم خصوصی او است که به موجب اصل بیست و دوم قانون اساسی ممنوع اعلام شده است؛ ثالثاً، این روش برخلاف اصل آزادی اراده در تحصیل دلیل است و شخص به هیچ عنوان نسبت به گفته‌های خود در زمان به‌کارگیری این روش اراده و آگاهی ندارد و به نوعی یک نوع تسلط بر روان متهم می‌باشد که فاقد وجهت قانونی است و حق سکوت متهم در دادرسی کیفری را که به موجب ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری به رسمیت شناخته شده است، نقض می‌کند (حشمتی، ۱۳۹۳: ۷۴).

۶- تمایز بین ادله احراز و اخباری

در صورتی که ادله تحصیل‌شده به روش غیر قانونی حتی با نقض شدید حقوق متهم مانند شکنجه به دست آمده، با واقعیت مطابقت داشته باشد، آیا معتبر محسوب

می‌شوند؟ در این خصوص باید بین ادله اخباری که با خبر دادن اشخاص، مقام رسیدگی‌کننده پی به وقوع جرم می‌برد و منحصر در اقرار، شهادت و سوگند است و ادله احرازی که امور خارجی و عینی است که با ملاحظه آن‌ها مقام رسیدگی‌کننده جرم را احراز می‌کند و امارات و قرائن در این دسته قرار می‌گیرند، تفاوت قائل شد. در ادله احرازی، چنان‌چه اظهارات متهم حاوی اطلاعاتی مانند محل دفن جسد، محل مخفی کردن ادله وقوع جرم یا محل ساخت بمب‌های انفجاری جهت اقدامات ضد امنیتی باشد که تنها متهم از این موارد آگاهی دارد و مقام قضایی از طریق این اطلاعات پی به وقوع جرم توسط متهم ببرد، اطلاعاتی که از متهم اخذ می‌شود، ولو به طریق غیر قانونی، در واقع بیان امور خارجی و عینی است که در عالم خارج موجود است و بر خلاف ادله اخباری که می‌توان آن‌ها را بی‌اعتبار اعلام کرد؛ لیکن این اوضاع و احوال خارجی را نمی‌توان معتبر یا غیر معتبر دانست؛ بلکه نحوه دستیابی به آن اوضاع و احوال و استنباط قضایی از آن‌ها است که به صفت معتبر و غیر معتبر موصوف می‌شود (همان: ۷۲).

حال این انتقاد وارد است که صرف نظر از این‌که علم قاضی در امور کیفری از ادله اثبات جرم است، آن‌چه منجر به علم قاضی رسیدگی‌کننده به حقیقت می‌شود؛ باید قانونی باشد. به عبارتی، امر غیر قانونی نمی‌تواند اثر قانونی داشته باشد؛ بلکه باید با موازین شرعی و قانونی انطباق داشته باشد. پذیرفتن ادله فاقد اعتبار قانونی تحت عنوان امارات و قرائن قضایی که منجر به علم قاضی شود که خود از ادله اثبات مسائل کیفری است، اگرچه در جهت کشف حقیقت و اجرای عدالت

لازم و مفید تشخیص داده شود، لیکن موجب می‌شود که در تحصیل دلیل، توسل به طرق نامشروع و غیر صادقانه تعمیم یابد و در نتیجه به حقوق فردی متهم لطمه وارد کند؛^(۱۸) بنابراین گرچه در حقوق ایران مقررهای در این خصوص به صراحت نیامده است؛ لیکن اگر ادله غیر قانونی تحصیل شده ادله اخباری باشد؛ مانند اقرار ناشی از شکنجه، افزون بر قابل مجازات بودن عامل آن، دلیل نیز فاقد اعتبار است (ماده ۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲)^(۱۹)؛ اما اگر ادله غیر قانونی تحصیل شده از نوع احراز می‌باشد، نمی‌توان آن را مبنای صدور حکم قرار داد؛ بلکه در این موارد باید به سایر قرائن و امارات معتبر قضایی تمسک جست و نسبت به ادله احراز می‌کنند که غیر قانونی تحصیل شده تنها در پرتو انجام اقدامات قضایی همچون کشف محل دفن جسد و کشف محل اختفای آلات جرم ترتیب اثر داد و نمی‌توان اقرار به دست آمده از متهم در این گونه موارد را مبنای اثبات مجرمیت و صدور حکم قرار داد.

۷- ضمانت اجرای کیفری به کارگیری اقدامات مذکور

امروزه منع شکنجه یکی از حقوق بنیادین انسان‌ها دانسته شده است و احترام به شأن و کرامت انسان از مبانی اصلی وضع این قاعده است. اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز بر آن تأکید نموده‌اند.

قرآن کریم منزلت و جایگاه رفیعی را برای انسان قائل شده است و تعدی به شأن و کرامت انسان را ممنوع اعلام کرده است.^(۲۰) مهم‌ترین ویژگی قاعده مذکور، مطلق بودن آن است و هیچ وضعیت

استثنایی و فوق‌العاده‌ای نمی‌تواند موجب تجویز آن شود.

در حقوق داخلی، اصل سی و هشتم قانون اساسی مهم‌ترین مقرر قانونی در ارتباط با ممنوعیت شکنجه است که مطابق آن «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود». این اصل نسبت به موضوع ممنوعیت اعمال شکنجه موضع قاطع و بدون قیدی دارد و به طور مطلق اعمال شکنجه را از نظر جسمی، روحی و روانی ممنوع اعلام کرده است. در جهت حمایت کیفری از این اصل، ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ بیان می‌دارد: «هر یک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیر قضایی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد و چنان چه کسی در این خصوص دستور داده باشد، فقط دستوردهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند، مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت». این ماده مفهوم شکنجه را به نحوی مضیق‌تر از آنچه که مورد نظر قانون اساسی بوده، تعریف کرده و در نتیجه بسیاری از مصادیقی که از دیدگاه قانون اساسی شکنجه است، در ماده ۵۷۸ شکنجه محسوب نمی‌شود. ماده ۵۷۸ قانون مجازات در راستای جرم‌انگاری شکنجه، به اذیت و آزار بدنی تصریح کرده و در مورد اذیت

و آزار روحی و روانی سکوت کرده است (ایزدی‌فر، صمصامی و کاویار، ۱۳۹۲: ۲۴). در این که مأمور دولتی که اقدام به اذیت و آزار روحی و روانی متهم کرده است مشمول این ماده می‌شود یا خیر، نظر غالب این است که با توجه به صراحت ماده ۵۷۸ و اصول تفسیر مضیق قوانین کیفری و تفسیر به نفع متهم، عنصر مادی جرم شکنجه موضوع ماده مذکور، صرفاً از طریق آزار و اذیت بدنی محقق می‌شود.

جرم بودن شکنجه روحی و روانی به موجب ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی قابل اثبات است (محمدی، ۱۳۹۶: ۷۷). این ماده بیان می‌دارد: «هر یک از مقامات و مأمورین وابسته به نهادها و دستگاه‌های حکومتی که بر خلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محروم نماید، علاوه بر انفصال از خدمت و محرومیت یک تا پنج سال از مشاغل حکومتی، به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهد شد». با توجه به ماده مذکور، شکنجه روانی در فرضی که اقدامات دروغ‌سنج را از این نوع شکنجه بدانیم نیز به حکم ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی جرم است و مشمول ضمانت اجرای کیفری است. حتی اگر اقدامات مذکور را از مصادیق شکنجه «اعم از جسمانی و روانی» ندانیم، قدر متیقن به کارگیری اقدامات مذکور، حسب مورد تعرض به تمامیت جسمانی یا روانی یا نقض حریم خصوصی و آزادی‌های فردی خواهد بود که از سوی قانون اساسی نفی شده است؛ لذا با این وصف نیز به کارگیری این اقدامات مشمول ماده اخیرالذکر خواهد بود.

برآمد

۱- در جمع آوری دلایل، اصل آزادی و احترام به حقوق افراد، جزء لاینفک فرایند دادرسی کیفری است؛ چرا که احترام به آزادی افراد اعم از جسمانی و روانی مورد تأکید دین مبین اسلام است و نظام‌های مردم‌سالار دنیا هرگونه دلیلی را که به اراده آزاد یا حریم خصوصی و آزادی‌های فردی خدشه وارد کند، باطل می‌دانند و پای‌بندی به اصل برائت در همه نظام‌های حقوقی دنیا، بیانگر اهمیت موضوع اصل مشروعیت طرق تحصیل دلیل است.

۲- در دادرسی کیفری، علاوه بر رعایت اصول قانونی از جمله اصل برائت و اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، باید اصل آزادی اراده متهم و احترام به حیثیت و کرامت انسانی او نیز مرعی باشد و نسبت به قضات محاکم با توجه به اصول مارالذکر و در پرتو قاعده مهم فقهی «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» باید سختگیر بود و آن‌ها را در زمینه طرق تحصیل دلیل و تجزیه و تحلیل دلایل احصاء‌شده به نص قوانین و اصول بنیادین حقوقی محدود کرد.

۳- قوانین ایران در خصوص بطلان ادله تحصیلی از طرق غیر قانونی فاقد صلاحیت است. مقنن به اعتبار یا عدم اعتبار اقرار یا اطلاعات تحصیل‌شده از طریق تسلط بر روان و اراده متهم با روش‌های علمی تصریح نکرده است. البته در نظام عدالت کیفری ایران، بی‌اعتباری ادله در موارد نقض شدید حقوق متهم مانند شکنجه به رسمیت شناخته شده است؛ ولی با توجه به برخی مواد قانون آیین دادرسی کیفری از جمله مواد ۳۰ و ۶۰ این قانون، مقنن به طور ضمنی گام موثری بر ایجاد قاعده بطلان ادله و تحقیقاتی که به طرق غیر قانونی تحصیل شده، برداشته است که این امر ناشی از آگاهی مقنن از پیامدهای سوء ناشی از مستثنی کردن ادله‌ای است که بدون رعایت تشریفات قانونی به دست آمده است.

پی‌نوشت‌ها:

۲- آماده، غلامحسین، «جرایم علیه عدالت قضایی در قانون مجازات امارات و ایران»، مجله حقوقی عدالت آراء، شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.

۳- آیزنک، هانس یورگن، درست و نادرست در روانشناسی، برگردان: ایرج نیک‌آیین، تهران: نشر کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰.

۴- ایزدی‌فر، علی‌اکبر و صمصامی، جلال‌الدین و کاویار، حسین، «مبانی اصل ۳۸ قانون اساسی ایران و تحلیل سیاست کیفری ایران در حمایت از آن»، مطالعات حقوق بشر اسلامی، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲.

۵- بکراش، دوبرا، تفتیش عقاید، برگردان: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۸۷.

۶- حشمتی، ابوالفضل، «تحصیل دلیل از طرق نامشروع»، جستارهای فقه و حقوق، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۳.

۷- حیدری، الهام و فتحی، محمدجواد، «گستره اصل آزادی تحصیل دلیل در دادرسی کیفری ایران و انگلستان»، مطالعات حقوقی (علوم اجتماعی و انسانی شیراز)، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳.

۸- خسروی مرول، محسن و عارفان، غلامرضا، «بررسی محدودیت‌های تحصیل دلیل برای کشف جرم از منظر فقهی و حقوقی»، فصل‌نامه پژوهش‌نامه مطالعات راهبردی علوم انسانی و اسلامی، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۵.

۹- رضایی، محمد، «محنه و تشکیل نخستین محاکم تفتیش عقاید»، آینه پژوهش، شماره ۹۵، آذر و دی ۱۳۸۴.

۱۰- صانعی، پرویز، «دستگاه‌های دروغ‌سنج و تاریخچه و طرز کار آن‌ها»، حقوق امروز، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۳.

۱۱- کریمی‌نیا، پریسا، «عملیات فریب در عملیات روانی مطالعات عملیات روانی»، فصل‌نامه شماره ۷، زمستان ۱۳۸۳.

۱۲- محمدی، محمد، «بررسی ضرورت نفی شکنجه متهم در پرتو اصل احترام به کرامت انسانی در حقوق کیفری ایران و اسناد بین‌المللی»، فصل‌نامه مطالعات علوم سیاسی (حقوق و فقه)، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶.

۱۳- مؤذن زادگان، حسنعلی و مقدم، سهیل «قاعده بطلان دلیل در دادرسی کیفری (با تأکید بر حقوق آمریکا)»، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.

۱۴- وین دلبلیو، بنت و کارن ام، هس، تحقیقات جنایی، برگردان: جاوید بهرام زاد و هما روزرخ، جلد ۱، تهران: دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۸۷.

۱۵- یونسی هروی، محمدامین، «تشخیص دروغ با به کارگیری سیگنال حجم خون شریانی در پلی‌گراف»، مجله پزشکی قانونی ایران، دوره ۲۱، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۴.

1- Scientific Evidence

2- Judicial Tyranny

4- Inquisition

5 - Polygraph

6 - Mosso

7 - Lombroso

8 - Marston

9 - Benussi

10 - john laron

11 - leonardo keeler

12- Hypnosis

۱۳- بنگرید به هیپنوتیزم، فصل‌نامه، تازه‌های روان‌درمانی، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره‌های ۶۴ و ۶۳، صفحه ۱۰.

14- Etienne Felix

15- James Brid

16- Truth Serum

17- William Jefferson Bleck Wenn

۱۸- در نظام حقوقی آمریکا این امر تئوری «میوه درخت مسموم» نامیده می‌شود؛ به این معنا که هرگاه دلیل نخستین به صورت غیر قانونی کسب شده باشد، دلیل متعاقب منبعث از دلیل اول نیز غیر قابل قبول است.

۱۹- قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مواد مختلفی به صورت موردی به بی‌اعتبار بودن دلیل تحصیل شده اشاره نموده است؛ مانند ماده ۳۰ فقدان کارت ویژه ضابطیت و ماده ۶۰ (عدم اعتبار اظهارات ناشی از اجبار و اکراه).

۲۰- برای نمونه آیه ۵۸ سوره احزاب: «وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَعِيرٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ اِثْمًا مُّبِينًا (و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام ندهاند آزار می‌دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند).

فهرست منابع:

۱- آقابابایی، حسین و احمدی ناطور، زهرا، فناوری دروغ‌سنجی؛ تهدیدی بر علیه حریم خصوصی، پژوهش‌نامه حقوق کیفری، سال سوم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



**رأی وحدت رویه شماره ۷۸۲
شماره ۱۳۹۸/۹/۱۹ هیئت عمومی
دیوان عالی کشور
دیه ترک برداشتن استخوان هر
عضو، چهارپنجم دیه شکستگی
التیام یافته بدون عیب همان عضو
است؛ در نتیجه مقدار دیه ترک
برداشتن استخوان ساعد دست،
چهارپنجم از چهارپنجم از خمس
نصف دیه کامله خواهد بود
الف- گزارش پرونده**

بر اساس گزارش ۳۲۵- ۹۷/۲/۲۵ آقای
جانشین دادستان عمومی و انقلاب
شهرستان قوچان و نامه شماره یک سیار
مورخه ۱۳۹۷/۱۰/۹ آقای رئیس شعبه
اول دادگاه کیفری یک بوشهر، از شعب

مختلف دادگاه‌های کیفری دو قوچان و
بوشهر، با اختلاف استنباط از مقررات
ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی احکام
متفاوت صادر شده است که خلاصه
جریان امر ذیلاً منعکس می‌شود:
شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو قوچان
طی دادنامه ۱۷۱۵- ۱۳۹۶/۱۲/۲۱
در مورد اتهام آقای هادی ... به ایراد
صدمه غیرعمدی ناشی از بی‌احتیاطی
در امر رانندگی نسبت به آقای حجتی ...
منتهی به ترک خوردگی استخوان زند
اسفل و شعبه ۱۰۳ دادگاه کیفری دو
این شهرستان به موجب دادنامه ۱۶۵۶
- ۱۳۹۶/۱۰/۲۸ راجع به اتهام آقای
احمد ... به ایراد صدمه غیرعمدی ناشی
از بی‌احتیاطی در امر رانندگی منجر به

ترک خوردگی استخوان زند اعلاى آقای
رضا ...؛ هم‌چنین شعبه ۱۰۳ دادگاه
کیفری دو بوشهر طی دادنامه مورخه
۹۷۰۶۲۴- ۱۳۹۷/۶/۱۹ صادره در پرونده
درباره اتهام خانم سمانه ... دایر بر ایراد
صدمه غیرعمدی ناشی از بی‌احتیاطی
در امر رانندگی منتهی به ترک خوردگی
انتهای زند اعلاى ساعد دست راست
آقای محمد، با توجه به دلایل و
مستندات موجود در پرونده‌های مرقوم،
هر یک از متهمان را با استناد به ماده ۵۶۹
قانون مجازات اسلامی به پرداخت
چهارپنجم از یک‌پنجم از یک‌دوم دیه
کامل مرد مسلمان محکوم کرده‌اند که
تصاویر دادنامه‌های آن‌ها نیز پیوست
است و در تمامی پرونده‌ها حسب

گواهی‌های پزشکی ارائه شده که تصاویر آن‌ها نیز ضمیمه شده است تمامی ترک خوردگی‌ها بدون عیب درمان شده‌اند. اما به موجب دادنامه ۱۴۰۷-۱۰/۹-۱۳۹۶ شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو قوچان آقای علیرضا ... به اتهام ایراد صدمه غیرعمدی ناشی از بی‌احتیاطی در امر رانندگی منتهی به ترک خوردگی استخوان زند اعلائی آقای سروش ... به پرداخت چهارپنجم از چهارپنجم از یک‌پنجم از یک‌دوم دیه کامل محکوم شده؛ در حالی که آسیب مطرح شده در این پرونده هم بدون عیب درمان شده است که تصویر این دادنامه و گواهی پزشکی آن هم پیوست شده است. با توجه به مراتب مذکور در فوق، چون نحوه نگارش بندهای «الف» و «ب» ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی موجب اختلاف استنباط شده و به همین سبب قضات محترم شعب ۱۰۱ و ۱۰۳ دادگاه‌های کیفری دو قوچان و قاضی محترم شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو بوشهر علی‌رغم بهبودی کامل و بدون عیب و نقص ترک خوردگی استخوان، میزان دیه را مطابق بند «پ» ناظر به قسمت اول بند «الف» ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی تعیین کرده‌اند ولی شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ قوچان در نظیر مورد (ترک خوردگی استخوان با بهبودی بدون عیب و نقص) طبق بند «پ» ناظر به قسمت دوم بند «الف» ماده اخیرالذکر به تعیین مجازات دیه مبادرت کرده است و با این ترتیب از شعب مختلف دادگاه‌های کیفری دو قوچان و بوشهر با اختلاف استنباط از قانون، آراء متفاوت صادر شده است، لذا به استناد ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی

کیفری نظر هیئت عمومی را برای صدور وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی شماره ۱۱/۹۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح آتی اظهار عقیده می‌شود:

۱- بند «پ» ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی، دیه ترک برداشتن استخوان هر عضو را به طور کلی به دیه شکستن استخوان آن عضو ارجاع داده است و چون در میزان دیه شکستن استخوان هر عضو قانون‌گذار به موجب بند «الف» همان قانون کیفیت درمان را مؤثر دانسته است، علی‌الاصول در میزان دیه ترک برداشتن استخوان نیز کیفیت درمان مؤثر بوده و باید قائل به تفصیل شویم.

۲- اقتضای عملی تعیین دیه ترک برداشتن هر استخوان، بدو تعیین میزان دیه شکستن همان استخوان است و چون در تعیین دیه شکستن استخوان هر عضو لاجرم باید نتیجه درمان را لحاظ نمود، این امر به نحو اتوماتیک در تعیین دیه ترک برداشتن نیز اعمال خواهد شد.

۳- ترک برداشتن نوعی شکستگی میکروسکوپی است و حتی با فرض این‌که اساساً موضوع عیب قابلیت تحقق نداشته باشد که نظریات پزشکی قانونی موجود بر خلاف آن است، باز هم باید در میزان تعیین دیه بر موضع خویش در بند «الف» ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی اصابت نماید.

۴- از آنجا که در کلیه موضوعات مطروحه در کلیه پرونده‌ها، ترک برداشتن استخوان بدون عیب بهبود یافته است، میزان دیه متعلقه قانونی مطابق بند «پ» ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی ناظر بر قسمت دوم بند «الف» آن، چهارپنجم از چهارپنجم از یک‌پنجم از یک‌دوم دیه کامل مرد مسلمان می‌باشد.

بر این اساس رأی صادره از شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو قوچان مطابق موازین قانونی تشخیص و قابلیت تبدیل به رویه واحد قضایی را دارد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۸۲ مورخ ۱۳۹۸/۹/۱۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق مقررات بند «پ» ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دیه ترک برداشتن استخوان هر عضو، چهارپنجم دیه شکستگی التیام‌یافته بدون عیب همان عضو است و چون دیه شکستگی استخوان که بدون عیب درمان شود چهارپنجم از خمس دیه آن عضو است و دیه یک دست نیز نصف دیه کامل می‌باشد، در نتیجه مقدار دیه ترک برداشتن استخوان ساعد دست، چهارپنجم از چهارپنجم از خمس نصف دیه کامله خواهد بود و رأی شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو قوچان در حدی که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه

منظور از دادرسی که در غیاب یا معذور بودن بازپرس وظایف وی را انجام می‌دهد، اعم از دادرسی علی‌البدل و رؤسای شعب دادگاه‌ها است.

پرسش:

با عنایت به تبصره ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که بیان داشته «در صورت عدم حضور بازپرس یا معذور بودن وی از انجام وظیفه و عدم دسترسی به بازپرس دیگر در آن دادسرا در جرایم موضوع ماده ۳۰۲ این قانون، دادرسی دادگاه به تقاضای دادستان و تعیین رئیس حوزه قضایی، وظیفه بازپرس را فقط تا زمان باقی بودن وضعیت مذکور انجام می‌دهد» اولاً، منظور از «تا زمان باقی بودن وضعیت مذکور» چیست؟ آیا عدم انتصاب بازپرس به مدت چهار سال را می‌توان عدم حضور و عدم دسترسی دانست؟ ثانیاً، چنانچه در سازمان رئیس شعبه دادگاه نظامی و دادرسی دادگاه نظامی مشغول انجام وظیفه باشند، کدام یک می‌بایست به جانشینی بازپرس به پرونده‌های موضوع ماده ۳۰۲ این قانون رسیدگی کنند؟ ثالثاً، آیا تقاضای دادستان مذکور در تبصره جنبه تشریفات اداری دارد یا این که دادرسی بدون تقاضای دادستان هم می‌تواند شخصاً تحقیقات مقدماتی

این پرونده‌ها را تا رفع عذر ادامه دهد؟
نظریه مشورتی شماره ۷/۱۵۹۹ مورخ ۱۳۹۷/۶/۱۸

پاسخ:

اولاً، منظور از عبارت «تا زمان باقی بودن وضعیت» موضوع تبصره ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، عدم حضور یا معذور بودن بازپرس و عدم دسترسی به بازپرس دیگر است؛ بنابراین تا زمان بازگشت یا انتصاب یا مأموریت بازپرس، دادرسی دادگاه برابر تبصره ماده ۹۲ موظف به انجام وظیفه است؛ ولو این که مدت آن طولانی باشد. ثانیاً، منظور از دادرسی دادگاه در این تبصره، مقام قضایی اعم از دادرسی علی‌البدل و رؤسای شعب دادگاه‌ها و از جمله رئیس دادگستری است.

ثالثاً، تعیین دادرسی برابر تبصره ۱ ماده ۹۲ یاد شده، بنا به تقاضای دادستان به عمل می‌آید و علی‌الاصول برای ادامه کار دادرسی تا زمان رفع عذر بازپرس تقاضای دیگری لازم نیست.

تشخیص رفتار مجرمانه و تطبیق آن با قانون به عهده مرجع قضایی رسیدگی کننده است.

پرسش:

در پرونده تیراندازی مأمور انتظامی که منجر به قتل شده است، اولیای دم

ادعای قتل عمد را داشته؛ لیکن بازپرس نظر به قتل شبه عمد دارد. با توجه به سکوت مقنن و این که ارتکاب قتل رفتار مجرمانه واحد تلقی می‌شود که مستلزم اظهار نظر واحد است، آیا بازپرس مکلف است در راستای ادعای اولیای دم، اظهار نظر و قرار منع تعقیب جداگانه بابت قتل عمد صادر کند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۹۶ مورخ ۱۳۹۸/۲/۳۱

پاسخ:

مستفاد از مواد ۶۴، ۹۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۰ و ۴۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، این است که شاکی تحت هر عنوانی شکایت کند، مرجع قضایی رسیدگی کننده مکلف به قبولی نوع جرم مطرح شده از سوی وی نیست؛ بلکه تشخیص و تطبیق رفتار مجرمانه مورد شکایت با مواد قانون، با توجه به محتویات پرونده با قاضی رسیدگی کننده خواهد بود؛ یعنی در هر صورت، تفهیم اتهام به تشخیص مقام قضایی رسیدگی کننده است؛ و نه عنوانی که شاکی در شکایت خود اعلام داشته است. با این وصف صدور دو قرار مختلف در مورد یک واقعه مجرمانه لازم نبوده و دادسرا نباید در مورد موضوعی که به آن اعتقاد ندارد قرار دیگری صادر کند. بدیهی است

که وفق ماده ۲۸۰ قانون صدرالذکر، عنوان اتهامی که در کیفرخواست ذکر می‌شود، مانع از تعیین عنوان صحیح قانونی توسط دادگاه نیست؛ بنابراین چنانچه دادگاه کیفری دو پس از انجام رسیدگی معتقد به ارتکاب بزه قتل عمدی توسط متهم باشد یا اتهامی را که متوجه متهم است قتل عمد تشخیص دهد، باید قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه کیفری یک صادر کند.

بازرسی از وسایل نقلیه عمومی در جرایم مشهود توسط ضابطان نیاز به مجوز خاص قضایی ندارد.

پرسش:

۱- بند «ب» ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری سازمان اطلاعات سپاه و نیروی مقاومت بسیج را در زمره ضابطان خاص دادگستری ذکر نموده است، حدود اقدامات آنان به عنوان ضابط با توجه به ماده ۱ قانون حمایت قضایی بسیج مصوب ۱۳۷۱ در برخورد با جرایم مشهود در صورت عدم حضور دیگر ضابطان یا عدم اقدام به موقع آنان و یا اعلام نیاز آنان است، آیا این اختیار تنها در جرایم مشهود است یا در جرایم غیر مشهود نیز می‌توانند به عنوان ضابط عمل کنند؟

۲- در صورتی که مقامات قضایی در جرایم غیر مشهود امری را به مأموران اطلاعات سپاه یا نیروی مقاومت بسیج ارجاع دهند، آیا دارای اعتبار قانونی است؟ در صورت ارجاع، آیا مشمول تبصره ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری است؟

۳- با توجه به ماده ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری که بازرسی اشخاص و اشیاء در جرایم غیر مشهود باید با اجازه مودی مقام قضایی باشد، آیا دستور قضایی

جهت بازرسی خودروها به طور کلی و مثلاً برای یک ماه، قانونی محسوب می‌شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۹۰۵ مورخ ۱۳۹۸/۸/۸

پاسخ:

۱- اولاً، با توجه به بند «ب» ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ماده یک قانون حمایت قضایی از بسیج مصوب ۱۳۷۱، اعضای سازمان بسیج مستضعفین صرفاً هنگام برخورد با جرایم مشهود و در صورت عدم حضور ضابطان دیگر یا عدم اقدام به موقع و یا اعلام نیاز آنان، به منظور جلوگیری از محو آثار جرم و فرار متهم و با وجود سایر شرایط مذکور در قانون حمایت قضایی از بسیج اقدام می‌کنند.

ثانیاً، اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از آن جمله اطلاعات سپاه به صراحت تبصره ماده ۵ اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۶۱ در زمینه مأموریت‌های مذکور در مواد ۲، ۳، ۴ و ۵ اساسنامه سپاه و نیز در انجام وظایف مقرر در بند ۲ ماده ۶ قانون تأسیس وزارت اطلاعات مصوب ۱۳۶۲ ضابط دادگستری محسوب می‌شوند و می‌توانند در حدود مذکور در قانون اقدام کنند اعم از آن که جرم مشهود یا غیر مشهود باشد.

۲- بند «ب» ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در تعریف ضابطان خاص مقرر می‌دارد: «ضابطان خاص شامل مقامات و مأمورانی که به موجب قوانین خاص در حدود وظایف محول شده ضابط دادگستری محسوب می‌شوند...» که مفهوم آن این است که ایشان در خارج از حدود وظایف محوله، ضابط دادگستری محسوب نمی‌شوند؛ بنابراین ارجاع امر به ضابطان خاص در

موضوعات مربوط به جرایم عمومی و نیز مسائل خارج از وظایف اختصاص یافته به آن‌ها از منظر قانونی، مشمول تبصره ماده ۳۲ قانون یادشده است.

به هر حال با توجه به این که حسب مواد ۳۴ و ۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ ضابطان اعم از عام و خاص مکلف به اجرای دستورهای مقامات قضایی هستند، در فرض استعلام نیز ایشان با تکلیف دیگری جز متابعت از اجرای دستور قضایی مواجه نیستند.

۳- مستفاد از اصول بیست و دوم و چهل و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصلاحی ۱۳۶۸ و مواد ۴۴، ۵۵ و ۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و بندهای ۱ و ۸ ماده واحده احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ و ماده ۴۰ و ملاک تبصره ۲ ماده ۴۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲، کشف و تعقیب جرایم و اقداماتی نظیر متوقف نمودن و بازرسی خودروها باید مبتنی بر رعایت قانون و مطابق ترتیبات و قواعدی باشد که در قانون آمده است؛ بنابراین در فرض استعلام، بازرسی وسایل نقلیه عمومی (اعم از قسمت بار و...) توسط نیروی انتظامی (ضابطان عام) در جرایم مشهود نیاز به کسب مجوز خاص قضایی ندارد؛ لیکن در خصوص جرایم غیر مشهود، بازرسی از خودروهای مظنون به حمل مواد مخدر یا اسلحه با کالای قاچاق و یا سایر موارد مظنون باید با اجازه مودی مقام قضایی باشد و اجازه مقام قضایی به طور عام و کلی نیز در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی نشده است. ضمناً متذکر می‌شود که بازرسی از خودروها در مبادی ورودی و خروجی کشور مطابق احکام و مقررات خاص مربوطه است.

نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

در صورت حاضر نبودن دادستان، معاون او یا دادپاری که دارای سابقه بیشتری است جانشین دادستان محسوب می شود و این موضوع نیاز به تفویض اختیار ندارد.
پرسش:

مطابق ماده ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری، در غیاب دادستان و معاون، دادپاری که سابقه قضایی بیشتری دارد، جانشین دادستان می باشد؛ اولاً، آیا منظور از غیاب بودن دادستان به صورت موقت، مرخصی ساعتی یا بازرسی از زندان را هم شامل می شود؟ ثانیاً، در صورتی که دادستان بعضی از وظایف خود مانند دادپار اظهار نظر را به دادپار جانشین ارجاع ندهد، آیا این موضوع شامل عدم حضور دادستان اعم از موقت یا کلی می شود؟ به عبارت دیگر، در صورت عدم حضور دادستان، آیا جانشین به نحو مطلق دارای تمام اختیارات و وظایف ایشان می باشد و نیازی به تفویض ایشان ندارد؟

نظریه مشورتی شماره

۱۲/۳۴/۹۸/۱۶۸۱۵۵

مورخ ۱۳۹۸/۵/۷

پاسخ:

۱- منظور از عبارت «غیاب دادستان» مذکور در ماده ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، حاضر نبودن دادستان در محل کار است به نحوی که امکان انجام وظایف مربوط را نداشته باشد، هرچند موارد اشاره شده در پرسش، مرخصی ساعتی و بازرسی از زندان از

مصادیق غایب بودن تلقی می شود؛ لیکن چنانچه در راستای وظایف مربوط برای مدت های کوتاه مذکور دستور خاصی صادر کرده باشد معاون و یا دادپار جانشین مکلف به تبعیت از آن است و مجاز به صدور دستوری برخلاف دستور دادستان نیستند.

۲- برابر ذیل ماده ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در صورت حاضر نبودن دادستان، معاون او یا دادپاری که دارای سابقه بیشتری است جانشین دادستان محسوب می شود و این موضوع نیاز به تفویض اختیار ندارد.

تخفیف، تشدید، تبدیل یا توقف موقت مجازات برابر ماده ۷۷ قانون مجازات های جایگزین حبس قابلیت اعمال دارد.

پرسش:

شخصی به اتهام اخذ رشوه با اعمال تخفیف به دو سال حبس تعزیری و پانزده میلیون تومان جزای نقدی محکوم شده است و با توجه به جرم ارتكابی و میزان مجازات آن، مجازات جایگزین حبس ممنوع است. ۱- آیا قاضی اجرای احکام می تواند به استناد ماده ۷۷ قانون مجازات اسلامی با توجه به این که دادگاه تخفیف اعمال نموده تخفیف یا تبدیل مجازات مورد حکم را به دادگاه صادرکننده رأی پیشنهاد کند؟ ۲- آیا اعمال ماده ۷۷ قانون مجازات اسلامی برای کلیه مجازات ها است یا فقط

در خصوص مجازات های جایگزین حبس قابل اعمال است؟

نظریه مشورتی شماره

۹/۳۴/۹۸/۱۶۷۷۳۵

مورخ ۱۳۹۸/۵/۷

پاسخ:

ماده ۷۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در فصل نهم قانون مذکور با موضوع «مجازات های جایگزین حبس» درج شده است و صرفاً نسبت به مجازات های جایگزین حبس فصل مذکور قابلیت اعمال و اجرا دارد. بنابراین در فرض پرسش با عنایت به این که محکومیت مرتکب برابر مقررات جایگزین حبس تعیین نشده است، موضوع از شمول مقررات ماده ۷۷ قانون یاد شده خارج است.

صدور رأی به استفاده از نظام نیمه آزادی پس از قطعیت حکم و قابل اجرا شدن آن از سوی دادگاه صادرکننده حکم قطعی میسر است.

پرسش:

با عنایت به مقررات نظام نیمه آزادی موضوع مواد ۵۶ و ۵۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آیا دادگاه مجاز به اعمال تأسیس حقوقی مذکور ضمن صدور حکم می باشد یا این که پس از قطعیت حکم و در مرحله اجرا قابلیت اعمال دارد؟

نظریه مشورتی شماره

۷/۳۴/۹۸/۱۶۲۱۵۰

مورخ ۱۳۹۸/۴/۷

پاسخ:

مستنبط از صدر ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ صدور رأی به استفاده از نظام نیمه‌آزادی پس از قطعیت حکم و قابل اجرا شدن آن از سوی دادگاه صادرکننده حکم قطعی میسر است، هم‌چنین برابر ذیل ماده قانونی مذکور و ماده ۵۵۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تقاضای استفاده از نظام نیمه‌آزادی حین اجرای حکم نیز میسر است.

چنانچه ادامه خدمت کارکنان متخصص و تحصیل کرده نیروهای مسلح که مرتکب فرار بیش از شش ماه شده‌اند به مصلحت نباشد، هیئت بدوی رسیدگی‌کننده به تخلفات باید حکم به اخراج آن‌ها صادر کند.

پرسش:

به استناد بند «ت» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۹۵/۱۲/۲۴ «تعیین وضعیت خدمتی کارکنان فراری بیش از شش ماه از حیث ادامه خدمت یا رهایی از آن که متخصص مجرب محسوب شوند و یا از بورسیه نیروهای مسلح استفاده نموده و در مرجع قضایی محکوم شده باشند» و نیز برابر بند «ب» ماده ۱۰ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، تعیین وضعیت خدمتی کارکنان متخصص مجرب که حین فرار فوت می‌کنند از صلاحیت‌های هیئت‌های بدوی و تجدید نظر است.

با توجه به مراتب پیش‌گفته و نظر به این که واژه «تعیین وضعیت خدمتی» و لفظ «رهایی» که مبین اختیار هیئت‌ها در تعیین نوع تعیین وضعیت خدمتی و رهایی اعم از ادامه خدمت، بازنشستگی، بازخریدی و اخراج می‌باشد؛ خواهشمند است مقرر فرمایید در خصوص الزام یا اختیار هیئت‌های پیش

گفته به صدور حکم اخراج یا سایر صور رهایی به شرح فوق، بررسی و نظریه مشورتی به این اداره اعلام نمایند.

نظریه مشورتی شماره

۱۶/۳۴/۹۸/۱۶۹۳۹۵

مورخ ۱۳۹۸/۵/۷

پاسخ:

۱- برابر تبصره ماده ۹۶ قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران، تبصره ۱۰۵ قانون مقررات استخدام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و تبصره ۱ ماده ۱۱۲ قانون استخدام نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، هرگاه مدت فرار کارکنان پایور و پیمانی بالغ بر شش ماه شود از زمان آغاز فرار اخراج می‌شوند؛ لیکن کارکنان متخصص و تحصیل کرده نیروهای مسلح که تخصص ایشان مورد نیاز نیروی مربوط باشد برابر مصوبه مقام معظم رهبری که طی نامه شماره ۱۳۸۸/۵/۱۷/۱۵/۱۱۳۱/۰۲/۱۶ ی مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۷ اعلام شده از شمول مقررات قانونی مذکور مستثنی و در خصوص آن‌ها مقرر شده است: «الف- پرسنل متخصص و تحصیل کرده نیروهای مسلح که تخصص ایشان مورد نیاز این نیروها می‌باشد چنانچه به هر دلیلی مرتکب فرار بیش از شش ماه گردند برابر مقررات کیفری با ایشان رفتار شده و از حکم اخراج بند مندرج در تبصره ذیل مواد ۹۶ قانون آجا، ۱۰۵ قانون سپاه و ۱۱۲ قانون ناجا مستثنی می‌باشند؛ مگر این که ادامه خدمت ایشان به مصلحت نیروهای مسلح نباشد.

ب- بر اساس مادتهای مذکور، از آن دسته از پرسنل موصوف که ادامه خدمت ایشان به مصلحت نیروهای مسلح نبوده و حکم اخراج در مورد ایشان صادر می‌گردد، دو برابر کل هزینه‌های تحصیلی که در مورد ایشان مصروف گشته است اخذ گردد.»

۲- برابر بند «ت» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح مصوب

۱۳۹۵، تعیین وضعیت خدمتی کارکنان فراری بیش از شش ماه از حیث ادامه خدمت یا رهایی از آن که متخصص مجرب محسوب شوند و یا از بورسیه نیروهای مسلح استفاده نموده و در مرجع قضایی محکوم شده باشند در صلاحیت هیئت بدوی رسیدگی به تخلفات کارکنان نیروهای مسلح است؛ هرچند قید «رهایی» اشاره شده در مقررات مذکور اعم از بازخریدی، بازنشستگی و اخراج است؛ لیکن با عنایت به این که عدم اخراج کارکنان مذکور به لحاظ فرار بیش از شش ماه، حکم استثنایی است و چنانچه نیاز به خدمت آنان نباشد، از این حیث هیچ تفاوتی با سایر کارکنان نیروهای مسلح ندارند و هدف از عدم اخراج این نیست که حتی در صورت عدم نیاز به خدمت آن‌ها امتیاز بیشتری نسبت به سایر کارکنان نیروهای مسلح به آن‌ها داده شود خصوصاً این که در مصوبه مقام معظم رهبری صراحتاً به حکم اخراج در صورت عدم مصلحت به ادامه خدمت آن‌ها تصریح شده است، بنابراین در فرض پرسش طرح موضوع در هیئت بدوی صرفاً جهت تعیین تکلیف خدمتی است که در صورت عدم مصلحت ادامه خدمت یا عدم نیاز به خدمت آن‌ها، هیئت باید برابر مقررات مذکور نسبت به اخراج رأی صادر کند.

۳- برابر ماده ۱۸ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۹۵، مرجع تعیین وضعیت خدمتی کارکنان متخصص مجرب که در حین فرار از خدمت فوت می‌نمایند هیئت تجدید نظر است؛ هیئت تجدید نظر در موارد قانونی مذکور که تعیین تکلیف وضعیت خدمتی پس از فوت به عهده آن هیئت قرار داده شده است، مجاز است با بررسی موضوع نسبت به تعیین وضعیت خدمتی به یکی از صور قانونی تصمیم‌گیری کند.

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: الهام اسحاقی

نمونه سوال برای مواد ۱ تا ۳۰ قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری (هر دو) مصوب ۱۳۹۲

۱- گذشت شاکی از جهات صدور چه قراری است؟

- الف- موقوفی تعقیب
- ب- منع تعقیب
- ج- ترک تعقیب
- د- بایگانی پرونده

۲- ضرر و زیان‌های ناشی از جرم قابل مطالبه توسط شاکی کدام است؟

- الف- ضرر و زیان مادی و معنوی
- ب- فقط ضرر و زیان مادی
- ج- ضرر و زیان مادی و منافع ممکن الحصول
- د- ضرر و زیان مادی، معنوی و منافع ممکن الحصول

۳- دادخواست ضرر و زیان را تا چه زمانی می‌توان تقدیم نمود؟

- الف- تا قبل از اولین جلسه رسیدگی بدوی
- ب- تا قبل از اعلام ختم دادرسی
- ج- تا قبل از اعلام ختم دادرسی مرحله بدوی مگر در خصوص ادعای شفاهی دادستان که پنج روز است.
- د- تا پایان جلسه اول رسیدگی بدوی

۴- اگر دعوای ضرر و زیان ابتدا در دادگاه حقوقی اقامه شود:

- الف- در صورت تاخیر در صدور حکم کیفری، امکان طرح آن در دادگاه حقوقی پس از پرداخت هزینه مجدد وجود دارد.
- ب- در صورت تاخیر در صدور حکم کیفری، امکان طرح آن در دادگاه حقوقی بدون پرداخت هزینه مجدد وجود دارد.
- ج- مدعی خصوصی می‌تواند پس از استرداد دعوای به دادگاه حقوقی مراجعه کند.
- د- قابل طرح مجدد در دادگاه حقوقی نیست.

۵- کدام گزینه در خصوص تأثیر سقوط دعوای خصوصی یا عمومی بر یکدیگر

صحیح است؟

- الف- سقوط دعوای عمومی موجب سقوط دعوای خصوصی نمی‌شود.
- ب- سقوط دعوای عمومی موجب سقوط دعوای خصوصی می‌شود.
- ج- سقوط دعوای عمومی تأثیری بر دعوای خصوصی ندارد.
- د- سقوط دعوای عمومی باعث موقوفی تعقیب دعوای خصوصی می‌شود.

۶- در صورت ارتکاب جرم ورشکستگی مرجع قضایی چه تصمیمی باید اتخاذ نماید؟

- الف- قرار اناطه صادر نماید و پرونده را بایگانی موقت نماید.
- ب- قرار اناطه برای احراز ورشکستگی صادر نمی‌کند.
- ج- رسیدگی را ادامه می‌دهد و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌نماید.
- د- اقدام خاصی در این خصوص نیاز نیست.

۷- آیا سرباز وظیفه می‌تواند تحقیقات مقدماتی یا ابلاغ اوراق را انجام دهد؟

- الف- خیر؛ وفق تبصره ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری کارکنان وظیفه ضابط دادگستری محسوب نمی‌شوند.
- ب- بله؛ وفق ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری از وظایف ضابط دادگستری تحقیقات مقدماتی است.
- ج- سرباز وظیفه ضابط محسوب می‌شود بنابراین تمام وظایف ضابطان را باید انجام دهد.
- د- سرباز وظیفه ضابط دادگستری محسوب می‌شود، ولی وظایف ضابطان را ندارد.

۸- شخص ایرانی در کشور ترکیه مورد

ضرب و جرح قرار می‌گیرد دادگاه صالح در این مورد کدام است؟

- الف- وفق ماده ۷ قانون مجازات اسلامی، دادگاه ایران صالح به رسیدگی است.
- ب- وفق ماده ۷ قانون مجازات اسلامی، دادگاه ترکیه صالح به رسیدگی است.
- ج- وفق ماده ۸ قانون مجازات اسلامی، مطلقاً دادگاه ایران صالح به رسیدگی است.
- د- وفق ماده ۸ قانون مجازات اسلامی، دادگاه ایران صالح به رسیدگی است مشروط به این که متهم در محل وقوع جرم محاکمه و تبرئه نشده باشد یا در صورت محکومیت مجازات کلا یا بعضاً در مورد او اجرا نشده باشد و شرط مجرمیت متقابل هم رعایت شده باشد.

۹- کدام گزینه در خصوص عطف به ماسبق شدن قواعد تخفیف، تعدد و تکرار جرم صحیح است؟

- الف- این قواعد به طور مطلق عطف به ماسبق نمی‌شود.
- ب- این قواعد در تمام شرایط عطف به ماسبق می‌شود.
- ج- اگر قواعد تخفیف، تعدد، تکرار جرم و آزادی مشروط و سایر مقررات جزای عمومی برای قاضی در اعمال مقررات تخفیف و دیگر موارد محدودیتی قائل شده باشد تشدید محسوب شده و عطف به ماسبق نمی‌شود.
- د- اگر تشدید باشد عطف به ماسبق می‌شود.

۱۰- علی که تبعه ایران است در کشور آلمان مرتکب جرم سرقت شده است. دادگاه صالح برای رسیدگی به جرم وی

- الف- به طور مطلق دادگاه کشور آلمان صالح است.
- ب- به طور مطلق دادگاه کشور ایران صالح است.
- ج- به طور مطلق دادگاه کشور آلمان صالح است.
- د- به طور مطلق دادگاه کشور ایران صالح است.

ب- به طور مطلق دادگاه کشور ایران صالح است.

ج- به شرط مجرمیت متقابل، دادگاه کشور ایران صالح است.

د- در صورت یافت شدن در ایران و تعزیری بودن جرم ارتكابی و عدم محاکمه در محل وقوع جرم یا عدم اعمال مجازات در مورد وی و به این شرط که طبق قوانین ایران موجبی برای منع و موقوفی نباشد، دادگاه کشور ایران صالح است.

۱۱- دادگاه صالح برای رسیدگی به دزدی دریایی ارتكابی توسط تبعه کشور ایتالیا در قلمرو آبی کشور ایران دادگاه کدام کشور است؟

الف- دادگاه کشور ایتالیا
ب- دادگاه ایران بر اساس اصل صلاحیت سرزمینی

ج- مطلقاً دادگاه ایران براساس اصل صلاحیت جهانی

د- دادگاه ایران بر اساس اصل صلاحیت جهانی و به شرط یافت شدن متهم در ایران

۱۲- آرش در سال ۱۳۹۴ مرتکب قتل شده و اکنون در زندان است. اگر در

سال ۹۷ قانونی وضع شود که در مورد قصاص و دیه مقررات علی‌حده‌ای برگزینند، آیا شامل آرش نیز می‌شود؟

الف- مقررات مربوط به قصاص و دیه مطلقاً عطف به ماسبق می‌شود.

ب- فقط مقررات مربوط به دیه عطف به ماسبق می‌شود.

ج- فقط مقررات مربوط به قصاص عطف به ماسبق می‌شود.

د- عطف به ماسبق نشدن قوانین شامل مقررات مربوط به قصاص و دیات نمی‌شود.

۱۳- شرط استفاده از مجازات تکمیلی چیست؟

الف- فرد به مجازات حدی محکوم شود.

ب- فرد به مجازات قصاص محکوم شود.

ج- فرد به مجازات تعزیری درجه یک تا سه محکوم شود.

د- فرد باید به مجازات حدی یا قصاص و یا تعزیر درجه یک تا شش محکوم شود.

۱۴- اگر بازداشت بدل از جرای نقدی توام با مجازات حبس باشد، بازداشت بدل از جرای نقدی از چه زمانی شروع به اجرا می‌شود؟

الف- حین اجرای حبس

ب- پس از اجرای حبس

ج- از تاریخ اتمام حبس

د- پیش از شروع حبس

۱۵- کدام گزینه در تعریف مجازات تبعی صحیح است؟

الف- مجازاتی که برای کامل کردن مجازات اصلی از سوی قاضی تعیین می‌شود و نیازی نیست در حکم محکومیت قید شود.

ب- مجازاتی که به صرف محکومیت بر متهم بار می‌شود.

ج- مجازاتی که به صرف محکومیت بر متهم بار می‌شود و باید در حکم محکومیت قید شود.

د- مجازاتی که پیش فرض محکومیت است و به صرف محکومیت بر فرد بار می‌شود؛ ولی نیازی به ذکر آن در حکم محکومیت نیست.

۱۶- اگر مجازات تکمیلی و مجازات اصلی از یک نوع باشد، کدام یک اجرامی شود؟

الف- فقط مجازات اصلی

ب- فقط مجازات تکمیلی

ج- هر دو
د- هیچ یک

| | | | |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------|-----------------------------------------|-------------------------------------------|
| ۱- گزینه «الف» صحیح است. ^(۱) | ۵- گزینه «الف» صحیح است. ^(۵) | ۹- گزینه «ج» صحیح است. ^(۹) | ۱۳- گزینه «د» صحیح است. ^(۱۳) |
| ۲- گزینه «د» صحیح است. ^(۲) | ۶- گزینه «ب» صحیح است. ^(۶) | ۱۰- گزینه «د» صحیح است. ^(۱۰) | ۱۴- گزینه «ج» صحیح است. ^(۱۴) |
| ۳- گزینه «ج» صحیح است. ^(۳) | ۷- گزینه «الف» صحیح است. ^(۷) | ۱۱- گزینه «د» صحیح است. ^(۱۱) | ۱۵- گزینه «د» صحیح است. ^(۱۵) |
| ۴- گزینه «ب» صحیح است. ^(۴) | ۸- گزینه «د» صحیح است. ^(۸) | ۱۲- گزینه «د» صحیح است. ^(۱۲) | ۱۶- گزینه «الف» صحیح است. ^(۱۶) |

پی‌نوشت‌ها:

- رجوع شود به ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۲۸۰ مورخ ۱۳۹۴/۵/۲۵ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- رجوع شود به ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری و نظریه مشورتی شماره ۷/۹۳۷ مورخ ۱۳۹۴/۴/۱۴ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- رجوع شود به ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری.
- رجوع شود به ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری.
- رجوع شود به ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری.
- رجوع شود به ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری.
- رجوع شود به ماده ۲۸ و تبصره ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری.
- رجوع شود به ماده ۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۲۴۲۷ مورخ ۱۳۹۳/۱۰/۶ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- رجوع شود به ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۰۱۸ مورخ ۱۳۹۲/۶/۲ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- رجوع شود به ماده ۷ قانون مجازات اسلامی.
- رجوع شود به ماده ۹ قانون مجازات اسلامی.
- رجوع شود به ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۷۲۷ مورخ ۱۳۹۵/۳/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- رجوع شود به ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی.
- رجوع شود به ماده ۲۹ قانون مجازات اسلامی.
- رجوع شود به ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی.
- رجوع شود به تبصره ۲ ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی.

آشنایی با حقوق شهروندی

کارکرد بیمه‌های اجباری و اختیاری در روابط اجتماعی

در مراودات اقتصادی و اجتماعی کنونی، بیمه با هدف جبران وضع مالی زیان‌دیدگان ناشی از حوادث گوناگون، التیام رنج و نگرانی‌ها، تعدیل ثروت و ... نقش به‌سزایی ایفاء می‌کند. پوشش بیمه شخص ثالث شامل حمایت از زیان‌دیدگان، موارد جرح و نقص عضو، از کار افتادگی دائم یا موقت، فوت و خسارت‌های مالی حین کار و پیامدهای ناگوار حوادث رانندگی است. وقتی کارگری حین کار مصدوم و یا فردی در اثر تصادف مجروح می‌شود، ممکن است درمان آن متضمن هزینه‌های سنگینی باشد که تأمین و جبران آن‌ها همواره از عهده مصدوم یا عامل زیان بر نمی‌آید و آن‌ها را در وضع دشواری قرار می‌دهد که بررسی جزئیات این موارد، موضوع این نوشتار است.

۱- تعریف بیمه و تقسیم‌بندی آن

از نظر حقوقی، بیمه قراردادی است که به موجب آن بیمه‌گر در ازای دریافت حق بیمه مقرر از بیمه‌گذار، متعهد می‌شود که در صورت تحقق خطر موضوع بیمه، خسارت وارده به اشخاص ثالث را جبران کند.

به طور کلی، بیمه به دو صورت بیمه‌های اجتماعی و بازرگانی ارائه می‌شود. بیمه‌های اجتماعی موسوم به بیمه‌های ناشی از قانون، با هدف برقراری عدالت اجتماعی و به منظور پیش‌گیری از فقر ناشی از عوامل غیر اختیاری مانند بیکاری، پیری، مرگ یا از کارافتادگی سرپرست خانواده طراحی شده و بر پرداخت‌های اجباری اشخاص برای حفظ و حمایت از خود

متکی است؛ هم‌چنین شاغلین جامعه را از طریق مشارکت مالی بیمه شده، کارفرما و کمک دولت حمایت می‌کند. البته به جهت این‌که پوشش‌های نظام بیمه‌های اجتماعی محدود و برای تأمین خسارات کافی نیست، لذا صنعت بیمه توسط شرکت‌های بیمه عرضه می‌شود. این بیمه که به بیمه‌های بازرگانی یا اختیاری نیز معروف است، انواع مختلفی دارد و قلمرو آن از نظر موضوع به بیمه اموال شامل خودرو، آتش‌سوزی، مهندسی می‌شود. از جهت بیمه مسئولیت مدنی، حرفه‌ها و مشاغل مختلف، کارفرما در مقابل کارگران و موسسه حمل و نقل و از لحاظ اشخاص بیمه حوادث، درمان و عمر را در بر می‌گیرد. در این نوع بیمه‌ها نیز تعهد دوطرفه است یعنی بیمه‌گر در ازای دریافت حق بیمه از بیمه‌گذار، خدمات بیمه در اختیار وی قرار می‌دهد.

۲- تفاوت بیمه‌های بازرگانی و اجتماعی

جهت افتراق بیمه‌های بازرگانی و اجتماعی عبارت است از:

نخست، مهم‌ترین ویژگی بیمه‌های بازرگانی اختیاری بودن آن است. در حالی که بیمه‌های اجتماعی اجباری است.

دوم، در بیمه‌های بازرگانی وضعیت هر بیمه‌گذار متناسب با نوع و پوشش بیمه‌ای و تعهدات خریداری شده حق بیمه متفاوت است؛ اما در بیمه‌های اجتماعی، نرخ و مزایای بیمه برای همه بیمه‌شدگان یکسان است و همگی صرف نظر از موقعیت خود، از حقوق و تکالیف یکسانی در مقابل بیمه‌گر برخوردارند.

سوم، در بیمه‌های بازرگانی تعهد بیمه‌گر در مقابل پرداخت حق بیمه، به بیمه‌گذار قرار می‌گیرد و چنان‌چه بیمه‌گذار حق بیمه مقرر را نپردازد، بیمه‌گر تعهدی بر عهده نخواهد داشت؛ زیرا تعهد بیمه‌گر منوط به دریافت حق بیمه است؛ در حالی که در بیمه‌های اجتماعی با توجه به ماهیت حمایتی اقبال جامعه اعم از کارفرمای بخش خصوصی و دولتی، تعهدات بیمه‌گر الزما در مقابل پرداخت حق بیمه قرار نمی‌گیرد و چه بسا در صورت عدم پرداخت حق بیمه، بیمه‌گر هم‌چنان مکلف به ایفاء تعهدات خود باشد.

چهارم، در بیمه‌های بازرگانی تمام حق بیمه را بیمه‌گذار پرداخت می‌کند؛ لیکن در بیمه‌های اجتماعی قسمت اعظم حق بیمه را کارفرما می‌پردازد و تنها قسمتی از حق بیمه توسط بیمه‌شده پرداخت می‌شود.

۳- ارکان بیمه‌های تأمین اجتماعی

به موجب مقررات اجباری قانون تأمین اجتماعی، گروه‌های مختلفی تحت پوشش بیمه‌های تأمین اجتماعی قرار دارند و از جمله افرادی هستند که به هر عنوان در مقابل دریافت مزد یا حقوق کار می‌کنند. البته مستخدمان وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی و افراد مشمول سایر مقررات خاص استخدامی که به نحوی از مزایای تأمین اجتماعی در دیگر سیستم‌های بیمه‌ای برخوردار می‌شوند، مشمول این نوع بیمه نخواهد بود؛ به همین جهت گفته شده است که مهم‌ترین وظیفه مدیریت‌های سازمان تأمین اجتماعی، توجه به این نکته اساسی است که منابع سازمان فقط باید برای منافع ذی‌نفعان و سهام‌داران سازمان

مورد استفاده قرار گیرد. لازم به ذکر است که بیمه تأمین اجتماعی شامل گروه‌های دیگری مانند صاحبان حرف و مشاغل آزاد و زنان خانه‌دار نیز می‌شود؛ لیکن در اینجا از خدمات تأمین اجتماعی مربوط به زمان اشتغال کارگران و پس از آن سخن خواهیم گفت.

۴- اصول و مبانی بیمه‌های تأمین اجتماعی

بیمه‌های تأمین اجتماعی کارگران بر اصول و مبانی ذیل استوار است:

۴-۱- خطر رکن اصلی بیمه تأمین اجتماعی

در بهره‌گیری از ظرفیت‌های بیمه تأمین اجتماعی، خطر رکن اصلی است. کارگر شخصی طبیعی است و خطراتی هم چون بیماری، بیکاری، از کار افتادگی و مرگ از جمله موضوعات خطر مورد نظر در این نوع بیمه است. وجود چنین تأسیسی می‌تواند کارگر و خانواده‌اش را از آثار منفی بخشی از این خطرات محافظت کند یا این آثار را کاهش دهد. روشن است که از کار افتادگی تنها نان‌آور خانواده یا مرگ زودرس او می‌تواند تأثیرات منفی در سرنوشت افراد خانواده داشته باشد و پوشش بیمه‌ای مناسب ضمن رفع دغدغه‌های کارگر برای وضع معیشتی آتی او و خانواده‌اش، وضعیت روانی مطلوبی را برای رشد و فعالیت بیشتر و شکوفایی به همراه دارد؛ لذا اصل وجود خطر و ضرورت رفع تأثیر آن، سازنده بیمه‌های تأمین اجتماعی است.

۴-۲- اجباری بودن بیمه تأمین اجتماعی کارگران

بیمه اجتماعی کارگران نوع قرارداد اجباری و اصطلاحات تأسیس حقوقی تبعی و نتیجه قهری اجرای قرارداد کار است. از روز شروع فعالیت کارگر، کارفرما وظیفه دارد حق بیمه او را با درصدهای پیش بینی شده در قانون، از اموال خود و درصدی را از حقوق کارگر در

فرجه زمانی قانونی که تا آخرین روز ماه بعد آن می‌باشد به سازمان تأمین اجتماعی حواله کند و حتی اگر از حقوق کارگر کسر نماید، تأدیه کل آن در سهم کارفرما قرار می‌گیرد. بازرسان سازمان تأمین اجتماعی در سرکشی به کارگاه‌ها، حضور افراد کارگر را کنترل و در صورتی که با کارگری مواجه شوند که حق بیمه او پرداخت نمی‌شود پرداخت حق بیمه او را از کارفرما طلب می‌کنند، نه اقدام به بیمه نمودن او را؛ چون با حضور و فعالیت کارگر در کارگاه، خود به خود مشمول بیمه تأمین اجتماعی قرار می‌گیرد.

کارگر نمی‌تواند در توافق با کارفرما از شمول عقد بیمه تأمین اجتماعی ممانعت کند؛ هم‌چنین کارگر و کارفرما نمی‌توانند توافق کنند که به جای بیمه تأمین اجتماعی ارائه‌شده از طرف سازمان تأمین اجتماعی، با بیمه‌گر دیگری قرارداد منعقد کنند؛ ضمن این‌که انجام بیمه تکمیلی مازاد بر خدمات بیمه‌های اجتماعی بلامانع است؛ بنابراین از خصوصیات بیمه‌های تأمین اجتماعی، اجباری بودن آن است.

۵- حق بیمه و چگونگی تعیین آن

حق بیمه عوضی است که بیمه‌گذار در مقابل تعهد بیمه‌گر و جبران خسارت احتمالی می‌پردازد. اصولاً شرکت‌های بیمه نرخ را به عنوان حق بیمه تعیین می‌کنند که ملازم با نوع خطر موضوع بیمه است. به عنوان مثال، برای انعقاد بیمه عمر با توجه به سن بیمه‌گذار حق بیمه تعیین می‌شود؛ به این مفهوم که جوان‌ترها حق بیمه کمتر می‌پردازند و از افراد کهن‌سال حق بیمه بیشتری دریافت می‌شود؛ زیرا خطر مرگ فرد کهن‌سال به مراتب بیش از جوان است و یا این‌که شرکت‌های بیمه با توجه به میزان حق بیمه دریافتی نسبت به ارائه خدمات و پرداخت خسارت اقدام می‌نمایند و هر چه حق بیمه دریافتی بیشتر باشد ارائه خدمات بیمه‌ای و یا پرداخت خسارت بیشتر

است. برای مثال، در بیمه دیه بسته به میزان حق بیمه دریافتی، تعهد بیمه‌گر در مقابل بیمه‌گذار تعیین می‌گردد و هر چه حق بیمه بالاتری پرداخت شود در صورت وقوع حادثه، امکان دریافت میزان بیشتری دیه فراهم می‌شود. علاوه بر مراتب اشاره‌شده در انواع پرداخت عقود بیمه، مسئول پرداخت حق بیمه‌گذار است در صورتی که در بیمه‌های اجتماعی کارگران:

اولاً، میزان حق بیمه بر اساس درآمد کارگر تعیین می‌شود نه بر مبنای درصد خطر؛ لذا هر چه درآمد کارگر بیشتر باشد حق بیمه نیز بالاتر خواهد بود و در نتیجه پیری و جوانی کارگر یا سلامت و بیماری و میزان توانایی او نقشی در تعیین مقدار حق بیمه ندارد. ثانیاً، ارائه خدمات سازمان تأمین اجتماعی به تمامی بیمه‌شدگان یکسان است و این‌گونه نیست که برای شخصی که حق بیمه بالاتر با توجه به درآمد بالایی که داشته پرداخت می‌کند، خدمات بیشتری ارائه شود.

ثالثاً، در بیمه تأمین اجتماعی کارگران، پرداخت قسمتی از حق بیمه با بیمه‌گذار و مابقی به عهده دولت و کارفرماست. به موجب قانون تأمین اجتماعی میزان حق بیمه مزبور سی درصد مزد یا حقوق کارگر است که از این میزان سه درصد را دولت و هفت درصد را کارگر و مابقی را کارفرما می‌پردازد. هم‌چنین به موجب ماده ۵ قانون بیمه بیکاری سه درصد نیز به عنوان حق بیمه بیکاری اضافه شده که پرداخت آن نیز به عهده کارفرما است و با این وصف جمع میزان حق بیمه کارگر بیست و سه درصد مزد یا حقوق او است که پرداخت آن از وظایف کارفرما است. اضافه می‌نماید حق بیمه کارگران در مشاغل سخت و زیان‌آور چهار درصد بیشتر از مشاغل عادی است که تأدیه آن نیز به عهده کارفرما است.

**برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی»
تالیف دکتر محمود براتی نیا**



پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۳۶:

درخواست تخلیه به علت انتقال به غیر پذیرفته شده و در این مورد حکم به تخلیه داده می‌شود. حال در فرض پرسش مطروحه، مورد اجاره متعلق به دو نفر است و به علت این که مستأجر بدون اجازه ملک را به دیگری واگذار کرده، هر دو نفر اقدام به تقدیم دادخواست تخلیه کرده‌اند. در اثنای رسیدگی، یکی از مالکین دعوی خود را مسترد می‌کند و دادگاه نسبت به حق مالک دیگر رسیدگی و حکم قضیه را صادر می‌کند. ماده ۴۳ قانون اجرای احکام مؤید صحت این بیان است. با این توضیح که دادگاه حکم به تخلیه مورد اجاره صادر می‌نماید؛ ولی اجرای آن تابع مقررات املاک مشاعی است.

پرسش ۱۳۷:

پاسگاه ژاندارمری به شکایت شاکی در زمینه درخواست رفع مزاحمت رسیدگی کرده و مراتب را به دادسرا گزارش می‌کند که سبق تصرف شاکی در زمین موضوع اختلاف و مزاحمت مشهود و علنی مشتکی‌عنه در تاریخ تنظیم گزارش محرز و مسلم است. دادسرا به منظور تکمیل تحقیقات، توضیحات بیشتری خواسته و پاسگاه با بیان روشن‌تر و قاطع‌تری مراتب فوق را مجدد تأیید کرده است. دادسرا با احراز سبق تصرف شاکی و مزاحمت مشهود و علنی مشتکی‌عنه دستور رفع مزاحمت صادر می‌کند. چنانچه در این قبیل موارد دلایلی اقامه شود که گزارشات ژاندارمری خلاف واقع بوده، دادسرا چه تکلیفی خواهد داشت؟



رام علی (ع)

صدای عدالت انسانی



«ولاء» چیست و «موالی» چه کسانی هستند؟

ولاء در اصطلاح پیشینیان، حالتی میانه بین بردگی و آزادی بود. برده وقتی آزاد می‌شد، آزادی او کاملاً به او بازگردانده نمی‌شد، بلکه همچنان پیوندش با ارباب پیشین خود، نه به صورت ارتباط برده با مولا و نه ارتباط آزاد با آزاد، برقرار بود؛ یعنی حالتی بین بنده و آزاد و در واقع شکل خفیفی از بردگی بود. موالی در اصطلاح پیشینیان، افراد غیر عرب بودند که اسلام می‌آوردند. اینان یا اسیرانی بودند که به بردگی گرفته شده و آن‌گاه به صورت ولاء آزاد می‌شدند، یا آن‌که از ساکنان کشورهای فتح شده بودند که با عرب‌ها موالات (ارتباط) داشتند و به اطاعت آنان حاضر می‌شدند و با این موالات و اطاعت، جزء موالی به حساب می‌آمدند.

موالیان در صدر اسلام، در بسیاری از زمینه‌ها مانند تلاش فکری، عمرانی و مدنی بر عرب‌ها برتری داشتند. خلیفه اموی، سلیمان بن عبدالملک این‌چنین بر این تفوق اعتراف می‌کند: «از این عجم‌ها در شگفتم، هزار سال پادشاهی کردند و یک ساعت به ما نیاز پیدا نکردند و ما یکصد سال حکومت کردیم، حتی یک ساعت از آنان بی‌نیاز نشدیم». عمر بن عبدالعزیز گروهی را که از تقدم موالی بر آنان در زمینه فقه، قضاوت، لغت، تاریخ و دیگر علوم آن زمان شکایت داشتند، چنین مورد خطاب قرار داد: «گناه من چیست که موالی، خود را بالا می‌کشند شما خود را رشد نمی‌دهید». موالیان این‌چنین راه را برای حرکت علمی گسترده در روزگار عباسیان آماده کردند؛ نهضتی که موالیان از ارکان و بنیان‌گذاران آن بودند.

امویان هیچ حقی از حقوقی را که عرب‌ها از آن برخوردار بودند، برای موالی در نظر نمی‌گرفتند؛ زیرا امویان با عرب‌ها به روش خاندانی رفتار کردند که می‌خواستند با زور حکمرانی کند. با موالی نیز به روش استعمارگرانی رفتار کردند که هرگاه صلاح بدانند، استعمار شده را ببلعد و زمانی که از او سود مورد نظر را نمی‌برد، وی را کنار نهد. معاویه درباره موالی که هزاران انسان دارای خرد، دل و پیکر بودند، گفته بود: «به نظرم گروهی از آنان را بکشم و گروهی را برای اداره بازار و آبادی راه‌ها نگه دارم». اگر احنف بن قیس وی را از این کار باز نمی‌داشت، نظر خود را اعمال می‌کرد و ده‌ها هزار نفر را می‌کشت. سیاست امویان در خصوص تحریک عصبیت قبیله‌ای دوران جاهلی بین عرب‌ها؛ به گونه‌ای بود که عرب‌ها را



ترسیم کردیم، پیش می‌رفت، عرب‌ها با موالیان برخوردی غیر از این می‌داشتند. گزارش زیر به تأثیر چنین رویکردی در جان توده‌ها دلالت می‌کند:

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، به بلال حبشی دستور داد تا بر بام کعبه اذان بگوید. عتاب بن اسید این سخن زننده را به زبان آورد: «سپاس خداوند را که پدرم را از بین برد تا چنین روزی را نبیند». حارث بن هشام گفت: «محمد غیر از این کلاغ سیاه، کسی را به عنوان مؤذن پیدا نکرد؟» سهیل بن عمرو گفت: «وقتی خدا چیزی را بخواهد، آن را تغییر می‌دهد». ابوسفیان ارباب اشراف نیز سخن دیگری گفت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله آنان را از تفاخر به نسب‌ها و تحقیر مردم نهی کرد و گفت: «ارجمندترین مردم نزد خدا باتقواترین آنان است». به همین خاطر، عرب‌ها بلال حبشی را بزرگ می‌داشتند، احترام می‌کردند و به ارجمندترین شکل، او را با خودشان برابر می‌دانستند.

به خاطر مصلحت طبقه‌ای خاص از حاکمان و اشراف که از زمان عثمان به درد اشرافیت و عصبیت طبقاتی گرفتار شده بودند، بر عرب‌ها ستم می‌شد. این ستم، آفت ملیت بود و انقلاب بر ضد ستم، انتقامی بود که برای احیای شرافت و مفهوم قومیت گرفته می‌شد. خط سفیانی در فلسفه، سیاست و حکومت، با این ستم آغاز شد و با آن هم پایان یافت؛ اما با این انقلاب، خط علوی آغاز شد و استمرار یافت؛ زیرا زندگی و هستی، قدرت‌های انقلابی جاودان هستند و به سوی بی‌نهایت در حرکت‌اند.

برگرفته از کتاب «امام علی (ع) صدای عدالت انسانی» نوشته جورج جرداق، برگردان محمد علی سلطانی

را نداشتند. اگر فردی از موالی جسارت به خرج می‌داد و با دختر عربی ازدواج می‌کرد و خبر آن به حاکم می‌رسید، فوری آن را طلاق می‌داد.

وقتی علی بن حسین بن علی (علیه‌السلام) امام چهارم شیعیان با زنی عجمی ازدواج کرد، عبدالملک بن مروان نامه‌ای به او نوشت و وی را سرزنش کرد. امام زین‌العابدین پاسخی دندان‌شکن به او داد: «... برای انسان مسلمان، جز در مورد گناه، جای سرزنش نیست. این سرزنش‌ها، سرزنش‌های دوران جاهلی است.»

بر ناخشنودی عرب‌ها از موالی، چیزی رساتر از آن نیست که یاران مصعب بن عمیر، به وی پیشنهاد کردند که وقتی سپاه مختار تسلیم شد، موالی را بکش و بقیه را آزاد کن.

دلیل واقعی تحقیر موالی از سوی عرب، در وجود توده عرب‌ها نبود؛ زیرا توده‌های مردم از هر ملتی، افرادی پاک و شریف هستند، جهت‌گیری خیر دارند و زمانی که در مسیر خیر قرار گیرند، به شتاب پیش می‌روند. آنان در بیشتر موارد، این جهت‌گیری را می‌پذیرند و آن را برمی‌گزینند. برخورد یادشده، ناشی از برنامه‌ریزی رهبران و دیدگاه اشراف و سیاست طبقه حاکمه بود.

اگر سیاست امویان در غیر این خطی که

آزار دهد و به بنی‌امیه به روشی خاص در بهره‌کشی سود برساند. سیاست امویان درباره تحریک روح تعصب بر ضد موالیان شدیدتر و قوی‌تر بود و از آن‌جا که در آن روزگار توده مردم از مصالح واقعی خودشان آگاهی درستی نداشتند، سیاست امویان در تقویت این دو عصبیت پیروز شد؛ تعصب قبیله‌ای بین عرب‌ها و تعصب نژادی بین عرب‌ها و هم‌وطنان عجمی که به محیط آنان وارد شده بودند.

از مظاهر عصبیت بر ضد موالیان، آن است که عده زیادی از عرب‌ها، توهین و بدی بر ضد آنان را چیزی عادی و بی‌اهمیت تلقی می‌کردند. در جنگ‌هایی که موالی و عرب‌ها در کنار هم می‌جنگیدند، عرب‌ها سوار اسب می‌شدند ولی چنین کاری را برای موالی روا نمی‌شمردند. عرب حق ازدواج با دختران موالی را داشت، ولی موالی حق ازدواج با دختران عرب



جنایت شیعی

بازخوانی یک پرونده جنایی

به قلم: قهرمان مرادی، بازپرس ویژه قتل دادسرای نظامی استان تهران

بین رفته و قابل شناسایی نیست و به نسبت صدمات، خون زیادی ریخته نشده است. ناهید مدعی می‌شود که حدود ساعت یازده شب، درب آپارتمان آن‌ها به صدا آمده و خانمی پشت آیفون به او گفته که از بستگان همسایه‌تان هستم ظاهراً آن‌ها در منزل نیستند و سؤال دارد. به محض باز کردن درب آپارتمان سه نفر مرد نقاب‌زده وارد خانه شده و شوهرم را که در حال استراحت بود غافلگیر کرده و با میله فلزی که در دست دو نفر از آن‌ها بود به شدت به سر و صورت فرهاد زدند و او را کشتند. بعد دست و پای من را هم بستند و گفتند اگر صدایت در بیاید تو را هم می‌کشیم. بعد از رفتن آن مرد نقاب‌دار و باز کردن دهانم، از همسایه‌ها کمک خواستم. آن سه نفر مرد نقاب‌زده و آن خانم را که وارد آپارتمان هم نشد شناختم. آن‌ها همه کشوها را گشتند و هر چه پول و طلا داشتیم را با خود بردند. هیچ‌یک از همسایه‌ها، آن

وقوع جنایت مراتب به بازپرس ویژه قتل دادسرا گزارش و دقایقی بعد بازپرس جنایی به همراه عوامل بررسی صحنه جرم، مرکز تشخیص هویت و پزشکی قانونی و مأمورین کشف جرایم در آپارتمان شماره سیزده حاضر شده، جسد و محل را معاینه و نسبت به جمع‌آوری آثار و علائم و تهیه فیلم و عکس اقدام می‌کنند. محل وقوع جنایت (خانه فرهاد) یا همان آپارتمان شماره سیزده حکایت از یک درگیری شدید دارد. درب تمامی کشوها باز است و البسه و لوازم آن بیرون ریخته و گشته شده‌اند؛ گویی مهاجمین دنبال چیزی بوده و فرصت زیادی هم برای این کار داشته‌اند. جسد متعلق به مرد جوانی است حدوداً ۳۰ ساله، لاغر اندام، قد بلند، بدون ریش و سبیل، با تن‌پوش عرق‌گیر، زیرشلواری و شورت مردانه سفید، سر و صورت فرهاد در اثر اصابت ضربات متعدد جسم سخت فلزی به شدت آسیب دیده و صورتش از

در ساعت دو بامداد صبح جمعه فریادهای دلخراش ناهید همه ساکنین مجتمع مسکونی یاس را متوجه آپارتمان شماره سیزده کرد. همسایه‌ها به دنبال صدا و به یاری آن زن (ناهید) شتافتند، اما با درب بسته آپارتمان مواجه شدند. یکی دو نفر از همسایه فوراً با پلیس صد و ده تماس گرفته و موضوع گریه و ناله و بسته بودن درب را خبر دادند. لحظاتی بعد دو مأمور گشت موتوری در محل حاضر شده و با اذن ناهید درب آپارتمان را شکسته و وارد می‌شوند. مأمورین به محض ورود با دستان بسته ناهید و با جسد خون‌آلود فرهاد شوهر ناهید مواجه شدند. ظاهر امر نشان می‌داد که دست و دهان ناهید بسته بوده و ناهید بعد از تلاش فراوان که توانسته دهانش را باز کند داد و فریاد راه انداخته است!

مأمورین، صحنه وقوع جنایت را عیناً حفظ کرده و یکی از آن‌ها به کلانتری مراجعه و موضوع را گزارش می‌کند. در پس احراز

خانم و آن سه مرد نقابدار را ندیده‌اند و فقط دو همسایه هم‌طبقه گفته‌اند که حدود ساعت یازده شب صدایی شبیه دعوا شنیده‌اند اما اهمیتی نداده‌اند؛ چرا که معمولاً صدای دعوای ناهید و شوهرش می‌آمده است. هیچ‌یک از همسایه‌ها ناهید و شوهرش فرهاد را از نظر اخلاقی تأیید نمی‌کنند و حتی مواردی را علیه هر دو نفر بیان می‌نمایند.

جسد فرهاد جهت کالبدگشایی، سم‌شناسی و تعیین علت قطعی مرگ به پزشکی قانونی منتقل و دستورات تحقیقی و تعقیبی از ناحیه بازپرس جنایی صادر می‌شود. پزشکی قانونی پس از کالبدگشایی و انجام آزمایشات لازم، علت قطعی مرگ فرهاد را مسمومیت با سیانور تعیین و جواز دفن به نام متوفی صادر می‌شود و توضیح داده می‌شود که سایر صدمات و آسیب‌های وارده به متوفی کشنده نبوده و اصلاً علائم حیات نداشته و بعد از مرگ ایجاد شده است!

با تعیین علت قطعی مرگ، آن هم به وسیله سیانور، باب جدیدی در تحقیقات گشوده می‌شود و ناهید در مظان اتهام قتل عمدی قرار می‌گیرد. ناهید منکر خوردن سیانور به فرهاد می‌شود و مدعی است احتمالاً مردان نقابدار سیانور را به فرهاد خوراندند باشند، از طرفی اولیای دم مقتول (فرهاد) از ناهید و از کسانی که با او همدستی کرده و فرهاد را کشته‌اند به اتهام قتل عمدی شکایت کرده و تقاضای رسیدگی و قصاص قاتل را دارند. تمامی تماس‌ها، ارتباطات تلفنی و پیامکی ناهید از سه ماه قبل نشان می‌دهد که با فردی غریبه به نام پیمان ارتباط و مراد غیر اخلاقی دارد. با کشف و برملا شدن ارتباط ناهید و پیمان، بلافاصله ناهید بازداشت شده و در تحقیقات چاره‌ای جز اعتراف نمی‌بیند و می‌گوید: چهار سال پیش به صورت کاملاً اتفاقی در یکی

از ایستگاه‌های متروی تهران با فردی به نام پیمان آشنا شدم. به محض آشنایی با پیمان احساس کردم او را از سال‌ها قبل می‌شناسم. چون کمبود محبت داشتم خیلی زود به هم علاقه‌مند شدیم و بارها و بارها با همدیگر ارتباط و مراد و رفت و آمد داشتیم. دلم می‌خواست از همسرم جدا شده و با پیمان ازدواج کنم؛ اما پیمان زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت اگر طلاق بگیرم با من ازدواج نخواهد کرد و ارتباطش را قطع می‌کند. وجود شوهرم مانع بزرگی برای ارتباط بیشتر ما بود. شوهرم از همان اوایل ازدواجمان به من شک داشت و این اواخر شک او بیشتر شده بود و متوجه شده بودم که پنهانی بعضی مواقع گوشی تلفن مرا بررسی می‌نماید. فرهاد با زنان زیادی ارتباط داشت و من می‌دانستم و هر موقع اعتراض می‌کردم به حرف‌هایم گوش نمی‌کرد و به شدت کتکم می‌زد و من به خاطر دختر کوچکم مهسا تحمل می‌کردم. عشق من و پیمان روز به روز نسبت به هم بیشتر و عمیق‌تر می‌شد. پیمان از اذیت و آثار و کتک‌های فرهاد خبر داشت و می‌گفت حیف تو که گیر این نامرد پست فطرت افتاده‌ای، سر فرصتی دستانش را قطع خواهیم کرد تا هیچ وقت نتواند به تو سیلی بزند تا این که در یکی از ملاقات‌ها تصمیم گرفتیم فرهاد را از میان برداریم و او را به قتل برسانیم.

مسمومیت با سیانور نقشه پیمان بود. سیانور را پیمان تهیه و به من تحویل و آموزش داد که چگونه در لابه‌لای غذا به او بخورانم. در شب قتل سیانور را به همان طریقی که پیمان گفته بود به فرهاد خوراندم و بلافاصله نفس او بند آمد و مرد. بعد از این که فرهاد کشته شد با پیمان تماس گرفتم و او به خانه ما آمد و با یک میله آهنی به سر و صورت فرهاد افتاد. من هم با زدن چند ضربه عقده‌های چند

ساله‌ام را خالی کردم. قصه مردان نقابدار، آن زن، گشتن کسوها و بردن طلا و پول همه دروغ و ساختگی و برای رد گم کردن بود. اصلاً فکر نمی‌کردیم که پزشکی قانونی علت مرگ واقعی فرهاد را مسمومیت با سیانور تشخیص دهد.

پیمان دستان مرا بسته و از منزل خارج شد و گفت یک ساعت بعد از رفتنش سر و صدا و همسایه‌ها را خبر کن اما دهانم را نبست و فقط پارچه‌ای دور دهان و گردنم انداخت تا طبیعی جلوه کند. یک ساعت بعد از رفتن پیمان سر و صدا کردم و همسایه‌ها و مأمورین و بازپرس آمدند.

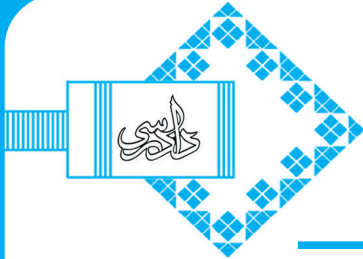
در پی اعتراف ناهید، پیمان در یک تعقیب و مراقبت دستگیر و با توجه به اعتراف ناهید سریعاً به اعمال ارتكابی اعتراف می‌کند.

ناهید به اتهامات قتل عمدی فرهاد و روابط غیراخلاقی در شرایط احسان؛ و پیمان به اتهامات معاونت در قتل عمدی پیمان و روابط غیراخلاقی بازداشت و راهی زندان می‌شوند که در آینده‌ای نه چندان دور محاکمه و به سزای اعمال ننگین خود برسند.

و اما شما مخاطبان عزیز و گرامی: در این تراژدی چه کسی یا چه کسانی را مقصر می‌دانید و چرا؟!

شاید فرهاد به لحاظ ارتباطات وسیع غیراخلاقی با شرایط احسان نیز مستحق مرگ بود؛ اما مرگ او نباید به دست همسرش ناهید و با همدستی معشوقه‌اش پیمان رقم می‌خورد. غالب جرم‌شناسان معتقدند شنیع‌ترین جنایات مرگ با مسمومیت است. ناهید در علت آشنایی و ارتباط خود با پیمان کمبود محبت را عنوان کرده بود؛ علاوه بر آن، روابط و ارتباطات ناسالم نیز در وقوع این جنایت بی‌تأثیر نبود.

هر گونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی، اتفاقی است.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کدپستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه دادرسی و یا به شماره تلفن: ۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷
 - ۴- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره مجله دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۴۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستانها با پست عادی ۴۷۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۳۰/۰۰۰ ریال می باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره مجله دادرسی برای تهران، با پست عادی ۳۸۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۶۴۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستانها، با پست عادی ۳۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۶۵۰/۰۰۰ ریال می باشد.
 - ۷- مجلات صحافی شده دادرسی با جلد گالینگور موجود می باشد.
 - ۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.
 - ۹- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه قضاییه و وکلای می باشد که می توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند.

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی: _____ تاریخ تولد: _____ شماره اشتراک: _____

میزان تحصیلات: _____ شغل: _____ مبلغ واریزی: _____

نوع درخواست: اشتراک مجله، آرشیو الکترونیکی
نشانی کامل جهت ارسال نشریه: _____ شش نسخه از شماره
کد پستی: _____ صندوق پستی: _____ تلفن: _____
پست الکترونیکی: _____

فرم اشتراک